

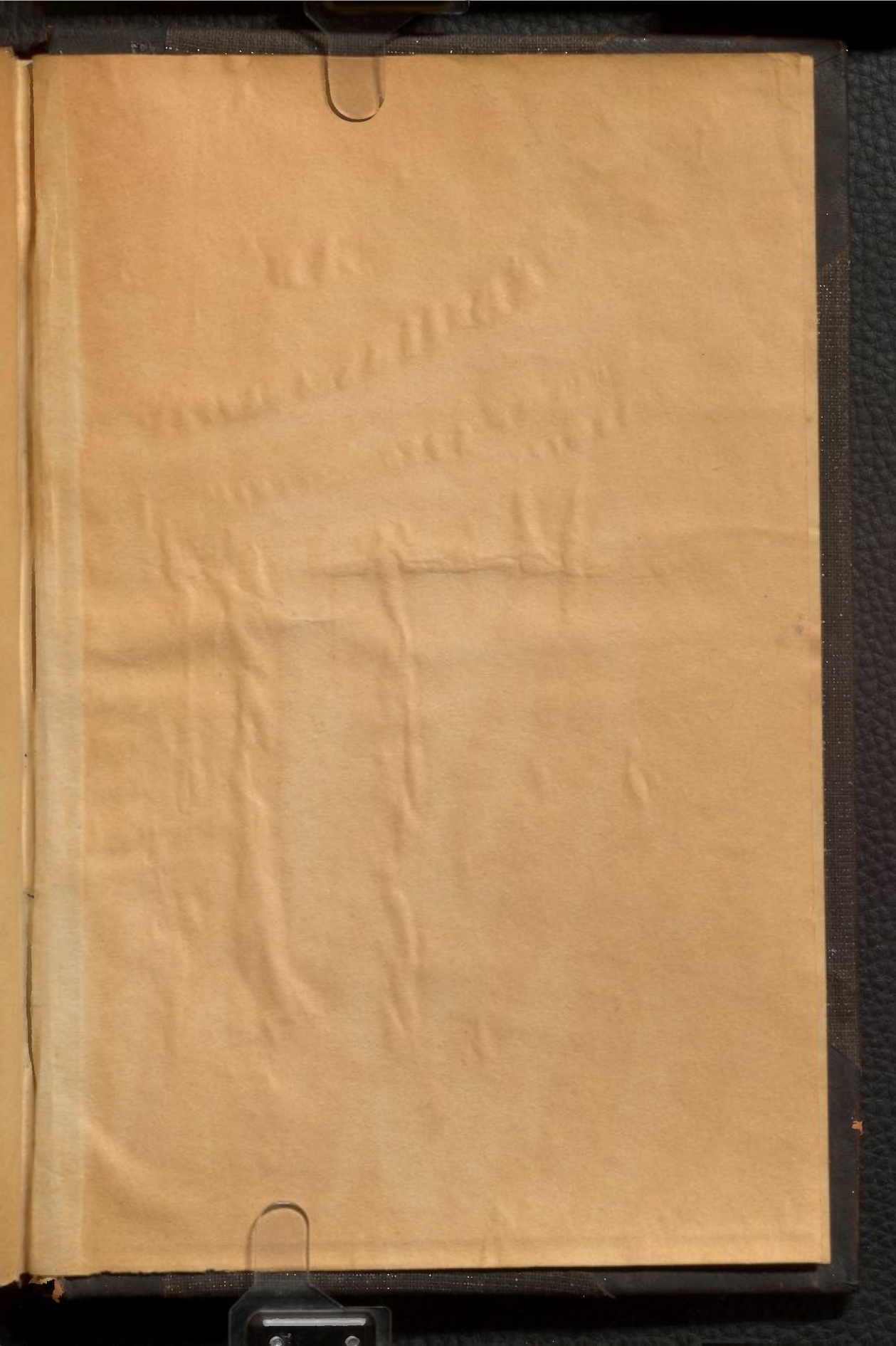
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

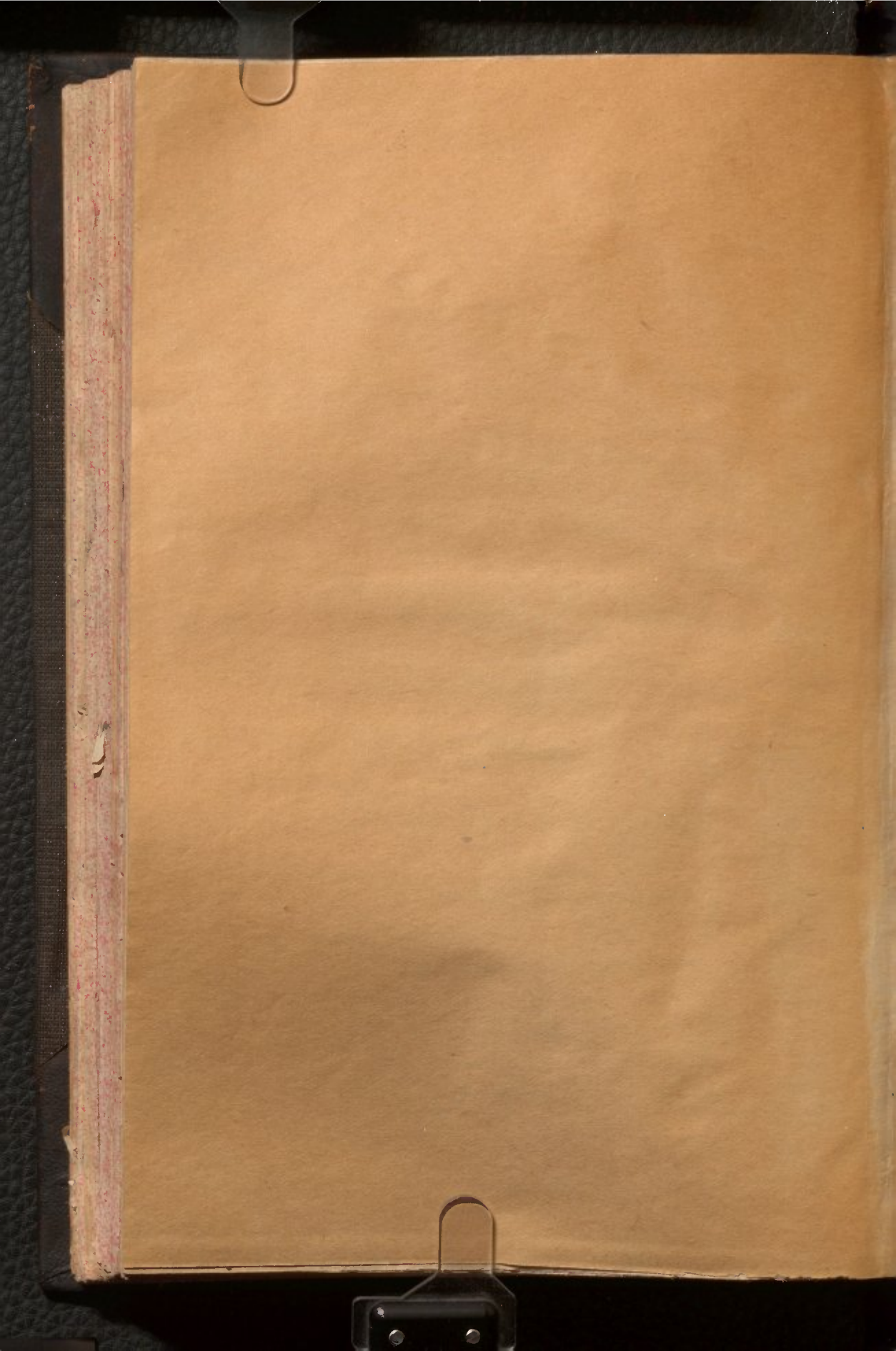
7785 34

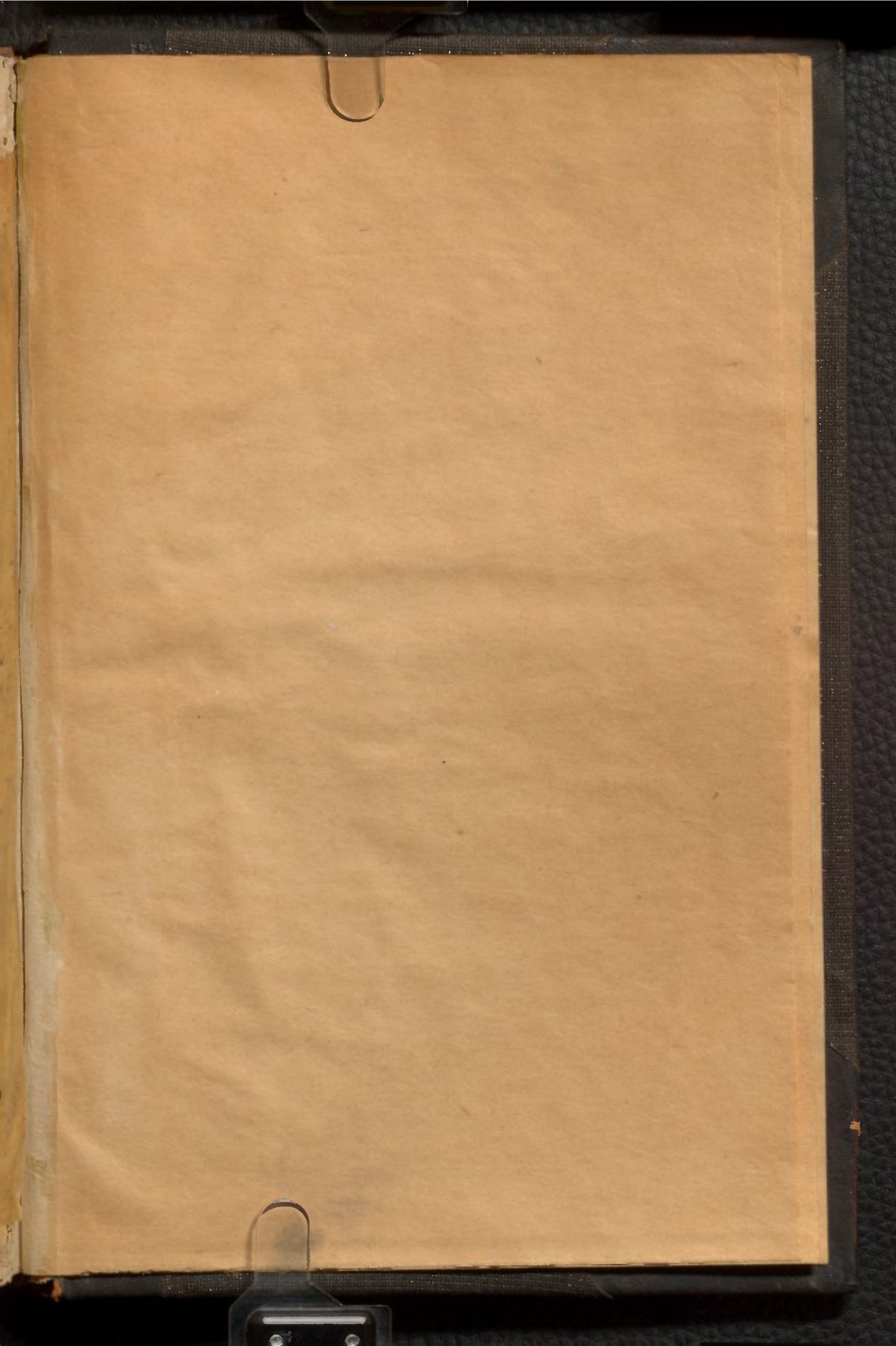
M 52

7785

34







38
سعالی نبوی
در علم طب

Liekmann
27.7.27.
W. 11

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِعِزِّ الْحَمْدِ

در حدیثی که در ادراک قانون حکمیه حواله نمودند اینست
از آنکه نفس طبعی است و علم و لغو و صلواته مبارک بر حق که احادیثی است و در بعضی از
علمیه و علم از اله الام روحانی میفرماید و بعد از آنکه علام امام که چون ^{است} طب علم
کرامی و شرف و تضرع و بی دینی که مقال النبی صلی الله علیه و سلم العلم
علمیان علم الا بدان و علم الا دیان علم ابدان را اله اعلى مرتبه
قدم فرمود زیرا که علم ابدان استحال بان موجود و روحانیت است که مفید دوام
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الامان لا یصحان الا بالصحة المحتمی
و طریقی المختلط و نماز زمان مبارک فرمودند لیکن داع دوام فاذا

اصاب الداء الذي يبرء باذن الله تعالى جوهر محمد صري در عا
او که در بعضی احادیث با سند در علم ابدان جمع عام حرکه رسول فرموده صلی الله علیه

والله وسلم حفظ حديثنا من امتي سبأه الله والسماء ولنا

وفي الأسماء فقيهاً وبحسرة الله مع الصالحين الذين

لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ولت حافظت در علم ابدان

بسیار اند و در علم ابدان می نظر فرستاده و چون خواص ادویه نوبالی در کتب طبی مفضل

ابداً بنحالی بیان کرده و این کتاب را معالجات النبوی سببی ششم و عرض این کتاب بگفته

احادیث و خواص ادویه مذکور است که در ذکر کتب الکیمی فایده بردار و نافع و دعا

جمله دارد و بالبدن الموضی و منه الاستحسانه **حرف الف** نظر لال وان تیب

که هم آن مستعمل است و مانند هم کرفس بود برنگ کبود و طولاً و سبباً که هم خشک در آخر

دوم و سبب آن که هم خشک در اول در مداوا بر صفت و بهیج بود بر صفت نضره که مصلح

سکین میسر کرده مصلح کبر ابدل در اطلیه بر صفت کدیس سبب از درم ناسه درم آب

مداول و ثانی سبب نوحه تپ سرد و خشک در دوم معمول او نافع و صفة

در علم ابدان

در علم ابدان

عین و حرا حبتین و اعصاب مفید و در خوردن مستعمل است مضر است
 مصدع روغن کدو یا بقیع و نقول و بعضی روغن کل سرخ سرب زخم گرم
 و طری وی احراق بخانه که از سرب صفاج تکس حصه کرب و آتش
 هند بر گاه مستعمل بود صفاج را در سرب کرب آندازند که گذارنده در آتش افند
 بر گاه آتش منطقی کرده سرب مثل زغال مانده باشد بر آند که قابل ساین
 باشد بند و آنکه صلب بود در نماید و آباری که به خور بلوگ بود احتیاج لغیر
 ندارد و سواى آن را معمول نماید و طری غل و سبی بخانه که با بر صلا
 کرده در آب سندان سیاه و غلیظ شود پس آن پارچه بگذرانند با آبار
 سوادت دور کرده آب دیگر اندازند تا سیاه با الکل رفع گردد و طری گرفتار
 و سنج سرب بخانه که قطع سرب بر کف برنی مانند تا سبای بیرون
 آید پس آن سبای که چرک سرب را در آن سبب در کشند که برای حکم و موزان
 و همه نفیض آن سوس خوب مسهور است گرم در سیوم و خنک در دوم
 ریز بعضی گرم در دوم مطلق بدر بول منقبت حیضه محلل روغاح لغیر

بدل
 سنج
 بعضی مصلوح را در مصلوحه
 زودتر از آنکه در مصلوحه
 سبب زودتر از آنکه در مصلوحه
 سبب زودتر از آنکه در مصلوحه

سده و الحال مجلول او با باغ باغ باغ و معده و سلاق و برت و مدو
 حاقط صحت عین مفر معده و کلیه مصلح صمغ نارنگان یا غل مل چوب کنار
 سرب درم تا سه **البقر** بهمدنی بخوره تا مبد گرم حک در سوم و با عقاد
 اهل هند در دست نهج منفی غلیم سهل باغ عسل سبز و در در که مواد و درم حصه
 و احسان لال محب مدر مفر کرده و مری مصلح کنه یا غل بدل یک اندر
 به سرب از ربع درم **البوخل** سهوه جو به ف گرم حک در دو درم مصلح
 مصلح و عن سهوه و عن که و بدل در عوام اثر وقت سرب دو درم ابرسم
 بکبره اول و رازی قندهار و آنچه در آب کعبه او زو کسده باشد ابرسم خامت
 بقول جامع این مطار گرم در اولی و بقول حاوی مصلح در حرارت برود
 و صاحب نفوس الدبدان بوسه معوی دل و در ^{نام کتاب} و روح طبعی ماه و مسکن
 مصلح مصلح اسارون مفر معده مصلح ارج یا ریاسه سرب از مکره تا
 سه درم و از محرق او تا نیم مقال و طریقی ارج او حساب که ابرسم مقوض
 در ظرف کلی برایش بنام که استه بر داند تا سوخته کرده و مقوض کرده او بار

سلاق
 به سبب سینه و کلام
 و قاف به سبب سینه
 و سبب در مضمون
 از در مضمون سینه
 بکلیت مصلح

ان الی

محقق اینست چه که محقق ضعف میگردد و در افعال بدل در تقویست تا به هم در
 تقویت دل کا و زبان یا حر و اید محقق اینست. بعد اول وضع نیز و سکون
 ثانی وضع تا وضع نیز و سکون اول و ثانیست نیز آمده بندی پویه بر گرم حرک در دوم
 و کوسه در سوم محل در حصص با عمل نافع زود و نو اسیر سقط خین وضع حرک
 و معده مصلح عمل با خولجان یا مسک یا حمام بدل جورالسرد و در حصصی یا سلیخه
 هموزن و نطف آن زیره و در سرب از کدرم تا معده اما زیره عمارت از
 که در طعم آن جدت غایت مانند مفضل زیره و غیره مستعمل در غذای طلب
 خلط اول که در غذای یا پس کار بر بند این ^{نورس} بفرسی را تو گویند
 بهندی نوله گرم حرک در سوم کوش او محل ریح موی معده و حکم موافق
 صاحب استغاب و بار المراج و باد زیره سوم ^{در} امروج قال رسول صلی الله علیه
 و آله وسلم عقیقه ^{بها} لا تدرج فاقه لشد الفواد و فی
 کراهیه تیزید فی الدماغ ^{فوق} اخرج ^{فوق} اول و سکون ^{فوق} قافه
 وضع را مصلح و سکون جسم بهندی تجورا که میبودن وی مفر دماغ مصلح بود

بعد اول سرد است
 و کراهیه مصلحه و داد
 زیره و خنق ما

معنی نفوس خسته زنده سرد و تر مریعه مصدق کفید یا مریا کردن بعجل و قسر آن
 مریه گرم حرکت در دو م معوی دل و دماغ و معده و جگر و نفوس و منشی معصم محفل رباح
 مریض حر جگر مصدق علی شریک درم و تر نشی آن سرد و حرک در دو م و گویند
 سرد در اول معوی دل فالنض و فایض مریه صفا مسکن فی صفا آوی با قوت
 تریا قیت لطف مستی معوی معده و جگر مریه و عصف مصدق انحراب
 با شکر انحراب دل آن نمون تخم در اول سوم گرم و در دو م حرک در ک و کوفه
 او در آخر در دو م گرم محف و محل و لطف است ابراجنا بعجمه و کون مای
 موحده ماری و رای مملد و الف و صم و بای قوما و الف و درختش تقدیریم در صم
 بعضی اندک زاید بصورت مثل درخت کنگی و کنگی املس و کنگ ابراجنا
 خشن دو قسم سرد و سرد و افزاینده قوت با صرد و صاف کننده اواز
 جگر و دماغ درد حر و خدام و صفا و کورس اعضا و ثور و دماغ میل است
 و این از ادویه سرد است بعجمه و کنگه و کنگه مای و کون مای
 کساره و سن دوائی سرد و دواع بود معده و سماه و تصد او کثیر الوجود است

این مریه است
 در کوفه

این مریه است
 در کوفه

طعم نریج دارد و روح سفید رنگ بقدر جدوار مخروطی شکل است بر دو نوع کرم
و حاکت قایلین با هم دافع ریح مفیدی و اسهال ملعی و بواسیر بعد از هم
با هم بودن کفتر برای اسهال معده **اندر** بکره اول و سکون منله و فتح
مهم و سکون دال ببارسی سرکه که بعد قالی رسول صلی الله علیه و آله و سلم خیر

اکتالضم الا تشمل عند النور فانه يجلو البصر و

یقیمت الشعر و در حاک در چارم قایلین محفف قاطع جریان نهن نهن
با صرة حافظ عن محفف من و حاصل و مرطو و آوار و مصلح کتیر با سکر بدل انار
خرد سرت محفوم و طوی اوان **اندر** که اندر ادر حمره اتش اندازید و بدیند تا مرغ
کرد و کدافی قناری مایه که در ازان سرکه مایه می کنند که اشدیت نمی ماند ملک
در صاصیب بهم مرطو و طوی سقل کردن جهان است که اندر ادر رسم مجیده در
جمرد مله تپید دارد بعد رفع شدن دود در سیر نکه کیر دشم با سدر و غایت و
طوی پرورد آنست که اندر ادر از آب یارین یا سماق یا عوزره یا کلاب یا عنق
بنفش در نسیم که با سدر پس در سیر یک سدر و طوی سدر نمودن آنست که اندر ادر

کفتر برای اسهال معده
اندر بکره اول و سکون منله و فتح
مهم و سکون دال ببارسی سرکه
که بعد قالی رسول صلی الله علیه و آله و سلم خیر

بسم الله الرحمن الرحيم

قطعه صغائر مثل قشون مانند کرده سخم مغز یا الیه بعضی حکمتی بنیسه سجده در آن بند
 تا سخم بورد و او اندک نور که قوت آن باطل کرد پس آورده چهل روز روزی
 یکبار در بعد از آن یکبار بنده در او چه چشم بکار برسد اجاص بلکه اول الو
 سه دور اول و گویند در دوم تا بر قدر که باسد خور و قلیل الاسباب صغائر و فی
 سکن حرارت دل فی صغائر وی عطش و جیب جمعی صداع حار و در حارس
 مانع میسر بر مصلح عذاب مضر و دین و مباح مصلح عمل عدل بر نمدی و در
 بعضی حرقی معده مصلح کفتر است تا بر زده عدد گویند بیخ استار و این تا در
 در مضر فعال سبب اجود بیخ سوره و سکون جم و ضم هم و سکون داد و دال مهله
 دوا ی سبب آرام شکستی طعام قانصر سکم افزاننده می دافع علم و روح و اوم سکم
 و فوان مصلح کرده و مشابه بر اول بر نمد هم و آنرا کم کوس سدی نیز گویند
 و حسب العاط الا دونه سدی کوس اجود و سوسه لیکن جزا اجود و کوس فرق
 کلیت اجود و در چند از راه کوس است و رنگ هم خلاف کوس دارد شاید که سبب
 استلا و نرس و لایت تند در سنان لوده باشد اد او بعد سوره و دال مهله

بسم الله الرحمن الرحيم
 سبب
 بیخ
 خورن

والله اعلم

والف و مشهور است مشهور که حکم در سوم بلین سخن در هیچ واقع نزل
مشخص نام ماضی دافع نفع و تارسی در کسب نگر گویند خواص او فزیت کسب
در مای او معوی معده و مسمی و که اجار او در سکه پذیر طحال **ادوی بهکت**
بمدره و که دال مملد و تند و تا و نفع با مومخده و خضار و نفع کاف و سیکور
تا و نفعانی ترجمه او آفتاب پرست نام کلی است و بر جملگی نگر گویند کلسن بدور
زرد لنگره دار و در کمانی دیگر در میان دار و در طرف که آفتاب میگردد همان
او میگردد و فرسوده اند کلمان و جوز در بر و در خواص فزیت در مزاج گرم و نفع
و استقاء و در درجی را فایده دارد مسمی دافع شب طبعی ادر و **بیتنی** بضم
و دال مسدود را فمکه که و نفع فاو و لون سکن و تا و نفعانی و کمانی مشهور در عوام
ادو نسی و آن چهار قسم بسیار و سعد و سوج در دواج و رنگی ماسد در
نحو در هر سحر و نمان که برود بر و ماده بودن نمانگی او است که از بر روی
بمات ترنج میگذرد و که سد چون قدر این کسی عمداً میسازد که با علی بعضی گویند که
وی حکم آنرا دارد و اگر یک قسم زوی را حاکم کرده باشد که درم تا نفعه

بیتنی
از کتب پیرده

خوردن جو می کشند نموده و اگر در دم آنها با چهار درم عمل فوده درم روغن سرشته
صبر صبح بخورد بدن منور کند و بصارت او را بدو سیاهی نوی بگذارد و اگر از آب
برگ وی عطوس سازند بر مار و فغ نماید و در دوم با سیاه شتهما رود و واقع
و در سوم و اصل بند صنایع قابل اندر برگه اگر قسم داده و قسم را برگ بر نقره مانند
و در آن کس که از نذر رو شود و اگر در آن کس وی قلعی که اخته بیدار و مانند نقره بسته شود
بجز آن کس که حرکت او را قوی کند است گرم و حرکت در سوم حیوانات نام دارد
مغذول علاج بسیار سردیدون اجزاق خلط نافع امراض بارده مؤش ذین
مضغ سید داد و به خوشوی اردانک تا دو طری کوهن کمال است که در آب ترکند پس در
کار درون درق کرده در سه حرکت رود و گوید بعد در صورت داخل نماید که در
حیواناتی داخل شود برای اسکان نفوس تا سه مرتبه ادرا اول از خرگوش
اولی و سکون ثانی و کمر خا بر معوض سکون را در همه مهره که در او سه مرتبه سکون و کند علاج
و کند پس مکس غیر معروف است که بر حرکت در دوم و اس قول جامع این بطن است و قول
صاحب بحر الحار که حرکت در اول و قبول بعضی گرم در دوم و حرکت در اول

بسیار

طریقی

محل معج در بول و تبص معج و نصفه مسکن او جاج بار معنای سوم
 هوام نافع ورم کل و ورم ورم معده و استغفار مصدح مصر کرده مصدح کتاب
 و ضدل و عرو نلو و شنت مخدرم نامعقال بدل نهیم ورن سسل الطیب
 و شمن آن رعهران مارلس و بدل نقیاح او خرقصه الزیره بدل اجزرا سن
 و قطب آدریو ^{از نظر ادب} بمداول و قح ثانی و سکون را در جمله و ضم حاک و واد و لول
 کل آفتاب پرت بندی سور جملگی خواص این قول اهل هند در او سکنت مذکور
 سد گرم حرکت دوم محلل و جالی با قوت تریا قیت مدرجین و فضلات و مسقط
 جنس معقوی باد معج مصفاة معقوی معده و حکر و چهارم آراب ملک و
 باب کیم معقوی مضر سیم مصدح عمل شربت تا چهار مقال بدل باد آورده مضر
 محروس مصفاة سکون و حمل بیج این مسقط حمل معین الستی عا و دار حوام
 اوست که مکنس کل و نمی سندر و از دو او موس و چلباره سکر و افون العار
 بندی موسی الی گرم حرکت در اجز سوم معوال حسب جامعیت و قسمت و
 کو بهر قسم در یک اسم را معتدل در حرارت و بودیت و حرکات دوم موسی

مصدح کتاب
 مصدح کتاب
 مصدح کتاب

باد آورده مضر

باد آورده مضر

محل مصلح در علاج اوضاع بارده مفر شانه مصلح هر چو س کو بند خرفه شرت ه
 مثالی از آنکه اول بعد از اول سبب خوب بنور او کند و خوب بنور او کند
 گرم در اول و خشک در آخر دوم جای محل مصلح مصلح قاضی صورت سبب مصلح
 استعمل یا کمتر ابدل جوت صندل یا کادی سبب سردم از زن اول
 و سکون نانی و فتح راه معجزه سکون نون بندی ^{بزرگبوره} جسد سرد خشک در دوم موله
 سبک کرده مصلح قد بدل سرخ آرزو. لبع اول و ضم ثانی و سکون راه معجزه
 فارسی سرخ کو بند همس وی است که خوشتر و سفید تر و مارک بود و بعد
 پنخس در بار بود و ثابت ماند معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم و برنج
 سرخ در مصلح وی و سفید در لغزه سبب و بالی صفت در محرومی مزاج حرار
 و در بار و مزاج برودت احداث می کند فاضل مسدود و نوبت با قبیل لغزه و با
 و سبب هم بدن و تقوی اه و موله خلط صابح و مصلح آن است که آن در آب
 خاله و در سبب آب مطلق او شل ما، التیر مکن لغزه احتیاط ماری معده
 و ابعاد مصلح میل بدل لغزه تقویه معتدل آرنی. لبع همیه و سکون راه معجزه

در لغزه
 معجزه و عمل
 مصلح
 معجزه
 معجزه
 معجزه

در اول

و کرفون و کون یای مخدلی اسم درخت نمدت در طول لقب درخت
شقیق الوکیح تسبار از درخت و ترش نهامیر و در بعض
درخت سه معلوم نمود و کرس مثل برک سبنا و در فراج کرم است واقع
ماد و اما س واقع قبض و مفتح سده امعا و مشتی و مفید سستی و ارنی سیر
اسم ماده ازین که حیوانی است سبورا از ام سقیل بمده و در

مهد و الف و سبیس سیم و کرسین مع و کون یای مخدلی و فتح یای فوطا
و کون لام دو و سبیس سرد واقع صفرا و آری بر بعضی عمره و کون را و
مهد و فتح یای و در امه شانی ساکن غده البت مشهور در کتب یونانی با سبیل
مقوم است کرم خوشک در دوم و گوید جک در سوم و نزد بعضی سبیس در
قرب بعضی سبیس بود اما قبض مصلح روغن کا و لغاح در سبیس و چون او را
بکوش داده آب بود و در کده در آب دیگر اندازند و بنزد رفع بوست او شود
و اگر او حسن داده مصمصه کردن مافع در دندان و یک از برمانت سده گوید
واقع در خافون است که ازین بعضی عمره و رای مهد و حمله فون دوال مکه بندی

شبهه بزرگ انجرا و نرم و بزرگ و بخشش بی محوف و در کف فارسی
بند انجرا و شروع نوشته اند خواص این در کف فارسی مرسوم است و بقول
اول بند اگر برگ آرد که فک آب او بکشد و بار و عن کجند مرفوح کرده هم گرم
بر کف مالمند در درجی را سود دارد و اگر برگ او برو عن با دوام حرب کرده بر وضع
در دیند نمک است و اگر برگ آرد در دینوار و که بطریق پیش نام میکند
در میان نماده بر تانه نان پدید بده برگ مدکور را آورده بر صبح از آن بقدر
ناخن در برگ نان بخورده باشد مافع ضیق و معال است برگ آرد در تریاق
تا توره است و آب برگ آرد طلا کردن بر سو حکمی آتش نافع است و برگ آرد
نرم ماب شده بر سعه طلا نماید معدهک و صبح او بابت سده طلا کردن نافع
صداغ طبعی و آب صبح آرد یک ساله قنوه سوری خوردن و نافع زبراقصون است
و رو عن او محلل و گرم است و در سهامات فوئج عموص رو عن با دوام انداختن
ترشح الدرش و اگر موعوم آرد را نیز و سکه که موعوم او بر آرد که باشد و نیز چهار
سکه و یکی کرده جو شده حلو آرد و بکند آرد بقدر تمام بخورده باشد مافع

تا توره
در توره
ما بقدری است

انجرا

درم ۱۰۰۰

امراض نازده مثل قولنج و فالج است و موخیم از دیاب است که در نیم گرم صفا
 کردن در روزی دو بار نافع ورم و ورم خصیه است و باقی دروغ مذکور است
 بجمع نهمه و ضم زار مهند و سکون و او و سس مهند و الف دوا است گرم تر
 و کونیدر در دفع تب و ضیق و خصوصاً عرق برک و اگر با عمل خورد نافع
 رعاف و نفث الدم و آواز گشاید و مدر حصص و با طفل در راز دافع بلغم و ششی
 و نافع لو کبر و سرفه و مفید و خون و اگر لست بیج ارسه تازه سحر بخورد
 بمقدار کمار حشکی حب بندد و باروعی کا و خورد مفید است و اگر برک
 ساده با قدری ملک امحدر بکنند ز نمانده بر نند مفید است که یا نمد نهمه
 و که را و صطه و دفع یای کمانی و سکون الف سیمی از خناریت که در موسم بر کفار
 بهرسد و از بدست سرد تر مولد رباح ثقیل کثرت خوردن آن موجب تولد حماست
 از جن بلغم نهمه و سکون زار مهند و دفع هم و سکون هم لون ایسم درخت
 و نیم گرم ترا و سس در دفع صفرا نافع سم خار و ریشها با صلاح آورد و
 بچک و معوی بن دندان و اسحوان سکه بنویسد و دوا کلا و طلا و نافع

خزوه
 نفعه فایده دار است
 در دفع نهمه بسیار نافع است
 در دفع نهمه بسیار نافع است
 در دفع نهمه بسیار نافع است
 در دفع نهمه بسیار نافع است

مقطوعه و غیرت از جوان بفتح اول و سکون ثانی و ضم صم و واو اول
و نون مغرب از خوان مایل با معدال نج او متقی مصلح برک عنایت تمام
بدل صندل سنج و نصف آن کل سنج و دانه از خوان در او و غیر
قایم مقام سنج است از **ر** بفتح همزه و سکون را و مهمل و ضم لام و سکون
واو اسم درخت کوهی است همزه تیز دارد گرم قاطع بلغم شسته قاقص قائل
کم مقصد جزام با الحی صفت و از او پود **س** سمرقند **د** دیوی بفتح اول و سکون
را و مهمل و کسر واو و سکون با و کشانی پنج رسی است و سمن تخم است و در
اطراف کچی لوژر و بهما میزید و در صورت اگر بدور و در کلانی در آب در کالی
و برود و بهر مستعمل بند و گسان است از وی را همراه کونب کتبه بخورد و تمام
کجا لوژر در نور بر میان نموده بخورد و نهود از برک و ساج وی ناخورد سنا بد
و انجد فراح او سرد است مقوی باه بعلط منی و مانع از آل کلیه موله
ریاح و فصل و سرد و تسخیر مضر بخوره مصلح آن حموضه او یا از تیرم حاره
و سس آن بمخاله کنجی و در خواص فریب با دیت مکرانه مضر است او بخوره

بسم الله الرحمن الرحیم
این کتاب در بیان خواص
و احوال گیاهان است
و در هر باب در بیان
خواص و احوال آن
گیاهان مذکور است
و در هر باب در بیان
احوال و خواص آن
گیاهان مذکور است
و در هر باب در بیان
احوال و خواص آن
گیاهان مذکور است

بیشتر و میگویند قفا سس اسم مره یه بوت و قفا سس از اسم مره است
 از ادویات گرم در سوم و گویند در دوم و خاک از ادویات سرد و در آن بقول
 حاوی و صاحب سباح نسیم جمیع و آن است و صاحب الفاظ الادویه سباح
 عدم مکن بندی آن در حیات و در حیات سگاز سبب حال اگر سبب و نکاس فریضی است
 بندی داخل است و اگر حیوانات مجرب در جای که سبب قابل میسازد و بقول صاحب
 نفوس الابدان منفرعه مصلح شراب اگر مدلل بر او در هر راز کردن بود که سبب
 البصیراج مکرول و سکون ثانی و فتح فاع و سکون تخالی و اول مصلح و الف و صم سبب
 سبب گویند و غسل او شرط است تا لطیف و محفوف و لایع شود و در حیات در دوم و گویند
 در سوم مطلق خواص ملین او رام صلبه منبت اللحم مضر به مولد خفا و مصلح او
 گویا با دوام بدل آثار الطریق غسل وی بدینور آمدن است و زیاده از کرم خوردن
 کننده است و جمول او **محل السنج** مکرول و سکون ثانی و فتح فاع و سکون ثانی
 و جسم جوان را از مرده گویند و قسم است اگر نرم و وسیع الثقب بود ماده است و اگر صلب
 و وسیع الثقب بود ماده سبب بود و زیاده از کرم در اول حیات در دوم محفوف محلل تا موت

سبب
 البصیراج

در

قابله محرق او در جمع ده منع نذف الدم قوی تر و محرق مغول داخل در او
 عینت و طریق احوالی چنانکه در نسخ را در آن مشغول ساخته جاگسند
 طریق معده کردن آنکه قسم ماده اسباب ترک کرده مگر در آنجا که اید و گویند
 در میان آنکه از منصف است و مصلح را در آن است بخور است یا رب ریاس بدل
 قرطاس محرق نموت درم **اسطوخودوس** ابعوم اول مندی دبار و گویند که
 در معده و است و صاحب الطیالاد و بسبب عدم محقق مندی آن مندی بود و حال
 آنکه معذی دوا می نندست و نفخ و حمه در سکل و مزاج مناسب ندارد و اسطوخودوس
 خوب است طلالی سحر رنگ مندی بیکل کنده و بهرین اسطوخودوس که ناره و
 در طعم حد و تلخی بود کم در اول و حرکت دوم و گویند که القوی است محقق منفع
 منعی آلات بول یا قوت ریاقیت نافع اعراض سینه و زخم و منفع مسهل بلغم و کودا
 نافع درد اعصاب مغوی دماغ و قلب و تصفیه روح و در آن صاحب اسهال کودا
 مخصوص از اس و قلب نافع سموم سرد و بطلالده نافع اعراض عصبی ماده
 ریه معنی و مصلح الحول و استسلاج و بقول صاحب لغوم اللسان منع

زمانه
 کسر در معده و منعم
 و در آن معده از اسطوخودوس
 و جاگسند که ناره

بلبل

یا که ایک معطر در مراح صغیرای مصدق کجس مضر فعل مصدق نقل بدل در ایست
یا نصف وزن اضمون و نصف وزن باور کجس بر سرست در میناج سه درم است و در
نقوم اللسان معقل و در سینه است که سرب از آن بخردم در مطبوخ بودم آن نقل
مکراول و سکون ثانی و کراف و حمان و لام هندی کمانده کوبیدم در سوم و حکم در
دوم و زرد بعضی کم در دوم مدبول و حرض معوی معده و حالی جاذب خون لظاظ
جلد ملطف اضلاط تریاق زینر سوام نافع ضبو و معال زمین صرع نفع صعب سوم
مورث غصیان مکتب مصدق حمام و بقول حسب تقوم اللسان مصدق مورث
و و لرو قروح احش مصدق کجس و ریب فواکه و کل ار می و کوبند آن را بعروسی
کردن چنان که اثر او در جگر گرفته معده در کل گیرند و لب در تور کجس همد و صبح
و پوست دور کرده و تپاره سر در زنگسیده حکم زینر سرست تا دورم بدل
و کوبند غور و لیون و کوبند قرومانا نوح باج کبر اس و آن را
مورد کوبند و و ابان را حب الاس نامند سرد در او و و حکم دوم قابض
قاطع خون معوی دل و معده و حب و با صره مدبول مشقت شربت تا درم

در اینموز

در اینموز
ارکان داده

بدل در اجناس اقاقتا در اورام خصص مصلح مصلح است و مصلح مصلح
 مصلح مصلح لفظ یونانی است بهم اول و سکون ثانی و قاف و واو در هر جمله
 و فتح دال جمله و ضم های کمانی و واو ثانی و نون سیر صحای است که در دوم
 و گوید که حرکت در سوم مخفف نمی رودی برای امعا مصلح انار ترش است
 انقیل یا یک و نیم وزن نوم سرب و دوم ^{در} لعل اول و سکون
 و الف و واو جمله و نون نندی تکر گویند و سکنده بالا نکر گویند و آن صح است
 و نوع بود غلط و رقیب و همس از او آنست که در بار یکی و سطر یکی در وسط
 باشد که در دوم مسمن مطف مجمل در بول مصلح منفی معده و طر و کوز
 و کرده در اعلا ط بارده و مسکن او جاع باطنی معنوی مشابه و کلیه مقرریه و کرده
 مخفف اعصاب مصلح موزج و بر و غن کا و چرب کرده باشد یا مقل بدل
 رنجش و بقول ابن تلمذ در امراض جگر حرکت ^{در} دیگر علتها قرد ما یا
 بوزن آن است که این حسا و بقول فلاسفی در معاجین بدل آنست که نیم
 وزن خوینجان و گویند سلیه یا زراتناد و گویند بدل این وج سرب سرب در دوم

نیم سینه
 لعل اول و سکون
 سرب سرب

بهفت هفت طبله

دو کوز

صاحب اختیار تاشه متقال نوسه اسفناخ بکیرول و کون نایه و فانی
و نون و الف نایه و خا و یخه بندی پاکه اول سرد و کونیز معدل در حرارت و آورد
میس طبع با قوت حاله دروغن او نافع اعراض سردی و التهاب و عظیم جمات خارده
و مبرودین مصدق آن دار چینی و فلفل و کونیز برای مبرود سورمای طعم مبرود نقل الحفا
سرخ کرم او سرد و در اول مبرود مصدق کونیز برای بدل کرم فرسودم دم اسکنده
بسیخ نموده و کونیز بین جمله فوج کاف فارسی خفا نون و در حال جمله با و بدون با نبر آمده
و وجهه آنست که اس معنی آب و کد معنی بوجون از در تازه این یوی آب می آید
با این اسم مقرر کرده اند چ معید رنگ طبله و دنبال او از این ایک بلا بر آمده مقدار چهار
گرم کرم در سوم شنبی نافع باد و طعم و اما س اول بند برای وجع المفاصل فام معام کور کاک
نوسه اید و معود او شیر کاک و منی او اید و رنگ سره سلوک و اید سرت جا درم و اکثرین
صدل ساینده بیا و رانم طلا سار و مایع اید و بکر اسکید کوه و حیوانات می کوه کوه
میخورد که بند برای سید حسن حصص معدن آنست که اسکند با لور کوه کوه سید در سرتنگه
سند و اسکند سینه طلک سندان کرم کاند و صفا و پکنده دم خنده مخلص کد و در

سردی و التهاب
عظیم جمات خارده

سرخ کرم
بسیخ نموده و کونیز
بین جمله فوج کاف فارسی
خفا نون و در حال
جمله با و بدون با
نبر آمده

در

دارد سگویی مرویت که اسکند با کج سپاه و عمل مساوی بقدر کونیا که حمزه در آن
 نسیان معوی حافظت دارا گوید بحمد و درم در شروع حقیق مجوده باشد و بعد
 سیر و مرج و بعد بجمع غایت محمد و حمل است مثل بدی که سیر کرده و کون بسین و پنج
 فغانی و خفاری های و کون لام و پنج های موصوفه و خاری و کون ال معروض هم و کون و کون
 بای می اسم بعضی ام کون است در زمین که آب شده باشد می رود و دارد و در
 سردتی و خون و الهامات را مانع یونی اسپر کا کبر مرده و کون بسین معروض های
 فارسی و کون را و معروض کاف و الف دو او است کرد افا میده می دفع
 عرف و ملت بدن و استقامت و ضعف و لا غری بدن را مانع است و دفع در استقامت
 بالف معوضه و در تحت بضم الف و شمسند و آن صفت مایل
 بزردی و او برین آن سفید و در کم در دوم و کوسد در سوم و حرکت اول و بقول است
 نیز حرکت دوم محل لطف حادث است عین من حالی معوضه سهیل هم عله و معوضه
 معوضه حقیق قابل گرم در بول مانع او جامع حاصل مفرده مصحح روفاء معوضه و اصل
 اینستون بدل سکج یا جابیه یا خول به است معضال یا منضال و شستر نظیر اول و کون

مانع و معوضه

وای پندی جوی که در اول و ثانی حکایت دوم و ثانی حال کسوم و صاحب
حادی معقل در کرمی و سردی و شترین آن عهد و خوش بود و او که سیاه بود در کرمی و آن
بیان محفل معج در نفوی معده و آن و جگر معضام معصل انبوسه بدل فردا مانا پذیر
یا سنل الطیب سرب تا دو درم و گوید تا سه طرفی صاحب کردن وی آنست که آنست
تا آخر حرمه بماند تا نسای او دور بود و معذ که در چند قطره آب شده ظاهر شوند
تا صلی شود پس در سبب حکایت و بماند مثل غبار که در آن وقت در حرمه کارزند
استان بطول پندی کول بهترین سفید درم و خشک هم و گوید در کرم کرم
جالی حرق مدقوی معقل جنس معضام معصل معجم که در روغن بنفشه معضام معصل
عسل و زرد معضام معصل معصل کتیرا آب مورد بدل زرد و مدظل منتر شغال
استعاش معج اهل و کس نه نرفاشی سرس نامند عبارت از سرس کامی است که
آن اصل الجبسی و در عوام عبارت از معج پسته است که آن را جان سارند
که پورکات کا و با جانوس را در آب پزند تا صاف شود و صاف کرده بار پزند تا کد که حرم
آن از آب معج بود آگاه در آفتاب چند این سر پزند که کد آن عصاره و لایق سر

بعض بود گرم حرکت اول و کوبند در دو دم و چون بود اندک گرم در دو دم و حرکت سوم
 او جهل جبر و کوفت و قیله نافع برای سوختگی آتش سعه و قوبا و حرب متفرج سرد
 مرغی فم معده مصدق کله سرتا سجدرم و از حرق متعال معول و قیام معام لوبیا نزل
 اکثر افعال بخری رسک و کوبند کوبن معانی اشپه بر هم بره و کوبن معده و بای نشا
 در او مهندار هم است که در با بسای او حساسه زرد و سفید و سفید و سفید
 است سرد و حرکت بصری دفع صفرا و غلیظ خون و مسکن عطش دفع کورس انحصار
 و دیواری بول نافع و مایه و بثور و زرب و در او دیده ابل بند استعمال در معده
 و مطبوخ است و بوسیدن حسن در کلاب تر کرده نافع ضرر سوار و ما و عین آنرا
 در آب فوچ کرده بکشد راج حرارت تب و عید هفان حار است و نیم عطرس
 سرد نافع هفان گرم است برگ . بجمعه و سکون نسیم و نافع و نافع است و
 مع نای موحده در او ممل و سکون کاف ترک است استعمال در او و بکشد گرم
 و حرکت نافع امراض ناپدید اعصاب دماغ و طحال و از ان بقدر و دوام حبس داد است
 و نسجه آن در مرکبات حر قوی است نافع اول و سکون نانی سیدی کلمه کوبند که در دو دم

حبس متفرج
 بجمعه نافع در آن
 بجمعه نافع در آن
 بجمعه نافع در آن
 بجمعه نافع در آن

در مملکت بومی معده ۱۱

انظار الطیب

در دو دم

در فصلک مطف خلط غلیظ با معصره و تصاق رحم و در دیار و در موضع امراض
رحم مصدع مصدع کچکین سح مصدع کل ارمی کل محمود و کل قرسی سر لادرم
تا سه بدل قصب الزریرد و بقول ابن باسینی ^{بنا هم حکم} که حکم کز نسوم ^{فتمون}
در اصل ارمین و لایق نیست و ارمین سندی فتمون سدی بقول کرم حکم نسوم در بعضی
دوم محل مطف سهل سودا و بلغم مضره مصدع کتر ایضی و گوید یک مصدع است
با سراب ضدل محبت جفاف برای اصلاح سرد است که مخلوط کند یا خجسته باشد
در آن ترطبت مثل کل معده جانیب طبع فتمون یا دونه در اول طبع ملک ایدارند
در آخر غلظن در حده بسته سردی بطبع بقول راز از چهار درم و گویند از حرم ماه
تا شش درم و گویند از چهار درم تا شش درم و در نفع از دو درم تا چهار درم و گویند از حرم
تا سه شغال بدل اسطوخودوس یا باح یا با لاجورد یا یک هم درن کا ما نم درن غار بقول
افستین: بندگی مبارک و سردترین و سبک کرم در اول حرکت ^{نام اوقیه} درم مع مطف شتر
سید کصفرا و سایر اخلاط از معده معی بود و سینه و شش قوی بدن و کبر معده سرد
در یول و جوش و عود و شرفانی است کرم بریان محمود ^{مجموعه} در علاج مجمل با مع

قرسی
نام دولت

حمایت از قاعده طحال منفرعه حار مصدع محقق مانع مصدع مصطکی یا نمون
 و در مجرای شریک ریدل برای معده آرون و نصف وزن پلید زرد و بجم مکر
 غافق و معده و مصدع سر منقال نادر و درم اصول اربعه عبارت است از چ بادا
 نام ادره و لیس
 و چ کاسی چ کرفس و پنج که اصل التوسر بضم صاد مهمل سارسی به معنی است
 طینی گوید بعد از کیفیات اربعه گوید کم تر در اول متفرج اخلاط غلیظ و مرکب سنگ
 نسکی در بول و حصص سهل رطوبات غاسل اعصاب باطنی نفوی اعصاب مجلی ریاح و
 ترقیه م سرفه در بول و نموده شش و مکر و الهیات معده و خونت حلق و اعراض ناع
 عصبان و حمایت خرفه بول و اسه و اعراض سیر و خرفه ل و بی ولادت و در رخص
 نافع نموده تا معده کثیره اوجات و کثیره شرب حد درم بدل نصف وزن اورب السوس
 و رب السوس آنست که اصل السوس را بجای جوش نند که بالعقاد در شد در جمیع حال
 از آن زمانند که اصل السوس معده کرده استعمال نمایند اینگونه بهر سوسی است که در
 زود حل گردد و در آنش شعل شود و در انساب نیکار و قوی الراه بود و در انساب
 سازند در چهارم سرد و چکن از سوس سرد و سوم سرد و چکن محمد بن موسی در او

فصل

نام ادره و لیس
 بهر سوسی است که در
 زود حل گردد و در آنش شعل شود

تا بعض نافع بعض اخلط مفید تر است و بر سر کج و کوفه و مفرق هم مفید است
یا فصل با مرفون یا در حسی سبب مکعبس نادر و ذرات لؤلؤ حوی دو قمر اطلال است مثل
او بدر النج و یکون قنق و در اجناب طیاره و کبریا و مصلح افنون در طلا و نقره است
و در اکل حیدر سبب و طری حکم در ن افنون که داخل در ادویه حس کند افنون را بره بره کرده
بر کج و کوفه است بر آن نمند تا گرم گردد و مویز بود بمغزل بر آورده در آب حل کرده بخار
برسد و طری صاف کردن افنون است که افنون را نیم کوب کرده در آب گرم با کلاب
تر کرده بکشد بدارند صبح در با تمه کرده بر آن گذارند و بدت همانند چون خوب حل
بگذارند که چند جوش خورد بعد از آن آسمه آسمه از قاش در صافی مکرده با سبب تا تمام
افنون از صاف آید بعد از آن آسمه آسمه صاف را بگرداند و در اعلی مکی مکرده با سبب
روح خلاصیت جدا از او مانند در آب را کرده بار کجوس سد تخم تا وقتیکه در دماند امر ما
در در او کرد که آب صافی را بار صاف کرده بکوبد تا و مسکه غلیظ شود پس بگذارد و
انگ روغن مادام بر طرف جانند که خنجر افنون بصم اول مسکون ثانی و صم ثانی
و او را در افنون صنفی از با پودر است و قوی است که با لوتیم و کز در او آن ندارد

افنون در طلا و نقره است

مستعمل کل اوقات گرم در رسوم و حرک در فوم و سرد و بعضی م در رسوم و حرک در است سخن
 محل لطیف در اول و عقب و خص نقطه و باقوب تر یا قیبه نافع منحصراً مصلح
 سکین مگر معده مصلح از خون و معده و نقول صاف نوع الامدان مضر کرده و شراب
 مصلح کهنه و قد یا حیث الاست بدل یا لونه یا در مگر کی شریک درم ما درم افاقیا
 عصاره قرطاب و قرط عبارت از غمغیمان سرد درم و حرک در رسوم و معمول درم
 حرک و صابون های که حرک در اول و نوزده نقول عصب سرد در اول و حرک درم قانبر
 قاطع نطف الدم عمومی و عصاب سرد مورت سده مخفف مصلح روغن نادام مضر
 الا تفس مصلح کوب سرد درم بدل نوزده آن عصب و صفت و کوبید تصویب ^{الذکر}
 و نقول قنار عصاره بریان کوبید در ادویه جسم معمول کرده بکار بند و غیر معمول کوبید
 حدت و لذع دارد و طری معمول کردنش آنکه افاقیا در آب سیده بکند در آب
 طانی آزان در غایب و مکرر کینند ما در صافی بر آمد حرک نموده عمل آریه قلیبیا
 انواع است در بی و فضی و حی سنی و آنکه از طلا باشد معدل در گرمی سردی حرک
 در رسوم و آنکه از نقره بود و مخفف عمومی با صره رابع امراض عین مثل سید و طغره

مجین
 چهار کشته

نطفه عمومی
 نطفه عمومی

و در معده و بواسطه درازدویه عین اسهال کشنده باشد که او را با یورانتند و بزنی از قش
چنانست که آن را در کوره مطین انداخته سران را بسد نموده بکشت نمودند و گندارند و
بر آورده در شراب سرد نمایند و برای امراض عین در سرکه و طریقی معمول کردن که این
در آب سخی کنند و بعد از سعی آب آن را در کوره در آن یکبار بسد تا یکبار در آب
و کج طایفه شود و طریقی پروردن چنانست که آن را در آب بادبان یا سماق یا خورده یا نیک
یکسور که در توطیا و کتو اندازد یکبار بسد و طرف جوی کند از بدل مرد است که در
ادویه هم سنگ بصری اکلیل الملک پهنندی اسپیک کوفی که در اول و کوفی
مردک القوی در حرارت و برودت و بیوت غالب محلل مسخ قابض مخفف مطف
مغوی اخصا ملین در ام تا مع درد معده و جگر و سپهر و رحم سرد و طله ضحادا
محلل فضول باطنی مغز نشین مصلح عمل و آنچه در مویز و شربت دو مثال بدل بالونه یا
فرایون و کوفی آن یکدرم است و کوبیده در موم و در بعضی مضر اعضا و سینه مصلح
طیج راسن و کوبیده بدل حلبیت یا بالونه اکن منبت بفتح عمه و کوفی فارسی
سکون بون و فتح موم و خفا و نون و ماه و حوا و اگونیق بفتح عمه و ضم کاف فارسی

محلل

عشق

محلل
محلل

و سکون داد و نفع از آن بود و رسم ازین است که هر کس که ببرد کند آنست
بمعرفه

و کاف و فاسی و سکون پس مصلحت دارد و نفع در خرد کردن مزاج باد افرازدان

صفا و حرارت برین کل وی دافع صفا معوی فوهه منزل شکوری اکامویا

بمدینه و کاف صم تا و سکون نای نفا دافع گرم کم و پرمیوف و صفا اک

بمدینه و سکون کاف نای است که نمره اس بقدر این بود و چون بخورد کافه که در

بمدینه نفوس از او براند و چون اسح اورا بکشد بطریق فند براند که آن را از کوه

سرخ و سفید برد و سه تن بلغم خنک صم نای آنها و اگر کج اک با فلفل گرد مس و کوه

نای از ک کهرل کرده بقدر فلفل حب مد و کوی اران حب بیضه مد اگر ک

حرک بود فایده دید و اگر کج اک بوزند که خاکستر کرده و صم یک سرخ اران در

خورده باشد سرفه را دور سازد و تب بلغمی فایده دید و اگر کج اک کدرم با

فلفل گرد در آب برسی نموده حب بقدر خود پدید یک عسل کوه پخت خورد

کرده و تب نوب ربع کرده و کوه را کزنی اسح اک ماول حود سد و در

کند سوس سطح او کرده و نای این نای شده سغوط کند مفید صم نای و نوب

مشار

بجای آنکه سینه بر سنگ محکم طلا کردن مایع فولج است و اگر به یک کاس مایع
ساده قدری با نون سینه مایع مار کرده است و اگر سینه سینه سینه سینه است
و اگر پوست سینه آن را با سنجی پوسته در اول کودکی سینه جانی بود که عبارت از
بهدت طلبان زنده در اوقات سینه و آری با کلدسی گما و مایع سینه و اگر
سینه سینه و زرد چوب کدام اول بر کما مثل سینه سینه زرد چوب کوه سینه
بار سینه بر کاه قابل است بود بقدر در این سینه سینه زرد چوب زرد چوب
سینه سینه و یک سینه زرد چوب سینه سینه سینه سینه سینه
و استفادگی علاج سینه نظر و سینه و اگر سینه های او کوه سینه کات سینه در آن
سینه طلا زنده سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
در آن سینه که از آن زرد چوب سینه سینه سینه سینه سینه
معدن سینه سینه و طری سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

عرفت

سه برک تا چهار دور سه برک نهایت مجزده سهند سهار نقوی و مقصد صبح و غیره
 است و در هر سی جادی و سه سی چرب بر سر نماسد و اگر عرف بدنی را اول
 بزود عن زرد چرب کرده و درم آن را نیز در برک آگ مکنند نماید و در کم
 بر درم سهند سهار مقصد است و اگر برک آگ برالس گرم کرده در کوش چکانند
 گرمی را این کند لیکن اداست این یاد و مقصد کند و برک این محلل او رام و ^{مغز}
 قروح است و اگر از برک آگ بجای کوح مقصد و پاک است رتد نافع بود است
 و اگر برک زرد او را از هر طرف بروغن زرد چرب کرده بر تابه نهند تا گرم
 شود و آب او در کوش چکانند لیکن در وقت مقصد است و اگر کل آگ درین سینه مکنند
 و جز و غفل کرد چهار چوبک سهند سه برک کوه سحر کمال کرده چند مقدار نقل
 و بر صبح مکعد و خورد مقصد است رای ضیق و طری ذکر است که کل او درین سینه هم آثار
 اجوائن نکند و مقصد سباه یکما و عمه را کوفته سحر خشک را زرد سینه مکنند چهار چوب
 در هر سی جادی بر سر سهند سهار مقصد است و سر زرد باد کوه و امراض کم و سینه و مقصد
 و اگر کتند در صبح کل آب در میان قهقهه سباده سخته کولی سهند و کوه زرد سینه بر سر

در سینه

زرد

سینه

تیب و بیره علاج سه مفصل است و شیر او اگر کسی بد باعث ورم و جگر است
و سرخی مکرر و شیر او برای زردی مفصل است با سطرین اگر درود جسم است بود در زمان
پای چپ و اگر درود در جسم بود در ماحه پای راست بر کند مفصل است و شیر او
بر سینه مابین معده و کبد و شیر او یا یک قطره روغن سیرین حل کرده بر کف دست مالند
چهار جنس است را نافع است و شیر او بر رحم ماز که زنده بسیار چکانند مگر سیر حد بود
موقوف نه مانند هرگاه اثر در بر چکانند مانند انجداب شیر موقوف خواهد شد و اگر در شیر
جوانی بر کرده از بنه فسله ساجه الوده کاندازند بر مکه سه بخان جراح از روغن سیر
بر کرده در روشن نموده دو دان بگرد و در جسم کند و اع شلاق است و نموی تره
بطریق کما در ویانند و بجای نیش عقر فایده دارد اگر شیر او گرفته بر آن روغن
کا و امسی یاد و اردچ باش کهرل مانند و بکند آمد و بقدر خود بر قصبه طلا سازند بر
عروق و مایه علاج است نظر و اگر شیر او مسخر کرده بخورد و بر روغن تلخ امسی بر
و حکم مانند رو در ایل سارد و اگر از چوک انگس رند و ساسده و صاموده
مسوی مسک امسی بحدام یاد و دوام روغن زرد کوه و صاموده و بعد ادله کدم

بی تک نهد بدیدیت برای الگ وضع الگ که آن را مصری الگو نیندونه
 شیرین میسازد میوزند و در سکر العسره حاصل او مذکور شود و ملخی که مرد خشت الگ
 میسازد در یک گوناگون دارد و پیریدین بنیواند حرکت رند و میسازد آن قفل کرد
 که بدرد و کوفه همه کندار مذوق صرع در نیمی مندر علاج مجرب و در کتب
 خواص الگ در لفظ عسره یعنی قوم است که منجلیه تو عسره است که در سوم خشک در
 چهارم و شیر او که چنگ چهارم و برگ است و او که خشک در سوم سینه وی که از
 نمره تازه او گرفته شد بر چه اگر که در قاطع مذوق است و نوشته اند که نوعی
 از در الگ است که کشن در سیه او کشنده الگینی چار بفتح نمره و سکون کاف فارسی
 و سکون و سکون یای تثنیه و فتح جیم فارسی و سکون الف و راه مهر بسیار که بود و باد و
 و عکسها سینه و در درها صلا را نابع است و آن در زیر مغرب است و بهترین می است
 و علامت او آنست که مانند آتش که می طاری داشته باشد اگر تکلیف است اسم عربی که چوب است
 بفتح او ان و کس کاف و سکون یای تکلیف و نون و بعضی نون و بعضی نون نوشته اند و هم که
 کاف و سکون یای فوج و سکون حاء تکلیف و سکون نون نوشته اند و حال اینکه که بخوام است

تو عسره
 بفتح یای تکلیف
 و نون و سکون یای تکلیف
 و او او سکون یای تکلیف
 و عسره سینه است
 و در کتب پوزار که است

کاف و سکون یای تکلیف

پس در صورت با غلط از جهت المومنان یا الکتمت بخور که خوش بجا اول در کف
 فارسی در قوم ترک که بخور که خوش داده در آب بخور که بد برای در وقت درانو
 و شاه نعت و اگر ترک نوزده و سوز خاک کرده باشد خورد که معده سنگ است
 و چون معان را سائده بعل ملک شاه را حیدر و روز اول تمام در معده و ناده
 روز روز که شاه خوانند و از روز نادم ملک که کند تا ناته رسد کند که و
 شاه با اهل روح شود و سیره برگ او که در آب کرده باشد نوسدن معده پخت و غیر
 که بخور سائده بشود و کاه و یا نیز بر کف و کبیل نماید مثل عوده حمزه را بران کرد ابدو
 اگر که بخور کند زن برداره معین حمل است و اگر در آب درادم خمیده بی بی و نای
 جسد بدستین و لاده نماید و فعل این ماسویه بدل آن فاد انانست و اگر بخورد آن سورا
 مسکن در و دندان است آنچه سرد در اول خشک هم و اگر اوله را در حسانه
 جو سائده صلاه نماید پس سانشانند قبل القصد و الفس مانع زکس او و معده و
 دحا و اطفا و احتاط محرکه فاطمی و عطش آب دین خون بویسه معوی دل و نم
 معده و جفا و اعصاب و سطی حرارت خون و برای ابله فعل روح الریس ملین مطهر

این کتاب در بیان
 حکیمانه است
 در وقت
 این کتاب
 در بیان
 حکیمانه است
 در وقت
 این کتاب
 در بیان
 حکیمانه است
 در وقت

مضطرب راضع علی مولد قوی روحی کا و بدل پوت بید کا بی و کوید ملید سنا
 شربت درم تا چند رم و در مطبوخ ناده درم امیضان لبم اول و کثرتی سرد و غلظت
 مع و نجات و لام و الف و کون کسب قبول نامند صمغ اجز او آن در هم سرد و خشک
 جالب فضلات رادغ بطول او مقوی اعصاب شربت قابض جلوسین در مطبوخ او نافع
 بزور مقعد و رطوبات لحم صمغ اکچراک مقوی دندان و ضمیع او را صمغ عربی گویند
 اصل چاکری بفع عمده و منم و سکون لام هم فارسی و الف و نھا و نون و کسب کاف
 فارسی و سکون های شکر در حبت بعد شربش بعد از غلبت طول در حرکت و کسب و غلظت آن
 از بالا معده آن در حراج کرم منشی و ناصم دافع سکسیمی جدام و بواسیر و جالب اسهال و
 دافع ف و بلغم و باد و صعوبات ابلید بفع عمده و منم و سکون لام و کسب کاف و کسب
 با چغندر و ال مملد و دار سبک که سبب رطوبت حاصل و محل انباشت و غلظت دراز
 و ملین و کلنادران لیمون با جو صفت کج نمز کرده در نمز در حبتی که کسب کاف نامند خان
 کده بر سکسیمی آن دو سبب میباشند کی بسیار تر و ترش که اگر سوزن در آن سبب ملنادر
 و هم جمودت لم دار و ناصم ملین سبب دافع قوی روحی نافع بواسیر و پسر و دافع اسهال

۱۲۰

ایضا

اعرود از لیسری آینه گویند و در کمر مدکوریند از عرب پهل نکره پاره و کون هم فتح
را و مهر و کون تار قونانی و فتح مار فارس و خفایا و کون لام و کون سرس کون
مایل برودت سرد در هم سکن جرات سکنی و جی و تقوی دل و فتح و لصفه
کنند آینه باریس زر سکن و او در آن قوی است در خواص و اضعاف آن اصف
و احمر و در است سرد و حرک در دم معوی معده و حر و دل مانع رخسار بود مانع
خون مانع فی مولد ریج مصلح و نقل مصلح سکر شرب از دانه او تا سه سال بدل
طبخ و فاش آن صندل سفید و سکن سکنی در حرکت معده و حرکت انجبار
سرد در اول و حرکت هم و قاطع خون از تنوع اعصاب و امحاء جالس سهال بواسر
سکن فی زنفوی امعاء سکن الهما صفا و خون مفر برودین مصلح رکمل بدل
در سکن و ربع آن کل از منی گویند بدل مار سکن شرب سهال اکلوان
گرم و حرکت هم و سنباه آن در رسوم بدر بول و حیض مسکن بروده و کرده مطلق
معده قاطع علم محلل رماح مفر سببه مولد قروح مصلح تخم خیره با جناب یا خرفه
مفر امعاء مصلح صمغ عربی سرب ناه سهال بدل مجزوبت پوزن او را در

آن حلیت مضمحل و درین فصل شرب نماز شیرین و سکنجبین نمون و درین فصل
و آن بسکلی و درمانا بود هم در وی آن بسکلی مانخواه بود و شیرین وی است که حکم در هم
کو سود در سوم دفع ریح خصوص بدان آن کما فی القانون و از فصل است که از زبان کون
کم مسکود در طب آن و در مادت مسکود حدت آن و در شرح فضل الله تبریک است
مصلح به برمان کردن شیر که سید الیه بوست است و کلیل مسکود و حرارت لطیف
آن بسکلی برمان کردن و درین حدت که حد مسکود وقت احراق مدربول و جبر
و عین و شیر محلل ریح و معوی باه مفع سده قابل معوی کرده جالی مجاری نفس مانع
و در سبب و ضیق استسفا و حصاة و سوراخ القند فاطح سلمان رحم و اکحال آن مانع
سبل مجری مضا معاصیل را زایانه مصدر و خوردین مصلح سکنجبین مضر شانه مصدر است
شربک هدرم ناچدرم بدل آن را زایانه و کوبید محم ثبت و ریح او بر زایانه بدل
در تقویت باه انجره انجره صح اول سکون ثانی و کسرت هم وضع را در محمل و با عراد در انجره
مطلقا است و گرم حکم در دوم و کوسد در سوم لطیف اخلاط لریحه حاد و مدربول
و حقیق و عین و شیر معوی باه معنی سبب و شستن و معده مفع سده حکم و سپرد و رحم محلل مضر

کرد و در معامضه صمغ عربی که از معده مصلح غایتی از دمانا حاصل نمائیم که در
 بسیار خوردن مودت سرد و مصلح سرد است از هم شغال تا به دم انزوت و بعضی نکرده
 سندی لاجی و لاسی گرم و حرکت قلم و بول حاکم و در اول حرکت دوم و بول بالکوار
 و صاحب زنده بعلت همین آن سفید است که بزهدی زرد و آن را اندوت کوبت را گویند
 و صمغ اندوت کوبت دمانا سرد و مستعمل در ادره عین کیمیا محقق است لاجی مصلح و
 بالعص سنبلیله صمغ محلول در مایع سرد و محفوظ است تا که در همه فایده مفاد حاصل جاب
 طبع از غم و دل مضطرب است صمغ در مایع سرد و سنبلیله در مایع سرد و کوبت را گویند
 مادام بار و عن جویدل صمغ مورن و بون آن است که در آب سرد و در مایع سرد و کوبت را گویند
 آن است که آن را با شیر جریا شیر غورت که دختر و پسر باشد و چون در مایع سرد و کوبت را گویند
 مورد که بود در مایع سرد که در مایع سرد و کوبت را گویند و در مایع سرد و کوبت را گویند
 افعال در مایع سرد و کوبت را گویند و در مایع سرد و کوبت را گویند و در مایع سرد و کوبت را گویند
 و صمغ لاون و مایع موحده و انبه به اضافه با و خدق نیز آمده بود است
 در اول کوبن پسر و احزان بعضی صمغ و اگر زنده و بعضی تا آخر کوبن نیز است

نکرده و نهال آنه چکار الکی نایح مار فی ارد و طلا در ک او جمله در می و سپاسی موافع
و اگر در ک نراوش تا گو کند رافع و پیرت اگر دو دام یک نرم او شکر کنده با و طم
ناب بو سدر و فح خون کور هماد و بوت و بوت فی صبح او در و راج کرد و قاضی
و خاک چو ک قاطع ندو الم و اگر پوست درخت این بقدر هدام از بالا کسیده
جو کور کده تب در آب با و لاریس زرد و صبح سائیده صاف و ناکمه جو کور
دافع سوزاک است و کل و کول تا سدر صبح هم و سکون و لدم و را و صغیر عوصی لام سینه
سرد و حرک و قاضی دافع م بر بود و ماسک منی برای بحد صوا و شمره خامش
انبیا گوید بفتح شمره و سکون فون و سر با بود صده و فح مای کسا و سکون الف در
در و راج حرک و طم و سقس قاطع طحال دافع ف و خون منی و حصبه و اگر زرد زرد
کرده یک و کهری در آب کد ارب و صاف و صغیر و بقدر ما بهات شیرین کرده و سرد رافع
اذیت با و هموم و سرد و بر خاک کسرم همان زرد ناکد ار کرد و بر او و بخت زرد
بدن سوز شیرین کرده بود رافع اذیت سمیت بود و بیای است و اگر انبیا سائیده
چشم سائیده و فح زرد بکشد و اگر اریه خام را از کار و پاره پاره کرده حرک کما

انبار سائیده

چون نامند و آن نیز جاری آید و اگر حاصل عسکوت آید بود و نور پیدا آید صاف
مانند عسل است و اگر چنانچه در آب قدری مملک رسیده و روح خسته طلا کند جلد
مبازد بر تو با آب سینه مالند جلد آرام میکند و اگر قدری از آن بر تپان آید
بند است این اندک اندک نیز مملکات بود چه طلا سازند و اندک درون چنانچه
سریع نفع تبرید میکند و قاع عطش و گاه خراش و سحر در اضم و اجار و در مای
اجار و نافع صفراوی مزاج شسته قاطع طحال در روغن سرین که در اجار نافع می اندازند
چون یک سال گذرد و روغن آن گرفته بر بدن مالند بعد از آن در جوی آب بپاشند از دفع حاد
بدن نمایند و مرابا و اموی معده و دل و اگر خام او را در دست گرفته در گاه خشک ممالک
سازند تا مکه شود و جو صدف رفع گردد و بر سرین خوشه شود و این مال گوید نفع می
فاری و سکون الفلام و اگر خود بخورد و در ج که شود و برزد و آن را سکه گوید نفع
مای فواید خوبی و سکون مایه موحده فارسی و نفع کایف سکون تا اگر کسی سینه مباحث
بهر این رسیده بود و لازم است که در موسم که با برف سرد کرده خورد و تورون او اند
کار پذیرد و در بعضی از نسخه مقبول طبایع است لیکن در کرم اجیل معده و عسل

خزانش کله میگردد و طبعی شری و گرمی در هوم معوی و معده در کرده و کسرت
نسبت می در دوسه باره واقع بود بر معوی نفس و طبع در یک رخ را را کله که اند معوی
دل و شمشیری کوی درون حوس کید بخاصیت تابع بدن نوسه اند و مصلح بود و بعضی بکسل و
بنت و در ارجح بعضی که گرمی کید اصلاح او باب سرد و او فتره نامارد و حوت و اگر بخر اجات
مراج استعمال کرده بود در نفوس که خوب جمعی دارد و اولی آنست که ماد و سه باران نمود
استعمال کند مگر صاحبان اغرضه بارده و قشام از بسیار است در هر که عطش زیاد
نفوس دل و ماعه زیاد و دارد و بوی سدا بر معوی و ماعه است و حسه او فاضل بود
و حران را در آب نمون پروردند تا ضم در تجارت مومست که خنده زنده شده طلا کرد
در کجیل و دم کار جد و ار می کند و حموضات و مضره دندان و جوجه و سینه و امقار و لضم او
مراج موافق الناس بجمع سوره و نون و سید نون تا و الف و سین معده سوه سید و سینه
رکس زرد و مایل سیرخی و مرکب او داده دارد و خرمی بار می آرد و اول سینه سرد و نوسه
و سرد و اسهال معده در حرارت و برودت و باد پرور اول معلوم نمود و مضره
سوی و ماعه خشی کومدن آن معوی معده و مضره جوجه و اعصاب معقل و معالج مضره

و نون از آب

و چون این را بر رسیده در سکه با قند داشته بند یک و کلمات شیده یک در هر یک
 در سایر افعال قوی میگرد و در عمار او در جمع افعال قوی و متقابل او است در
 قلبه و بلا و هم مستعمل است و هم ساز با مردم نمود این بلو بان بفتح همزه و خفا کون
 و کس باء موحده و ضم لام و کون و او دون ثانی معوضه و الف سکون ثانی است
 در خف بست و بطعم بر شن و قابض و دافع صفا محمل حار برود دیگر جویند کما
 و مانع اعراض کلوت این کول بفتح همزه و خفا کون و کس باء موحده و ضم کاف
 و سکون و او و لام و اکول محذوف یا نیز آمده و ایلوده بفتح و ال و مانع مانند
 در غایت لطیم تلح مائل خصوص که کم تر ملین دافع فاد ملعم و باد و اما انحصار
 و در دسکم و فاطح کرم و دافع فاد در سر و پوست و سح او قدر یک نامی است و آن
 قلع بر صبح معوق کرده خوردن دافع کواست و کد انجور پوست آن و غیر
 او سیرین و بلبل دافع باد و مورس اعصاب و حثل مقل نی معوی ذل و حرمت
 نور الدین محمد است که در امام هوای و مای شیره که در عسل و کلوی مردم
 ابد و شکست سازد و اگر در ابتدا یک نخر ختم او بریم کرده باشد بخورد و یک آب

در مقل

شاید نیز آن نوره طلا نماید اگر نرسد به عمر او که ماه نرسد و آنست که
مکن در دوزخ حکم نورالدین نبوی که نسبت به حکم ابدون شرح که آن انکول خوانند
بعد از آنکه در آنجا و آنجا در او صف مار شده و ده حرکت رد و در ج او عین کمان
روغن کند اگر صف رور منوار در پی مخط کند موی عین سما کرد و سر روبرو
سود و حکم بدو در در هم و اندازن میانند نوسه از عقل بعد سما در جهت عیان سدر ظم
سعدت سحر و حکم در آن نوسه که اگر بوس در جهت انکول حرکت رید و الصا ارج
سطر در از زمین بر آید و در میان کجا و آنکاستند قدری از نوسه حرکت او در
اندازند و بالای او فلوس مس با در قهای مس می کشند و بالا ران دیگر اندازند و جگر را
کل حکم نموده و با نوسه یک بزجه در بند تمام مس سکون خواهد شد برای بر عرض مانویان
او بدد و انکول دو دست یکی کا میها یعنی خار دار و مقصود همچون دوم خار دار
بکار مس غایب اول مایه که مس صاف باشد مثل قلعی اندر جو عبوی این است
ست دو دست پنج دستین خواص این در کت مطربت و نزدیک ایل سندی است
قابل گرم و مانع هوا سردی و نفخه بوج اول و سکون ثانی و ضم فار و موح در

عقده

بعضی کسب کرده پندارند که جمع اینها در یک محلی مطلقاً قوت می‌گیرد
نمی‌گذرد کل دایره کل نمی‌شود مثل خون و سینه که در اعضا می‌چرخد با سینه
استمال هرگز نمی‌تواند خارج از اینها رسد زیرا که در اینها تمام اعمال و القای سر
باید سر اعوانی گویند معنوی باشد اول بعد سوره و خوارگون و صبح و او گویند در
کفان هرگاه کل کسب می‌شود کلها او در کفان کلهای ایمن است و آن دو نوع
بود و قسم را بعدی اول گویند سرور و جدام و سهال را نافع و گرم نافع و حرارت
نفس و جوهر خون را فایده میدهد و درین نوع و چون بنفازد و در طریقه داده باشد بسیار
در صبح اول در سکون و صبح مایه موحده و الف و صبح را در صبح و نایه بدون نایه و عوص
و الف نایه بقوله ایست که عوام الناس که بخورند و بعضی از قسم نایه اند
که هم نایه طعام مایه و سکون نایه و می افرازد و چون کسب کرده سر نایه نایه
صبح سوره محدود و خوارگون کسب مایه موحده گویند نایه نایه و سکون لام و سر
در آل مصلح و سکون مایه نایه در حرارت و برودت معتدل در بعضی
که هم و جدام برای خارش و خون و قویا و سینه و ضرب را مالدن و خوردن

مغند و با هم است و مهر قلب مصدق بدلی با جی نامح سوار باز در چو شتر سوار
و در فارسی از ادراجه که گویند او که بصم عمره و سکون و او و چهار لون و فتح کانت
و سکون با نماند از در بعضی کم و بعضی زیاده و بر سر بعضی نهد در اما در سخن و
خار دارد آنها را و خورد بر زیره که چاک از تخم نوار و سبزه یا و دو قسم بود یکی با سبزه
سرخ و دیگری را سفید کردیم و با هم در دفع نفخ شکم و بویسه مادی و در در شکم را پس از
او است که بصم عمره و سکون و او و چهار لون و سکون تابی فوفا و فتح کا و تابی مد تابی و
و الف و ی و ق و ج و الخ ثالث لهنب خار در بقدر در بر که ما و شتهای او خار است
کاش زرد و شموی بقدر کرد کان خار در پنج و تبر در مراح کم و خشک و دفع کف و بر
و باد و با هم و مدد و اگر چه تازه وی بر زیره کرده بطریق چوبه حکامه و تارک تان
بقدر هم سه مجوده سهند فونک سواد و اما که کند در لوقا رادن را اطلاع از در سهند و
بعضی را بل سار و اگر چه او با سبزه در بعضی مانند و بیج او است که گشته در سبزه که گشته
با رنگ سبزه و بعضی خورد تا بعضی روز مانع ادراجه است و اگر بوی او گشته که گشته
که در بار چوبه قرم و اما سبزه کا و با یک آن است آب بخورند و چهار عدد و حرمانه بزرگند

تالیفات

ما را آب بود و شیر مانی ماند و سوسند است مویز است و صبح او کثیره یا کل گوشت بیده پر ما
طله کند قرح صورت را که ده کند است مکن بعم سهره و قرح نادر قوا و خوار خون و قرح کاف است
و مکن خون چشم مسهور است که کمره کوهه معسر به بعضی معذل است و زرد بعضی گرم حکم
در اول موی باد و محرک است و موی که نافع است در اجزای موی زرت آن و موی کرده
و اگر کوهه لعل بعضی طلک کند سطر کرده اند مفر معده مصلح است شرب مثل بدل ^{بسیلی} _{بسیلی}
در عالی اثر حرصاق نامند کما و جمله **المیلج اصغر** شهر بر این ماییده بود و سرد در اول و
حرکت دوم موی جو اس معده و دماغ مانع صعود بخار مایع صدغ بسبب صفرا لعم و علم فوی
محدث قوی مصلح غایت کثیره یا ایستاد با هر کس مایع بار و عن مادام بدل در بحر
اسمال پوست اماره کوهه بعضی و در اسمال طله کانی با سیاه ستر سجدرم و در مطوح و
نفع از غصه در ممانه دریم و نفع این از مطوح قوی ال اسمال زیرا که لسمی بر قوی
جو بر آن رلو طوی خاستیدن بلکه که در او به جسم مصلحت بلکه زرد را ماناد مانا سینه که
خرد آن ساسمه کرد و پس در او به جسم مکار بر و طریق خوردن موافق اهل سده است
که زرد ماه چست که یکدم با بر ابر عسل و در ماه صبر و سبزه با مویز معی مساوی و در

با یک تور بعد رسد دایقه در اوج و کاکبانیات التوره در سکره بوسل از خصل خیم
و در ماه و پهاکن با طفل در ارشده عدد بخورد جمع تمام باد و فصل او اسر حلاصی ناید و حافظ

صحیح الطبیخ اسود قال رسول الله علیه و سلم علیکم با الاکلیلج الاسود

فاشربوه فان له من شجر الجنة طعمه من و هو شفاء

من کل داء و ابن راهله برار و علیه مورک و در سدی رنگی بر نامر خند

دوم و در مطاول سوز مسهل سودا منی خون در و از غلط سودا و مانع و در اسهال

احشاء رطوبت معده و جدام و بوداده او جهه اسمال معده مفر جگر مصلح رطوبت

و عمل بل علیه کابلی و در قبض نمور و بعضی محمول بود و در مغز و در قوه و در

مغز و طری بریا کدن علیه در سوزان است که در آب کوشا سوزان آب جذب بود

و بر و عن بر شنبه غلظ و احضاط کند که کوشه کرد و ابلج کابلی معقل در حرارت و بود

و گویند در حرکت در اول مسهل بلج و سوده و صفرا در لول سرت که گرم مانده مغز و در مطبخ

با مسفال بل علیه سیاه مضر سیر مصلح عمل ایک هندی چونه گو سدره و در حرکت در سوز

آب ناید و وی لعاب چرد و در اسهال سیده و وی چون سسه روز بر آن بگذرد منی و بعضی

در سوز

نیت مغول وی محف خوردن می مهلت بقصد اعطای جوشن زمین مصدق نیکو
و دروغ آن و طریقی بقول کردن وی چنان که ایک آن دیده در آب امخته نگارند
که نشانی که در آب را بریزند معنی نه چندان دارد و صاف غوطه خشک کرده بکار برند آری
مع مویس کودت بقول شیخ الرئیس گرم خشک در هم ططف سخن مسهل مادی و صفراو
علم غلیظ را سه معنی معنی بقول اسحق مصرزیه مصدق عمل بدل در سه سال ثلث وزن در
نوشته ماسته دقیقه ششصد و شصت و شصت شغال اینگر مکرر کرده و کون های صحیح و نهاده و چون
کاف فارسی و راه مهمل بود بعضی شکر فرب و بود بعضی فسی بار شکر فرب مزاج گرم
و اضعف و بلغم و جذام و فادیرت و مقوی جسم ایل بکر نمره و سندی مایه لاله
نخاع فارسی کورن گویند و طریقی حران او چنان که باره باره کرده در ظرف
نمازده و ناس نکرده در شور نهند ناله از اندرون بخند کرد و در حوائج ناتو بهدی
سویل گویند گرم و خشک در اول محلل بلا جدت مطف مع در اول معون و حشر و کرم
مقوی و دماغ و اعصاب مکن او را م نافع امراض دماغ طلا بر او طین او را م صلبه
این مصدق و مرض حاد و مصلح عمل ما بر آن را با آب ریاس منضاع صاف

روغن گل بدل برنج سفید یا قهوهان و در صفا و اکلیل المکس سرس و صواعق اول
قوی تر از گل است **باب پنجم** کم و حرکت در دم و کونید حرکت در سبوم معده که از غم و
بیماری است و خود تفسیر و صورت نو بر سر مضره و چشم نموده بود و اصلاح روغن و سرس با قله
سرد در اول حرکت در دم که کونید بقول سید بدو در تمام اجزای صفا و سر و حرکت در
اول صاحب حرری سرد در دم بهترین ذوی فربه و بزرگ است **صفت** و مطلق و موی
فایده مفوی باه مانع رکب و موافق از دماغ رسکین بحال موله نفع و خارش مصلح مفوی در
و بر روغن مادام بر بان کردن یا دار جسمی و فلفل و نعناع خوردن نزد بعضی مضر دماغ مصلح
بدان نسبی **باب ششم** مندی علی لوبن کم و حرکت در دم مفوی دل و دماغ و حواس مفوی
و حرکت مصلح و مفتح و مطلق مصلح مفوی دکا مانع تحفظ و فواید مصلح دماغ مضر و حرکت مصلح
صمغ باندن بدل در نفع ابر سیم و نشت آن پوست زنجبیل یا زده در دم و حرکت در دم
باب هفتم نوعی از کم ریجانت مانع اسهال دم و مفوی و مصلح سرس و مصلح
بدل کم ریجان آن را آن مصلح مصلح مصلح **باب هشتم** با در روح نوعی از ریجان کوی
کونید سید ماری کونید کم در دم حرکت در اول مفتح مفوی دل و دم معده و مفوی

مدلول راجح

در بول و عرف و شرف محل اورام دیر بهم بولد خلط بوداوی مصلح لعله طمها
و خیار و سرکه و بول نعیم اللاندان خود سید یاد در چینی بدل هر کون نادور
آن است شربت حکم و بی درد دانه **بازرد** بندی د خلدوان یک نوع است
سوی و جلی و بگری و کوسه دو نوع است یکی بپزند و بک آن حرکت در دم زرد و دم
دیر بود و این هر دو گرم حرکت در دم و کوسه گرم در سوم معج و محل مسخن در مصلح
حسن با عمل مصلحت نافع سرور و عیال النفس و ما حریم با حمله روید کون مصلح و
و کد کسین دندان گرم خورده جهت نفع در آن نافع بول نار مضر و رین و بول
سج الارس مصلح هم صح و کوسه مضر بر مصلح اسی بدل بول جالبوس و جامع این
سطح اسلج هم وزن جای کسر زردم تا در دم مضر و نافع مسهل و نفع بیع با دارد
گرم و حرکت اولی مصلح طعم خلط و سودا در حص و بول مصلح نافع شده
محل ریاح نافع حمیات فرنیه طبعی و صفت و استقا و در دگر و سرور هم
در مصلح فستق کثیر بدل در حمیات طبعی سخته شربت نافع در دم و در کم دو
مشال مضر بر مصلح کاسو یا اول بنای فارسی و الف و م و ال سده و سکون لایم

طریقه
نارینج

و بعضی ذرات سید یا سیدی قویا برآمده باطل و قسم دوم این که سید باطل در اقام
دیگر دارد لیکن در خصوص فریاد سید باطل که طولی نه بر در اخصه کل درخت میوه نرسد
و طول درخت آن مثل درخت است و جان و پهنی او بعد از تمام کردن درختش تمام است
نور تو در میان او مثل سید بر آید و حکم او مثل حکم سوس و کل آن سوس و بعد از
در گرمی و سردی در سید باطل و دفع اما سید اعضا و فواید خون و ضعیف النفس و سستی
ولی رغبتی ندارد اما دفع و کفایت جالب سهمال صغیر او و دفع کورس اعضا و غیره
فوق مصلحت و خون و نیز بعضی سید باطل که استعمال او بهر جهت است با فایده
سای مویزده و الفخار و نون و سید محمد و الفخار بی تباقی است مسموم درختش در سید
انسان و اگر کوچک است بسیار دارد و بیخ می روید و کل سید که سید و قسمی که از
کل روید و آن را بیابان گویند و خار را بر که سید چندی او می باشد معادل
در گرمی و سردی و حرکت و مصلحتی حقه و کفو دفع فواید خون و ضعیف النفس
و تر و غشیان و بر سوس و خدام و سرخ باد او میوایک شد و البته در استان در
باید اگر حرکت باشد نم تواند و اگر تر باشد کموله یا سید خورد با دفع نفث الدم و

در سید باطل

از برگ او عرق کنده در معطل بلغمی با استعمال آورده و نیز برگ او با عمل معده ^{قالبه} ^{الم}
بست و اگر برگ با آب سخته کرده بر جسم میزدند در کتب رمد را به سار و وح
بانه بخورم خوشاند و سخن در معطل در وی انداخته بپوشند تا مع صدراع دست
و ج این در مطبوحات لبعال سعلت و غیرت ان تا مشغال و بیمار از لبتان
در مع کرمی دارد و ج او جوداده برای در و دندان مهمه کردن معده و اگر از خورد
سبب این چو کشید برگ و خوی با سماق جو شده مصممه کردن معده است و اگر در
بیمار را با برگ و ج در سه حرکت کرده کوفه بجزه بدارند و بر صبح بکفند
خورد صومعه و سر و بلغمی دور شود و اگر ج میانه بخورم تاب اسر کرده
باشند که و خورد تا معده بزرگ و نردنک خورد و جاطه کرده و اگر در ج خورد و سبب
بورد و جاسه او تان بقدر خورد و یک حب صح ماب کل خروک است
در آب تر کرده باشد بپوشند و اف بوزاک قدم بق و کل سبب سوز و زود نهم
دافع ماد و بلغم و شش میولد صغرا و طری را آوردن که ما را بلبنت که بپوشد خاکستر
موده در آب حل سازند و بکنند و در صیاف کرده بپوشد سبب سوز و زود نهم

آب در پائین خواهد ماند و در کوهها که کبابی شده است یا لیوت سالی فارسی و الف
 و کتله لام و با و کجا محمول و فتح و او ساکن مایه و قاف و قسم تر و ابارک کوه سدره
 بدست و اول متذلل در گرمی و سردی و دفع صفراء و قسم در حواض قریب ناول
 بیاض موحده و الف فتح را میهد و سکون الف و کسری مایه سکون مایه و فتح کاف
 و حفاء نون و دال مذهب کجا بیاض کاف در یامر و دید یوب ان سطر و حسن بود
 مقوی باه و اعضاء صفراء اکثر و دفع ملغم و باد و پرمیوه و گرم سکون و بلا کند و کوه
 و طلا و بر او رام و نزل محلل است و در حواض گرم **باید کشید** بیاض موحده و الف و حفاء
 نون و فتح هم سید و ناول و فتح کاف اول و فتح کاف ثانوی و اول محمول در اید محمول
 و الف دو اول بدست و دفع ملغم و زبر و نافع و مایل و قوی و سینه کوه کوه سید قریب کوه
 است پاکر سار فارسی و الف و کاف و سکون را میهد و در حواض کوه سید حواض
 است و بعد در حواض من و کسری مشابه به کوه است و کسری و طویل و سطر و نمره او زرد
 بعد کسری شود مشابه به کوه است و مایه سکون حواض ناول سرد است و دفع مایه سکون
 و ف و صفراء و امانس و حواض کوه و نمره را به پاکر کوه سید ترش بود و سرد و او نفع

باید کشید

باید کشید

دل

دل و منی و فامح صمد و بصودر لار و صمد لار و صمد لار و صمد لار یعنی با گل **پانی ملک نامی** کار
و الف کسرون و سکون با جفا و عمره محدود و فتح هم و لام و سکون کاف دوا
سندیت کرم دافع ریح در سیدان صفا افراست **پاچه** سار فارسی و الف کسرون
سندی و بادوی سندیت کرم دافع باد و طعم و حجام و قی و استقا و امراض کم و ماد کوله
و کرم کم و ضیق النفس و قابض **پالک** جوهری اسم در حسرت که آن را گل بلکه کرم کرم
سج او آب سنده بر قو باطله علی معصیت **بابی** سار موحده و الف و صمد موحده
و کرم فارسی و ما و سکا و کای موحده ما کاف هم آمده یعنی با گل و کچی نر آمده دوا
سندیت دانساره بود در بیت کاش کرم حیات در کرم سوم دافع ریح و طعم و حجام و حار
و ف و خون و بعد رو سینه یا ماد و سار دیگر کرب در آب تر کرده صبح آب آن بوسند
و نقل آن صمد و نماد صمد صمد یعنی در صمد سار فایده سید و برای کله و قو سار ستر با و
طله صمد و افایع و اگر آن را سوجه سنده بر و عن بر سف امح طلله غاسد نام
اکوبیت و مصفح جسم و مقل منیت و مضر سره و طریق مدید کردن با گل که در ادو
سندی سنده کرده استعمال می نماید اینست که با گل یا در بول تاده کا و سرج نار سنده بر

بیکاه خشک و در کبر اندازند بعد سبک کرد در آورده پوست او را کرده در سینه حرکت میدهد
مانند سینه و معده و الف نخاله و لئون و بن ممد سوزت زرد بعضی که گرم خشک و نافع
صفر املی بندار بازده او در سر که اجازت سازند بسیار کند می شود و معده قاطع علم
نافع کواکب و لقطر البول و در و سکم و افعاب و با صم و صم این در رضا و همراه کواکب
برای اوجاع مفصل نفع کلی دارد و در حفاظت حمل کهه بالنس همراه پوست جلوس
مطبوخ مسهل است که مدر رطوبات جسم است **پاه** و افعاب رطوبات مخرج زنان و نافع
در در جسم مبتدیان بجم های فایر کسب های فارسی نانی و مای سخا و صم نانی و فانی و نافع
یعنی قانوس که مسهل اول حرکت و خواص این در کتب نانی کم است و کذا و کتب
مدیج محمدت و رتدر جلوس و احوال است اگر کسی در وقت ریحان سینه دارد
اثر و نظر مار کرد اند و اگر کسی زهر خورده باشد ما و سدر زهر ماطل کند و بعد ریح
با ذریع باک سنده برای در و معده فایده دارد و در بعضی نافع است بلکه
برای ابلاوس نیز مفید امراد ماغی بار و مثل فایر است و عسلی را مفید اگر سهوش
آن را سوده بخوراند سهوش آمد و نبرد افعاب حشرات و پنهان کردن کوفه و نبرد

قون بندار

خون نیک سازد و اگر پیش از آن تب لخته بعد از آن که تب نیک شده بخوراند
کرده که در وقت غصه و لاووت معینت و تمام اسهال را فایده دارد
و برای جفس مایع و در دهن مکنده شش نیمه را از نیم ماک سازد و نیز که در مایع که در اندو
اگر این را در روغن برمان کنند و بر عضو سل شده مالند مایع آید و سائیده بر شش
جای نور طلب رسد مایع از آن کند و سلعه طلا کردن محل اوست و در غصه بعد از راه
شش مایع در کلاب سیده نوبت سد دفع کلی دارد و مایع فی تب و اگر قوی بود مکرر
استعمال سازد و فایده کلی می رسد و باده طبعی افزاید یا تبها دفع مای فارسی و الف
و مای فوفا و خضار و الف خا حرق سیمی بوسیله که این بولی شش در دم گویند
جراحت گرم در تب مایع و سکر سبی در در سکر و سکران سکه در دست در اول
بندار سبزی او ساکت بجهت بخورید پیوستن نفع مایه موحده و صم مایه موحده فار
و سبکون و افق مایه فوفا و سکون خون نهائش قریب در غصه و نهای مایه کدازد
و اندک در راه عصب الشط در ابتدا سکون سرد و در مایه سحر رنگ مکرر و در یک
که مکنج و مایه در راه او عسل و مایه رنگ مایه او گرم کرده بر او رام به بند مکنج

بسیار
مکرر

و فتح او در آب سینه بر ما صور گذارند ما فتنه کرده در سوراخ ما صوره میهند در
روز منزل ساز و پیر پور کعبه ای فارسی و تعدید تا قوفا و خفا و ای و سکون
را و همه و ضم نامی فارسی و چهار بار و سکون و او و کسر را و همه و سکون ای و سکون
کیا بدو رسک میروید لید ای این رسم نامید در نهال وی بسیار خورد بر کشید بر ک
لویا و چون وی را لرز و جوی پیدا شد در وقت در لقب نظر و مکر و کور و کور
و بقدر سس ما در آن عوفا در سره کشده سیر قنط ماسات میسد و کوی
ادویه طره همراه کرده مثل خار خشک خیار بن و عوی بن سیر استعمال میکند تازه
او فتح کمره دار و خشک زیاده و ناره این برص میکند و حکم فصل کند پتیر
ما و موحده فارسی و کسر ما و قوفا و بار کشت و رار مهر و الف آن نبات کنگر
در یا میروید و اران بوری بسیار در خاک سس سار محقق و سر و حرکت در دوم و اگر
حزاحت باشد حرکت زده واکله در نان را مایع است و اگر کسر که نکر کرده بر ما صوره
مایع آید و خاک سس ای لقب الدم نرنگار آید مصلح غسل بدل موحده
کاغذ سحر سب بخورم و در سه اران کاغذ یک ریزد و مراد او و طاس سحر کرده

مغز کباب

طبعی ازین کاعادت پنهون بکسرهای موجوده فارسی و فتح مای قوی و کما و فتح
 و او و سکون یون و او را پرست سر کومد کسرهای موجوده فارسی و او را مهر و ک
 سس و فتح مار و کاستندی و نای فارسی تا و سکون را و مهر و کون و یار و کما
 و او را سیت گرم سببی دایع و شمال و سج و خراسان و ده و نایع مورس و عصا
 و لکی و ف و بلغم و تاد و عثمان و تپ سر و استقامت بدما را کما موجوده
 و فتح دال مهر و حقایق و او را و الف و او را سیت طار کونستان می آید
 خوب آن که بنجر را کسب بقدر کند کی اصل البوس گرم است و طبع آن ازینده
 ماه دایع ریح و بلغم و اما س اعصاب و بیرون مایع او حار و مفصل و عروق آن است و کلام
 با ریح و بلغم و اما س اعصاب و بیرون مایع او حار و مفصل و عروق آن است و کلام
 سندی و فتح با و سکون لایم و در جنت بقدر سحر جل و در جنت حار
 بر کس طبل و بویض شربن او معتدل در حرارت و پروت مولد ریح و در بر هم
 و در بعضی کس معوی معده و سینه و حله و قابض و ریح و کس گرم در روم
 و حار هم منصفه و محروس و معده کما و آب انار مایع محمل حار و لطیف

طبعی
 کلام

بخار هم

مسطح من در اول و حصن در عقب و نیز مسهل طبع برین از عصاره و نم نم درج
نادر مقال بری **ص** بکرا اول و فوج ما و سکون نون و هم و الف سین اصل اول است
دهدی کند که رسیده ترین بی از روت و قول حسب جامع این سطر گرم در
و در اول حرکت بقول حسب حاوی گرم حرکت در سوم لطیف صفت در اول و حصن
حصاه محرم گرم شده کرده مصلح همون گوید حساس بدل بقول و آرد در صواع یا بود
و گویند بدل آن نخستین مانع از نمی شرف درم و در مطوع شده درم و گویند بدل
قبضه است بر **سیا و بن** منصف معتدل در حرارت و ورود و قول
معتدل مایل حرارت و قول حاوی گرم و حرکت در اول لطیف محض معتدل
مصلح در حصن بول مسهل بود و طعم معتدل و شبن مانع حصاه منفره بر مصلح
مسطح مانگره بدل در آلات تنفسه و نم وزن لن در اوسس مانع هر یک
نیز است درم و این را هم در مصلح گویند برج کالی و پرنگ کالی
اول و ثانی و سکون نون و هم و بران نیز گویند و سید بای بر یک گرم حرکت
در دوم و گویند در آخر اول محرم گرم معده و اما قاطع طعم از مفاصل مهر مصلح

بیا گویند بدل

بدل کثیر ابدل ترس و نیمورن قبیل شربت چار درم بر گک سیرازنی
گرم حرک بسوم مسکرتوب مورث جنون مرصد سید و روغن کاو بدل بخ تاج ماه
سج سبسی ما بذر البج بر میا کمر ما نوحه و فوج ما مهره و سکون ما و بار سید و لطف
اسم کی بی بزک گرم فالص کم معوی دل منتهی طعام و دافع طعم درج سیر لطف
در خست عظیم مسهور دافع بلغم اگر سیرا در بر دل ما یورم
پا پرکتب بیا رفیت و سیرا در دراد ویه بکت در برای خورد
اگر سیرا در در کوش لفظ کنند نافع فرج کوشی و اگر در کوش بیاض
اگر بر دندان اندازند فسیکه بر دندان دیگر رسد با سیرا در اگر بر کوشه
اگر بر روغن کتان بر سقعه مالند نفع دهد و شروی شش درم با سیرا دره کاو خوردن
اگر فراید و مری و منی روغن را غلط سازد و قابض و مرکب که مایل بر روی باشد
میورند و جانکتند او با حبای عام کرده که خاکسرد فکر نیامیزد و نجوم روغن اینمیزد
بطریقی مردم استعمال کنند یا صلاح تراحت سیرا در اندمال است و برک سیرا در کوشه
که کوشی گویند سده معوف نمودن و با سیرا درون غلط معنی روغن کاو اگر بر کوشه

ما متوکل

خاکستر آن با برگ بنبول مقدار دو حبه خورد بعد از غذاست و چهار برابر جمال میل شود
مضمضه کردن مایع خوشبو شده و در صورت سرما بهنج مار موحده و سکون
مغده زبون و القوفون ساکنان برآمده بر ناوبرن درخت که در دیار بحر است
سج مبارک کرم و بدین سهی طعام و دافع خون و نفخ مایه و سواری لول معصوم
و نیز بل و لاغری و باد کوله و کرم کرم است بر پیله لعج مایه نوحده ماسی سکون
و کرمای موحده کاشی مایه کما و صم لأم و سکون و اسجده است سرد و روح
جرب و جنام و کواکب و ف دخن برده کرمای موحده و را و مقله و دال مسدود
و بار دوای بدست سرد و منی افراد مع سرد و دوق ف دخن بر اسی فایده
و آن کما است سرد و کرم و خنک در تمام مایه صریح و جفا و دندان و تب طبعی
و مضمضه طعام است بر کما بهنج مایه موحده فارسی سکون را از مقله و دال مسدود
و سکون را و کسکون و سکون مایه کما کرم و سهیل و منوی بدن دافع باد و نفخ
بر جم لونی عمارت از بل نیست **برم** و دگر مایه موحده و مایه مقله و مضمضه سکون
دال مقله و سکون کون کسکون دال بندی و سکون مایه کما مایه است از زمین بلند است

دال مقله

و سنج باریک دارد کلس سیرجی مانع بر کل خار بار کند و در طبع بلغم گرم و خشک
معتدی حافظه اگر سرد درم بسیرک و خوراک را فواید و بزرگ تر از آن باز دارد و
اسکام می نماید پندار و کوشش نفعی و اصل سازد بزرگ درم بر تاق و بلغمی موی مویحه
و سکون را و مصلحت و مایه نجات و الف را و مصلحت کل اسرار بسیرک سرد و حرک
مانع حفاص و سوزاک و اجزاء منی و ماه او اند و هرگاه ممدام گوید با سیر خورند بلغم
سردی را جوین حراستی سجد و سرج و سیاه بهرین مصلحت سرد و حرک در سوم و بلغم
خاوی در دوم مانع ترله و سردی و لطف هم مسمن بدن و رادع و محقق و مکن او جام
بست خدر ساه گنده عقل مورث خنایی و جیون مصلحتی کردن آب گرم بعهده خورد
بسیار و عمل دروغ و سوزاک جمع بدل در اسکام منعی افنون با نفاخ برون آن
سیرک نام مشغال بعد قسطی آن را اسپرزه و اسپرکوس سیرک گوید و اسید اسپرک
خواهد سرد و بزرگ هم و گوید در سوم بلغم طبع و بوداده قلیص فیاض مانع غلبان
خون و خوسیر و خلق در زمان ممد مغض و روح آنما سکن عظم و حراست
و سردی خار بزرگ درم تا سه درم و گوید تاده درم مصغف اعصاب ممد

تصلح کسب با غن مصر حوالی مصلح سوبون بدل تلمین بعد از یا تم و در زیر بدو طب
خرفه و در نفع کتان و یک کسی آن را بخورد علاج آن بد او الم که سید بنار الورد
زیره کل کار است و از زرد عیار است از نیت سرد حرکت فایض مایع فی معوی معده مایع
سیلان خون جمول آن معوی رحم مایع رطوبت بر سج بجمع مایع موحد در ابرو
غبن و جیم معده مایع در حبه که یک ل نرسد نه می سمد و ماسد مغز که مایع با سدر
کل نپسید گویند سرد حرکت سمار قایض و مفرج مصلح سکر بدل قوتل بر کرم و در خواص
منزل اقا قیام رویه سید پشم برود و در دوم مضر طعمی مایع مصلح سکر مار خنل مایع
بدل کدو و سفیاج لیم اول و کون مایع و فافا و الفسج مایع و کون جم برین مایع
سطح و در لعلی طعم خون سگند اندرون وی مسعی بود کرم در دوم و حرکت سوم و کون
در اول حرکت سهیل مده بود اول مفرج بالعرض محلی مفرج مفرج مفرج مفرج مفرج
پرتسا و سان سوس از جرم مایع درم و در مطوح نامقدرم و کونند تا چهار درم
و کونند مصلح آن شعله زرد و سکر کت و کونند و در بدل در سهیل سود الصف
آوردن افمون و ریح درم یک سگد و کونند بدل سمار و قوظم است بسا

در اول

مصحح اول و سکون ثانی و بار موحده و فتح سپس مهله و با و آن را بر بار او بندند
جو تری گرم و حرک در دم و کونند اول محلای با با معده محفط مطاب مصحح
مقوی معده و ماه و با صم و جو سوخته دمان مانع سلب اول خمول و مقوی لحم
و با عمل معین بر محل مصدح مصلح حذل و کلاب مضر حرک
صلح صم بدل جو نوره شکرت آن و بقول بعضی بر است سرد سرد و گویند
لحم اول و کرمین نرو فتح ثانی مسد و سکون دال مصلح
و ان سه قسم است معده و سرح و سیاه بهرین آن مریخ است سرد
در سوم گویند سرد و حرک هم مفتح فایض مفتح محفط قاطع
و سه مال دموی مانع صفان و سنگ کرده و مسامه و سپرد و او است سرد
و مانع جرب و مع و سلب و باص کحل و بهر است
و معول کرده بکار بر بد و معول است مصلح کرده و اعصاب شو
در جوس چون دم الاخوین با کبر ما تیرت دم و جری از
بسیان از و بستان ابر و در کل باج خروس مدوی

وهرنگی در سینه حرکت رسد همه در حرکت اوان فاضل و رادع مضمون و مصلح است
یا مصطلح است و در وقتیکه آن قائم مقام ما را یکسب و اهل زندان را بر ما که
و سربلای تر سبب اول در تر نشود و یکسب را یکسب مای موحده و سبب اول
و هیچ کاف و مای موحده فارسی و در جمله الف رستی سبب است و در قسم شرح
و بعد فزه و سبب اول و تر گرم و حرکت سبب طعم و طبع و اعرف و علم ماد و اسکر
و اگر تازه وی سبب درم تا هار و درم سبب کا و بنیاشا سبب اول سبب درم
سبب وی را در سینه حرکت که به کلاب با آب سبب در سبب سبب موی یکسب و سبب
و حرب و در سینه سبب و در سبب وی سبب لا سبب جن و سبب در سبب وی سبب
بان و اع صبیق النفس سبب را سبب سبب بر ناز و صفا و کردی سبب سبب سبب
موحده و سبب سبب سبب سبب و سبب تا سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
بیار را که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
اول و در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

در سینه

صاحب زنده در رطوبت و یونگ اخلاص بود بقول حسن کرم در حاکم و در کرم
و بقول فصل الله سدر مرکب الهوی و در افیاضی سکه کرم او اقوی از نقوی است
و در نفس است که مایمت بصل نسب حدت خود صالح میست برای نفع و برگاه
طبع باید کحل شود مایمت طاره بطح و باقی ممدار صلیح صالح برای نفع مد
بول و حصص حصص نقوی باه معی سینه از اخلاط کرم و طور ان در جسم مانع
حک و جرب و اسید از رول و نوسد آن مانع ضرر سوای و بای و منفرد و رین
سورث نیسان و غنجان و قی و مصلح ششوی با یک و با کرم خوردن و بعد آن
آب انار و کاسنی تناول نمودن بمصلح مصلح مات و مصلح صلیح کرم او
در اکثر دو کرم و حک سرب تخم سفال مانع هو هو باه بطیخ کرمای حده
و طر شد و باه کحل و خار مغممه قال رسول صلی الله علیه و آله البطحه قبل الطعام
مفید النیطن و الاضا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی البطحه عتیبه
بخصال و هو طعام و شراب و در میحان و فاکهه

خیزنده سیرین مایل حرارت و غیر سیرین سرد و ترقه و ترقه در دوم مدربول مح
حصات حالی ملطف سیرین عرق و سیرین سیرین سیرین سیرین سیرین سیرین
و اگر در معده تپان شود مصلح در محرومین سیرین سیرین سیرین سیرین سیرین
و مصلح برودین ز کجیل مر بار یا کنه رو کم او در اول دو گرم تر ملین معوی ماه مصلح
جگر در بول معی کرده و مثانه و امعاء نافع حرقت بول سدرق قوت او در
بمکرو مجاری بول نافع حسونت قضیب از حساب بهر سد و ضا کو بسد و غیر
مفاد و نهایت عالی سیره مصلح عمل سیرین از درم ناچدرم بطبع
مکرر از مصلح و فاف سید و کجاندی تپور در اول دوم سرد و در آخر سرد
خون رقیق و بلغم سیرین سکن حدت صفرا و خون و مدربول و ملین طبع حرقت
مصلح مصلح عمل سیرین از درم ناچدرم بار و المراح و معده و سیرین مصلح
و عمل و کم آن در دوم سرد و در دوم جمع احوال ماسد کم که در سیرین از درم ناچدرم
مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح
مبارک خرفه سندی لونا کوینه سرد و در سوم کوینه در هم و عمل مصلح

از درم

سرد در سبوم و گویند در هضم و تر و زهلم سکن صحت صغرا و خون و قاطع تانف الدم
در بول و دفع حر القرح و در دوشانه و صدراع حار و سترانه سرد و درین مقطاع است
الکثار او موث تا در کی جسم مصلح کوفس و مصطکی و قنایه و شند بدل اسفناخ
تخم در صمغ افعل اسل آب سرب از تخم یا چمدرم بدل تخم او در اکثر امور برید
تخم او داده او فانیض و غیره داده ملین بط کرم حک در اول و مرتب طبت
مصلح که العدا مسمن بدن و کرده معوی باه مولد خون غلط سرخ العنق و هم
و ضعف از تخم مرغ بقدره مضمضه می سکن کجا سرد و حرکت در اول فانیض مصلح
طبیعی بقدره عانیبه و بقدره رومسه و بقدره عومنه نبات سینه کاسنی و ایران
ببره تر قابل سرخی و گویند طده وی سحر حودت سرد و تر در دوم قلیل العدا
مولد خون صالح ملین مطن مرطب بدن سکن سکنی بطی الهضم مضرب و درین فاطم
با مصلح حواریش مصطک مرغی معده مصلح گردان بدل قطف تخم سرد و حرکت
باید مافیه امراض حاده مضر کرده و اعصاب مصلح سکن سکنی سکنی سکنی
تخم لعل اول و تده بدف سدان مجتهد کرم و حرکت در دوم و گویند در سوم

گرم محفط مرصطه اسطوخودوس بل رومان سرب از حرکت می درم و بول
کهنه المونین سجدرم گندم سید و بقر کونت او در ده کم و در سوم شکر غلط و
سرفض مورث امراض و او و فصب محفط او سوان کرده ما جم مع هم است
نخاس معوی ماه کهمان بضم مای و مخ کاف رسی و سکون کمان و کسری مای
موجده و سکون کاف رسی و خفا مای و لام الف و لغم مای و حده
و سکون کاف رسی و کوبید هما بار یک بر کهای کوجک و دلار کونک و کولک
سر کرده می بر آید و در او و بر دست دافع صفرا و در کوار بول و مصلک شانه
و نافع مورث اعضا و هموست و با المای صبت نافع در عاف و جوشن فرود
یکمان سده مع مای موجده فارسی و کاف و خفا و یون ها و الف لون و کسری مای
و مای محالی مجهول و سکون ال مملو در وی اگر سکون بود و سرب سرد و حرکت
مقوی ماه دافع صفرا و سبکی حرارت و لفظ الیول و سکون شانه در وقت منی و بول
سوراکت و شهنده نرمو با سرب مای است خون جمل که ما سوس اند چون با سرب
فایده دارد و در اطله معوی ماه سرب مصلک و درگاه کهمان سرب را با خاله بر این

سازنده

مانند آب سده بر کف و بارن که خون از جوار مانند عاقد نماید خون بند
و اگر که گمان بید بای سده پر پوره طلا مانند کلید دندان است و در هر یک این
بمع مای موصوفه و کاف و الف و فتح مای گمان و خون کن در هر یک سده سوزد و حک
قائض قابل کرم کرم با مع خدام و بنور و ف و ع و ن و س که کرده و مشابه و اگر در دم
مع کرم در او بر اثر کرم و قدر با دمان کوفه می شود و سارند و خوردند مایع مادی و او است
و خون او کرم سده مانند و خوردند با کاس بر او کرم سوزد و اگر کرم کاسین که اوله طریق
سکه سده بنویسد جالب احوال خون جگر است و پر کرم که کرده بر او سوزد و در
سین فایده دارد و بار کاسین در آب سده در سارند از نشین کند و پوست کاسین
سوزد بر این کات سفید چه قلع عجب اثر است و اگر چهار رطل کرم زد سده آنرا
در پست رطل آب بر کرم روز زمین کرم سده بعد بر آورده بعد نیم رطل از آن بر روز
بایشن تا به بنام سده میل بر صفت جدام است بمکان بام در صفت و مسعمل از خوب
در ساق و در صفت خود بلن کرم و حکم در سوم سده آن کاسین و خود شو نو دام
صع و دوار و بر او موده و حکم معنی و مانع از رطوبت و باد و سوزن موه منافع کاسین

گندمان که ما طبعاً با صبح بدل حب آن مایع ورن سلیحه و خم حب آن کرم که در وقت
ماضی بود و در وقت و سرد و عسول و مقوی معده و مسهلی مایع ریو در درجه اول
و آلاتی که مصلح کرم ابدال یک نیم وزن بلبلان با نیم وزن پوست سیر و ده یک آن
سسه روغن بلبلان کرم کرده و حرکت دستوم فاصله از حب قوی میرا بودی مایع
روغن لمار و در حب کندن روغن می فراید و مایع سموم مثل افیون بدل سموم روغن نارنگ
و داکلی و هم آن رب کمره گوید بدل آن حب آن کونیه بر روغن راتی چون
و بقل مصحح ل آن روغن پاک که در وقت می جویند و کاسه شکر و داکلی و امثال
روغن او انست که در صوفی بر کرده بودند شری از آن مانند و اگر شکر چه کاسه کرده
و اگر در آب حل کنند مثل سرفه کرد و در کله المومین قوم است که بولنگ که با کس
مصر بنویسد که با الفعل معده است و اگر حب م رب مرا حرامی سازد و یک سوز
کافی حب آن عرب م عطاران بنفشه و سدر بلبلج بسندی بهر این می رود
در سینه بود و در اول و حرک در دم مطف مقوی معده و در شها و بالحب
سهیل بود و با الطبع سهیل صفا فاطم رطوبت صداع و کرات قابض

تفصیل

الکمال اودامع و معده نقل مصلح عمل و سکر سرکه درم در ایامه مایه و
اسن و سدس وزن آن پسته سیاه بلوط بوج تو لایم مصوم سدس کبکبار
سرد و حرکت در هم و بقول جامع زنده سرد در اول بهر آن فرود رسیده بود
فانیض لغت لایم مفید سلسل نول و لفظ نول بدل آن کلمه رو پوست انار
و مورد و سبب شغال و در مطبوخات تا شغال ملا در کبک اول و لایم و الف
و صم ذال مملد و سکون را مملد به علاوه تهرین آن سیاه و فرجه کم و
در چارم و پوست او در سوم و معوی و در سوم کم در اول حکم مبع ماه عمل

سجی مطف نامع امراض بارده دماغی و عضا در طوطی مقوی حافظه حرق حو

نورث یوب دماغ و عطف مصلح روغن کدکان و ماء السور و دوح و بندونه
و لعاب بهدانه از ربع دام نامم درم بدل آن پخوزن معترندق و سس یک آن
لفظ عصفه و زنج آن روغن بلبلان و طریق بر آوردن محل ملا در که در معجز
سجی معطل است بد بطریقی است که سر ملا در پیرد که علس نمایان کرد و با نظر از سبک
کم باشد بکیرد و ملا در را بر سکون داشته فرده مانند مار و عنجکده و طریقی دیگر

آنکه در طرف کلی که زبیر آن سوراخ کرده باشد طرف دیگر زبیر چوب نموده طرف
زیرین در زمین دفن نمایند و بر پوشیده بر آن آتش بجا گذارند تا در روز
در طرف زبیر جمع گردد و دستور بتال چهر کند و معزان را که مثل دانه سبزه یک
می براند بهلوی گویند خواص معزان در تب و بواسطه آن خف بر خنده با آن
اصل بدست که در هر ما برای تقویت گرمی بخورد و هم داخل معاجین معوی باه
مافع امراض بارده و ماعنی تب و مقوی باه مصر حکم صید مور طول بعج مای
و سکون لام وضع داو و سکون لام تا اکثر در راعب برکت تنول مکارند و
اصل بند ما کورسب ریدنها و همراه گوشت هم بخورد گرم و با هم مقوی باه و دل
مسهی طعام دافع سرد و فاد خون و ماسیل و شور قاتل گرم کم و برگ آن سرد
دافع صفرا و بیح آن دافع بلغم و معوط بیح آن مافع زهر سرد و طلا و عسل و سرکه
در گرمی سردی معده و بلغم بلغم جرمی است که آن را با بوار گویند خاکستری
حار خون و طریقی موی حیانت که بلغم را در زهره زنده کرده در طرف
کلی نو دانه سوراخ حکم که در تب در تنوز کداریند پلاس لع مای و فاسی و لام

القول

والفلسین مهله مسهور بدرخت ناک و بینه نرگه بدیغ با بقیه فلسینی است بدلام
و سکون نای سحر کلان صحر است که در حکام هماره نخل مارچی و مار بر کوه لید و کویا
که برگ ندارد بر کسند و در طول آن در مراح کرم ملین سنی طعام دبا ده افراد مسل و نور
و باد کوله و سکر سنی و بوسه و کرم سکون و اگر شایع کور سه آن ارد در حرکت در سحر
کرده کوه سه با سات مسحه از نیم درم تا درم دو سه عصفه از باده خورد صن و رخ زمان
سارمی ارد و کل اورا شیمو کوبد که تاء فوق فارسی مار شایع و هم سن مهله و او کور
مرد و حرکت قابض راج صفر او چون در شیمو اگر در آب جوشانند و طول نمایند
بر زمان و بر غایه برای درو شانه و سه نول سحر سیده و دیگر که در جوشاننده او که
بزرگ فایر باشد سار راج است و چون نخل جوشانند او را بر حصیه بندند درو شانه و
درم دفع سازد و اگر کلمه کل شیمو در آب تکریمد و صبح آب آن صاف و شویند
و راج سورا کشد و بداسن پرا ببع بار موحده فارسی و لایم و الفلسین مهله و
فارسی ثانی و الفلسینی موحده فارسی ثالث و در هر معده و آن سحر است بگلانی
باده از فلوس در حجم مارک سبک مثل ورق کرم و حرکت در سیمو حاده معج طلای

گردن بر قوما و سپاس در آن گرم و حرکت در رسوم مفید جلد را دور کرده نواد
برای خوردن آن ریح و بلغم دفع کند و قابل گرم است مصلح مسکه یار و عنکبوت
سزیت ریح در دم و حب پلاس بهره نافع ریح است پلاس بهره پوست هر که در
سفیدان گرفته یار بر آن معرکه کوه گرفته حب بر فصل زرد و کی از آن
ساول مکرده باشند و چ دباک در اثر پاره تاثیر دارد و در طری خوردن بخند و صد
کلی الکه بک و سماند و در هر آن از آب بخوشد تا سماند آب جذب و در حوی
مانند غلظت القوام مانی مانند قدر از آن مانان خورده باشند و بعضی پوست
گرفته با قدری روغن امیحه بخوردند و اگر اندک آب سائیده در سبی کاشند فی
مصر و بحال آید و روغن پلا بهره که در علاج عینی بکار آید پلاس بهره تازه
بر قدر که باشد در آب بر کشند عیب پس پوست از وی جدا سازند و معرکه خشک
مانند و بگردن کله در و حلا آن سوراخ کرده و بسوزند خورد کله در بر سوراخ
پوسته تا سبب بطری که پمال چشم است پس معرکه در در کله اندازند و در آن
سد مانند و تمامی دیگر کله کرده خشک مانند سحران است که سبب و حرکت مانند و غیره

و اگر معده

یک مقدار سوی خواف که نه دماک کورست بکنند و در زیر تهر خور و بسیار نهند
بر سه در آن دماک در چهار نند حاکم خور و در چهار نند و با نند در سینه بر آن
در یک کلی در چهار کلان و کرد این را کلدشی بر سارند تا عام هر عمل کرد
بسیار اسد بر گاه سرد و دماک بر آرد و سوی برین احسناط حد کنند
تا عام روغن در سوی خور و جمع خوانند تا نند و خوشنقده است بر قضیت تا نند

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيد الادهان البقبع و

ان فضل البقبع على سائر الادهان كفضل علي

سائر الرجال بعد در اول و تهر در دوم و کوبد در اول سرد و

بست و صاحب احساراب سرد سوم و نند و نند و نند و نند و نند

که می است سرد و در اول است که در بودن بار و آن نند و آنکه خار

سکوبد و چهار نند و نند است که دلیل جواز است که کرب و نند و نند و نند

که کرب و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند

خون معتدل است بمسهل صفرا مسکن جدت بخون منوم باغ خوش است بر نند و نند

فصداع صاف و سرخه و در کرده و ذات الجذع و خناق در کام و محل او را نام
مرخی و سیه نقطه شهبوت کلبی مصدح اسون و کلج بدل آن بقل راری در
سعالی اصل النوس و کوه کله زبان و لغوی مسج منور شربت دو درم و نوبه
ابن سرفیون شربت درم تا مقدار درم و کوبند از جرم فاجه مقال در مطهر
ناده مقال و مصدح از جابره و سفر حل و کوبند و در وقت کراول و سکون
نالی و صم دال مطهر و سکون فاجه رسی فندق کوبند سه روزی بر کوبند و با
گرم و حرک در اول معوی باه و اما حاصله معارض صام زیاده کننده جوهر
ظلم العذاری مانع برال کلمه موافق سینه و نس مولد صداع فاسد بدل مغز حلقه
یا با دام با مغز جوهر شربت و درم مفرعه مصدح بنه با عمل سدی سدی
کوبند گرم حرک در اول معوی با صمد و معده و اعصاب سرجه و حرک و مانع فاجه و لغوه
و فرغ شربت از معون مقال ما درم بچکنت بندی سینه با طبع کرم
گرم و بچک در و درم معده کوه و سر قانع طحال مدرطت بخوردی فاطم
سبوه ان مصدح فحقی معده فاطم معده سر و بچکنت و صم کرم سدا

درم با درم

سینه گرم تا درم پوار لعج مای فارسی و تخار لون و دواج و بلطف و را بر ممله
 زمان تری خود روت بعد ز بیم در پی سر و حرکت رافع صفرا و خدام و کز اثر
 و کلفت قویا در کم کم و چون کلامم هم او را کوفته در جنوات حل کرده در طرف
 کت ناکسیده و بسته روز کندارند که منعش کرد و بر جرب و قویا مانده را ال
 و جراح کرم معلوم می شود حتی که سید نافع فایح و او جامع مصل ما در و لور است و
 اگر در سیم مای مای سینه سیم چاک کرده کیم سوار بر رند و از ریحان بدوزند
 در سینه مایه روز کندارند بعد آن مای را در روغن بریاق رند و کیم پوار
 و او رده کندارند و سینه مایه بر روز بخورده باشند برای رفع برص معمول
 کیم سینه و کیم سوار مصفوف است مصلح است بدل با می سر در درم
 لعج مای فارسی و تون سید و الف و کاف نام کلنت سدی سرد واقع صفرا
 مصفوف تون بن بینی لعج مای موحده و سکون لون و کسری مای موحده مای مای
 و در مای میل صحای است فایص کیم مصفوف مایه واقع مای مای و در مای
 اول و در جراح کرم است پیدا لو کسری مای فارسی و تخار تون و دواج سدی و الف

وضیم لام و کون و او دو قسم می باشد سعد و سرخ و سعد را عوام الناس با کس
 مخصوص کرده اند سرد و بر نیم ماه افزاید و مع صفا نافع لفظ التبول و حرارت
 و کس و بخورد و سرد است و سرد زیاد کند نیز نوا بیج های بوجه فاسد
 وضع خون و کون را بر همه وضع خون تا و او الف ح ما سه شنب سرد و حرکت
 نافع کوبید و سرد زیاده افزاید بنده ال کسری بوجه و کون و وضع و ال
 و الف کون لام و آن را که کسری نیز کوبیده هر سه شنب بقدر سه شنب کسری
 و تخ و محل نهر می ریزد بود گرم و حرکت در سوم بخور این نافع کوبید نافع او
 بارده اعضا و اگر آب نفع کرده دو سه قطره در می چکاند زرد
 وضع سرد و بر فاق زرد را فاده دید و سه شنب زرد است شرابا اگر دو عدد در
 نیم پا و آب تر کرده وضع صاف نموده بوسه میدهد آن کس و روغن بنده ال
 نافع کوبید و سرد بنده ال بار کس بنده در روغن کس بنده کس بنده کس بنده ال
 دو و کس وضع غلبه نهر آن غلبه است که تازه و کس الخطوط بود و در نهر
 و قفل البیاض در دست کوم و حرکت در هم و کوبید در سوم و کوبید در اول موی ماه

مظهر کسری

تبارده

طیف سمن تریاق سموم معصوم جگر در دو دم و سپید مرغی معده و ^{معصوم} ~~معصوم~~
 جنین مانع استسقاء و گرم معده و او جاع معاصل مضر استین و طبل اصل
 غسل و حرول سرت ناک هم شغال و گوشت ناد و در دم بدل و درن او کمر
 معده و گوشت و لرس و ج و در تر ماقب نیمه و در نما و طو لیک و گوشت
 بدل کولر بخان و نسن در بد کتیا فکت می آزند از ارمن سرد و حرک در اول
 رواج و طین مانع او رام و او جاع خاره معاصل و در مد و صراع خار و طلا
 بدل حصص با سماء ما عینا بورق لعم اول لکاسی بوره مانند و فام بند
 سیرخ آن را نظرون گوشت و عهد آن را از مرغی آمدن امدان را با نیزی کتیا
 گوشت گرم حرک در دو دم و گوشت در سموم محلل عالی جاد و خون نظار حلد و طاع ^{حط}
 مسکن معض رافع قویع قابل گرم مضر معده مصدح صمغ عربی و کلعه فاند گوشت لقمه
 قلب مصدح منقبه مر بار حرک قی مصدح مصدح بول هم و یک وزن نک اندر آریا یک
 مع سر آن درم ناد و درم و لانسج نمدرم نادرم و حجب الفاظ اللودیه نیا سرد
 کسین سیدی لورن سهاره کوسه غلظت ایمن و لوج است سیرخ و عهد برین ^{مهر}

یسعدت و کوه سیرج وی قوی تر در حرارت کم و حگ در هم و کوه مذکور
 تریب بود و مولد می منوی ماه و دل و سمن و صبح و محفل ریح صفت و علم
 صفت نقل مصحح اینون کوه بدل زرشاد و بدل سرح در و ج و با هم بدل این
 در هم پهناله بهج باو فارسی و خوار باو الف سکون لام و فتح سین و لغوی باو دوم
 الف تیر آمد و ثمر درخت سدرت دو سبب یکی بر سن و دوم نالی سدرت اول را
 شیرین و دوم را سگری گویند درخت اول خورد و درخت دوم کلان باشد
 در اول کون سبز و چون هم تحت کوه سرح کرد و چون نام بخورد مایل لسانی کرد
 سرد در هم و در دوم اول رابع صبر امکن حدت خون و سبب سینه ها و کوه سرح
 کم دارد و مفید علیان نافع فی انواع و قابض و دافع صفرا عطش و منوی دل و معده
 و جگر و اسهاده او با قید و کلاب حدت لکن حرارت بعد بل خون کد ام پخت و جگر
 سگری زیزه کرده سرفه آب رسن زیزه و جع مایه صاف نموده بوسه حدت زاک
 رسیده و نوح اول حاجت دارد و عربی و پهناله مضر زیزه و سبب و مصلح ماک با حدت و نوح
 قابض و سردت سبب پهناله مکن حرارت نافع تخفان منوی معده و کوه سرح

فی و الصمد

فی والصاب صغیر معده نافع خوارق مقام سرتان رتس منکره سرتان سرتی در
آب مالیده صاف عاید و برابری آن نیک فیه امیجی نعوم سرتان رتد و در آن کلاب
افزاید همگردد بعب باه موحده و خنای با و لون و فیه کاف فارسی و برار موهله و الف
و کاف الف تا برآمده و آن گساست کل دار و فاسم بعضی با سخای نغذ و نغذ
سینه و برگ سینه پودینه و فسی از پهنکه است که آن را کوکری پهنکه گویند نهال او
در آن بود گرم و حکم دفع اما سن و بطن و روح و رابع امراض دندان و جسم و جدام
و برص و جدر و حمره و ستر او کلف و دم او معوسا مع و با صرمت و در مراح
معیقل چون معصم سرور رسته درم کوکری با نبات یا شامدر موی معصم
و بهترین قسم وی در افعال ساه آمده است و چون در سایه خشک کرده و در دم
مغفوف کرده خوردند برای اعراض حیرت ناشیری دارد و کوکری بهنجاره با ک
ببول بر کس خوردند مطیع گردد و اگر سینه همگردد صوابی با شسته سوسن اجودا
در آب سنده بر هضم امیجی با و فیه ساه گهیه همار ساله جلگه ده مصفا نموده پیوستند
موسد و افع ربع است و سینه رگ پهنکه ساه اگر فیه یا بر معده مالید و دفع

مقعد نماید و مالید برک بکره بر موخوره در دو سه روز زایل سازد و اگر قشره
برک بکره و صغ فطره شیر بز مخلوط کرده سوط غایت صانع صلاح و مالید که وقت
سوط آب در دهن باشد مایل برک آن برک سید را هر وقت که نید کوی آن را
چمن بو نامند **پیرید** لعج باو فارسی و باد سکون را و مهمل و صغ ما شانی و سکون
دال نام درخت سید است قاتل گرم سک و لعج و صغ و بلغم و خون و زهر و بر بویست
و ضمن بدن **پیرید** لعج باو فارسی و ضم باد و او محمول و کاف فارسی و او سکون
سرد و قابض و دافع خون **پیرید** لعج باو فارسی سکون با و صغ کاف و سکون
را و مهمل و ضم و سکون و او اولام و لعج سکون بر جو اندیش محبه دان
بزرگ بخرم گرم سوط قلب را و دافع بلغم و صغ و ضم و اماس اعصاب و درد شکم
و در پهلوی و در بدن و سکون نفس و از او صغ بر کوه است و با مالید عرف بر
و پارا مانع سرت **بهارنگی** لعج باو مو حده و سکون با و الف و صغ را و مهمل
خفا و خون و کوه دال مهمل نندی کاف فارسی و سکون با و صغ بود درخت
کوهی گرم حکم سندی طعام دافع ماده خام و اماس اعصاب و صغ و ضم و سکون

و باد سخی

باد و بلم تب بلغمی و سکی **نهند** لکه با و تخار یا و سکون لوب و کمال
وال تبدی و سکون یا و تخار ترکاری مشهور است لعاب دارد و سرد مولد بخ
درم بر لول و باه افزا و مولد **سپیدی** لغم با و موجد و کون با و موجد با
موجد فارسی و سکون با و کلام و با و تخار با و موجد بر روی زمین افتاده
و شاخهای با و بک و بر کسار کوچک سرد و حرکت با و نوزاد و موی با و مغلظ
منی و مایع در و رمی سرب و درم تا سه درم و انرا بک عطر مل گویند **پوست**
لغم های فارسی و تخارهای دو و اسکن و تا قوتانی هندی خربزه خام می باشد بود
توقی و مایع است از راه عطرت و در خوردن در بر صم و سرع التعفرین تقاح صد
و بلم موم تعالی بعد مصلح جوارشات **چاره بو** لغم با و فارسی و او و چول
و کسب زده و سکون یا و تخار که سبز که سبزه و سفید و با و سرد و شربت و کران
کننده صخره جو و ارکلو و موم و بلم و منی افزای واقع فاد خون منور است موقت
سنگ لغم با و موجد و سکون و او و چول و لام و منی مین مبد و کسر او مملک و
سکون یا و تخار با و موجد هم نیز آمده درخت است مشهور و بک و منو که گو

و قند رسیده بود مانند عصاره یک نارنج میبود سرد و خشک وافع صفرا و اسهال
قارص معوی معده نافع سلطان تنی و رعیت انزال و نفخ و در برصم و مصلحه
بابت پوست جوینده او نیم گرم نافع در دندان و محکم کننده کسند آن و کافور
بوسیدن کوه گول و دماغ باره و مصلح دماغ خاره و اگر از کل او غرگنده مسکه
خفصت بیخ کوبیده او محکم و مغلط منی **بوسیل** مگر با وجوده و کون با
سها و لام غیر در حدیث بقدر سب سرد در دم و خشک در سوم قاصد نافع اسهال
مرمن قاطع نطفه الدم معوی معده و بای او برکت و در ام عرق مغز کننده
برای اسهال قائم مقام عرق بارک نافع مصلح سگ بدل سماق **تجک** است
در حنبت خلاصه جوان را بجای گویند مگر با وجوده و لوج جسم و کون نای
نخا و سبب مصلح و الف و راه مصلح و یک رافع حدام و جویند گهای رغن
بر مو و گرم مفعول و خون و صفرا و مصلح رگ و معوی بیخ معوی برکت
سین مگر با وجوده و بای سبب صلب و خوار نون و نای عرق حرام
بر چهار دماغ اما سبب اعصاب و کوبه و دماییل و شور و جویند گهای و دواوری نول

در نوزاد

و معسک و دافع خون و **پیل** مکبر باغ فارسی مسکون یا رخسار
و مع باغ موحده فارسی شام مسکون لام درخت میسکون سار رک سر اول کهن
فلک دار سرد و حرک دافع صفرا و خون و دما بل و مور و نوک و در حرک
منی و غلط آن و تقویت کمر و معق فی آب فرغ زمان معاده و دیگر سحره رسیده و
و مضمه از بوب درخت آن نافع درم لسه و جوب اوست و نما و برابر پاره
و آن را پنبلی گویند با فضیلت صافه بای کجا و چون کوه نمک سرد دافع فیض با هم
که دافع صفرا و معک و مغلط می بوب او را در آب بیده اگر بر آما س که آرد
که کرده حرک بر آرد و اگر بوب پنبلی سحره خاک کرده با مساوات سوره قلمی آنچه
بکند آرد و هر صباح با یک عدد کینه مثل انگه یک با خنار سحره دافع طحالت و غدا
برین کوهی و اگر کوب پنبلی سوخته در آب اندازند و صاف کرده خورد دافع منی
و دافع عطش و اگر بر یک عدد درک پنبلی سخته با شسته و دو درم صد آخته همها
سازند و صفت خاک کماند برای سقط و ضربه معذب است **پیلو** مکبر بای فار
و مسکون بای کجا و ضم لام و مسکون اسم درخت میسکون حرک کرم و بلبل گشنیز

دافع باد کوله و کوبه و امراض سر و ف درج دس که گرده و مثانه مولد صغیر و کوبه
اصفا و خدام و گرم سک و چوب پلو که از و سواک بند برای فونتان و جلا
آن بعد از درکن پلو مابول سر صفا کردن نافع حصار است و خواص از چوب
اصل یونان در ارکان نوشته شد **بیر بهی** که می کشد در برابر این سردی را که گرم
در سوم و ترود اول در حرکتی حکایت با او هر کرده مکعب و با مرکب آن
برای امراض بلغمی مثل فالج و لقوه و غیره است صفا دوی برای اساک و فون ماه
و قریب قضیب در و عنبری برای مزق و سخی اعصاب و عروق نافع است
خراطین باز نو در صفا است **چ پند** که با نای موده و سکون نای تمام و می و می
نخ و حفا و نون و کون دال موده دوار است سینه و اسج و آن بخت است هم مثل
سکل و بران فریم ساهی و در عمل فولست می فرامد و چوبش و کمر و اساک کند
سر و حرکت و مصلح نبات ل او مکن سرش مثل **پیس** که اول است
پس **پس** تا گرم و چوب در چارم در اطلسه برین و چه ام و در معجون بر صحت
و اصل بند مگو بند زوده است و در می است قابل است اگر چه مدبر کرده مسجل است

در دین تارا

که در طریق مدبر کردن وی آنست که بقدر خود خرد و در دست بر سر عمره بار و سینه
بگردد و در اول ماده کا و جوان که گفته حرکت کرده سه مرتبه چنگ کند تا در
سنگ کا و منظور اول خسته کرده بکسان الس ثم دمد و بر آورده حرکت کند و کار
سند کا بعضی بقدر خود خرد کرده در قهره نصف ساعت آب جوش دهند
و کار برید و بعضی بقدر خود سه در صره بر یک بر یک بر او بر بندند و یک
از نصف ساعت رسیده بر آورند و در شراب و بقدر بر نصف و بقول بعضی بقدر خود ماه
نیم در آن تنگاری **بیمض** مراد از مطلق او نیم مرغ خاکست و جارت بود بقدر
انگشت و حافظ او در ماکد اس رسیده وی کم و مر و سعه وی سرد و پره
عبارت از است که طبع دمد در آب گرم تا گرم گردد و کجا و رنگد از حد حرر و گوید
نیم بر ش آب که با این نصف برسد و معتقد بکرده امان آن مویز کلفه
اصحاب فوایع مصدق فعل و در صبح و صبح نماید گردن آب در بخور و در عصر
غلفه و تقویت راه ربا ده میکند از دیگر نه ها و مصلطه و او روغام غلط و

مؤلفه رواج و دو دار منصف صغر و مکتب خم تنه و در باج و مکتب حکم حکم معراج عالی است
 سربک مع حکم تا با برده و طریق حکم منصف همان که بابت منصفات مکتب در طرف
 مسطریه است و در تور سیدنا سوخته سحر کرده و چون را در سکه که آنچه نویسد را ل کرده
 و بطریق رمان آن چون ماد عفات و طریق معقول می چنان است که اگر از راه دیگر
 در افتاد از سیدر گاه آب معوض بود بدل مانند و بر فنی بود و مکتب در کس که آب
 مسعف بود و قشر فنی او جدا کرده پس حک کرده بخار بر بد **سینه بی** اگرم
 در سوم قائم مقام معراج در افعال سکر حد منصف سکر گاه و بدل معراج سرب
 و انگ **حرف الثانی** منقول است بدان نام که حکم و حکم دوم و معراج الرس و حسب
 بحر الجوار بر سر دو سوره قول اول اصح معراج معراج مسهلی معوی معده و حکر و معاد و در
 و باه و منصفات معوی حا و طه و بن دندان انرا را و معده معراج و معراج معراج
 بدل و لعل و بیره بان با و معراج کات و انگ می خورد و فنی سکر است اندازند بر که معراج
 سینه **نمال که** تبار قوا و الف سکون و لام و فحیم و کات و خوار با و آب
 و نون و با حکمت از حرکت بعد از بحر نمال او مثل قلم بر زده و کل او کوچک است

دانی لولا

فنا خون و زیاده گشته خون **تخم کلمی** دوا سردست تقدیر جاکسی سفید است

سرد تر است و ترو بعضی گرم و حرک السجالی از خارج خار است و چون در آب با شکر کاه

سایده بر روی مانند اثر کلف و نمش در سر سرد و براق روشن ماند **تدریج**

بندی تیره گویند کوه است او سرع التهم لطیف مولد خون صلاح سوی فهم و دماغ

ترمس بصم اول و کون را از همه ای سکون سس مهله صاحب الفظ الا و دره

چهار نوسه لیکن غیر شهرت بهترین ای سفید و زرد بود گرم در اول و گویند

در دم و حرک هم در بول و حرص و جالی و صج و محمل و مقط جین تا تل گرم در

بعده مولد خلط خام در عرق و مصلح ملک سرکه و گویند مصلح سر نیز است در دم

ناچندرم بدل در طبا با فلا و تخم خربزه و در دم گرم بر کالی ماسح از منی یا از

تر بد بصم اول و کون تا وضع مای موحده و سکون دال مهله بدست بهترین

آن سفید و بی رسته گرم و حرک در رسوم سهیل بلغم و رطوبات رفیه و بار محمل فایع

بم غلط لرح از منی بدن معنی دماغ و معده و رحم مفرجه آن محقق بدن که

معنی مضر اما باید که خرا سیده کوفه بروغن نام با کاه و چرب کرده یا کثیر است

بصم اول

بعل آنند بدل بعل جامع پوست سحر درخت قوت و بقل حاد و الف نعل ماسوز
فار بقلون در مع آن صبر با سیم خطل سسین درم تا بقدوم و در مطوح تا چار
دوم و در معاجین معالج گویند آن مانند کدو ایل بند رب تریدین و سبزی
که نزد کاکان کوفیه درخت آنرا آب بخورند و قوی کک آنرا رب ماسوز
کرده آب آن را بکوشند چون تمام آب سوخته کرده اند که خاکستر محمد بانی ماسوز
کندارد و در ادویه سهله آمیزد **ترجمین** گرم تر از اول جالی ملین طبع سهل
محرک مایه نافع سرد و در دست و جناب باره نظیر سیر نصیحه آن ترندی مضر
و نمی نصیحه عیاب طلائع بدل شیر خشک است درم **سنگ** بکره تا قوفا و گو
براه صمد و ضم کاف و مایه قوفا بندی و الف عیارت اردار فضل و فضل و
رکسل مایه امراض بلغمی است **ترجمین** بلغمی عیارت از بلغم مله
ایله **ترجمه** و مارا میرا تخم بر حره را گویند **ترجمین** بلغم مایه موصوفه
قوفا و در امه و الف و مایه نحانی و قوی هم و الف و مکلون نون دوار
بند کرم و حرک مایه در و پهل و کرم و مغم و سیر و جناب مرینه و در ادویه

سنگی سفید برای سموم و فواق و قوی است بدل کل جزایا **ترو** روغ مار قوفا
و ضم راه مهمل و سکون فاو و راه مهمل سرد است صفرا و خوشن بین و گرم کم
خار شین دن را تا قوت **ترنی** روغ تا و ضم راه مهمل و گرم و سکون
کما سرد است صفرا و حرارت تیپ و سنگی و خوشن بین قوی و سرد **تفاح**
بهار سیب مانند شبرین و گرم در اول و تر در هم و در اول در اول در اول
و حرک و خوشن او معتدل در حرارت و سرد است مجموع این میوه اخصا لطیف
روح حیوانا اگر او با عین مهمل و مرکبه و حرک و باغ مصلح اخذیه لطیف و در اول
مغز سه مصلح کلفند و دار چینی **تلک** کثره تا قوفا و در اول و سکون کاف
کلبت گرم و داغ ف و در نیم و حجام **تلی** روغ تا و فوفا و سکون لام
و گرم و سکون مایه شامه است نهال س بقدر یکدیگر و قوی از زبان
گرم و قوی دل مشهی طعام واقع خدام و کم او در خواص است بحم در حاکم
ترب لطیف از اجناس و نه از او سرخ ماز و شیر و در لغات است سرد و حرک
در دم گویند سرد و در سموم مگر به حیوان صغاری بیس طبع مهمل صفرا و در حله و

طیغ

سهم تر در کم در هم و تر در آه است معوی ماه برودین کثیرا الخامله
مسمن معوی کرده ملین بفواصل موافق سسه و شش وین دندان شاه که مصلح
بادام و حشام و بعد از آن که چرخ درون و خرما سر را بنی بی بجز چرخ را
کم در وسط و تر در اول و بعون اسحق که تر در دوم مضر نخچه او در مصلح مصلح
سده نفع سکم و خون بدو مصلح بادام و حشام و خرما که نفع ماهه و سیرین
با عرق عفو صفت آن را الهه نامند کم در اول و حرک در هم قابض معوی
معه نافع بود سیر و نفع الدم مولد را و مصلح سکم و اول تر محل را
طلع و قهوی انگری و حدر که بید و آنکه اندرون قهوی و بیج خود
سر در اول و حرک دوم قابض معومعه و در معصم مصلح رخصل و جوهر
و در مو آن محل خواهد و بهاری کسین خرما خواهد معوی ماهه مصلح
عسل بدل نعلب و به بعد از کافور خسته که هنوز سیر بود بیرون آید
ترسی او سینه شد آن را بلع نامند سر در حرک در وسط هم قابض معوی
و حکم در اول طلع معواوی و معوی عصب رویت برای سینه مورث سده

فصل در معوی

چون مصلح خمره یعنی آنکه غوره حرمانت که مورسیر و خام باشد آن را زلال گویند
سرد و حرکات دوم قابض مصلح زنجبیل مرابو معسر درخت خرما که آن را
سرد و قلیح المله نامند سرد و حرکات اول گویند در دوم مضر شسته مصلح علی بدل
حاصل نوع از حرمانت که آن را فخر و حرون نامند متعدد در تری و حرکات
گرم در دوم مولد ریح مصلح زنجبیل مرابو یا انار شسته بدل رطب **تنگار** ریح اول
و سکون تا و کاف و الف و را و مصلح سدی سما که دو قسم معده و مصنوعی
گرم و حرکات در آخر سوم محلل جام معطر و اسیر برده کوفت سدا حرمت
در وی مضر معده و ریش مصلح انیسون یا صمغ بل یورق یا شالی یا ماکجیل
و بقول ابن سینا سرد است بخارم و در اکثر نسخهها که برای طحال و صلابت در اول
است **تفویح صلابت** مصنوعی بود و غیر مصنوعی لکل شفاف طلال کلان جسم که
تفویح در دسته اوله کم و زیاد بسیار بدل بر برد و غیر مصنوعی لکل شفاف خود بخار
در کتب بل سیری در کتب الفوی رابع مجمل ممکن اوجاع مضر زینه مصلح که در بدل سما
بسیار یا لوس در سید **تنگار کو** ریح تا فوق و نون و بار و موخده و الف و ضم

کاف سکن و او گرم و خشک در اثر سوم قسم اقسام مایع و طولی مزاج
و در معده و قوی بلین لطن محلل مزاج و دود او مکرر خوردن و مصف
و مایع مصلح لبین و از کسبیدن او که حرکت مایع همراه قند سیاه مالیده
و دود حرکات و مفریه موثر است معال و عطاس مایع برای دفع زرد و
و مایع موثر است و دود او مصلح است در هوا و مایع و خاکس که کل او بار و
برف نایدن مایع معده و اگر کل تبنا کو نورند که خاکس معده شود و مکرر آید و
بعد از پنج چهار عدد مجزوده باسد برای صق النفس ملعی معده است و در
ابتداء خوردن او از شیرینی و مادی برتر نمایند و آب قلنان که اگر کس
زرد و بد بود بوسدن آن مایع استغفار است و آید از آن معده بر
بویس **روغن تبنا** که مالدن آن مایع او حایع مفاصل باردت مکرر نمائند
نم با و در روغن کجی گنجا و سما کورا معوض کرده در نیم انار است
ترسانند و روغن در پانزده اند خسته مایع کو آب یکی سازند و آن را
کنند و ماکو آب بویس که در روغن مایع صاف نموده مالدند و تبنا کو

قلنا

حرکت همراه برک منوال مجزیه صم و محلی ریح صمدی صمدی نصف
 ریویات معده و اگر این رات سده در حدرات خنده بر حراج هم کام ضما و سار
 و زوایه داده مهر سرد معده است **تن** لقمه یا جو یا و سکون نون مسکون
 سرد و حرکت فایض دایع چون **تتمتیک** مکره جو یا و سکون نون دایع
 نایه جو یا نالی کسرا و مهره و سکون یا یا یا و کاف در حد سرد فایض
 دایع صفا و مفید سکون نون یا یا یا و کاف در حد سرد فایض **توت**
 سبب گرم و سرد در اول و کوسه در هم و زرد بعضی سرد در اول و کوسه
 سرد در اول و کوسه در هم و زرد بعضی سرد در اول و کوسه
 و بدول طبع له خون صالح معده ماه موافق سسه و سس طبع دایع معده و معده
 حال کیده و سپر سمن موی سر کرده سسین مفید معده و معده کلید روح **الدست**
 مصلح بود و مصلح کحل الوی سسین و سسین می مفید معده و معده انار و معده آورد
 مصلح اطریقی بدل سماق **تودری** دان سه نوع است زرد و سفید و کون
 گرم و زرد و حرکت در اول و نول غریب و برین زرد و زرد و کون یا مسکون

یعنی

نافع برودت اجزاء و مسح و کفنه بسره نافع بحال انکاران مصطفی صلوات
در کتب بل همین سخن باشد سره درم ناسخ درم **توتیا** مسک لیس و آن
افزاید بهرین آن سفید بود و آن توتیا در کتب بعد از آن بنویسند
که انی وان دان اخضر و انرا نوما سفالک گویند لعل حسن سرد و حرک درم
گویند سرد در اول صفت بلع متوی و قاطع نذوف الدم معوی بعد سه مرتبه
و بهر آنکه معول کرده لعل آرنده مولد سه مصحح عمل سره نافع بحال آن
و تموزن نوما مس و گویند و قشیا و اقلیمیا بدل است و طری معول کرده
آن چنان است که آن را در صره سه در دو کبک بر آب که و باشد او که لعل
در تبه و یک نصد نیم سوخته سرد و بر آرد و صاحب احتیاطان حدیث
که آنرا کوه در صره لعل مسک سه در طرف کرده آب در آن انداختند
اگر رفع بود در آب بر و آن آب آنرا در طرف معمار بد و آب بگراند نیم سرد
اول لعل آرنده و مکرر چند کنند و آبها یکی کرده لوما از آن بر آورده حکم نموده
بعل آرنده و طری همان کن آن حسب فادری گویند که آن را گرم کنند نافع

نافع

کرده اند

گوید و در کلاب و ده مرتبه در لیمون ده مرتبه در آب انار و ده مرتبه در
 سرد نماید و بعضی فقط سبک کار در کلاب سرد نماید و اگر صندل در کلاب نماید
 چهار مرتبه در طرفین پروردن این است که اگر کوفه صندل در طرفین و صندل در آب
 صاف بخورد که گرسنه باشد روز در روز آب بخورد تا ماه باشد بر کلاب حرکت
 شود آب بخورد و مگر به برف سرد کرده اند اگر صندل تا سه مرتبه سرد کرده و در کلاب
توتیای سبز هندی نموده شود که گرم و حرکت در سوم اگال بود مصلح و عرق کافور
 زرد و یا سکه کافور و بدل سکار و طریق صاف کردن در آب که اهل سبب بر این سکار
 و شکره چال گوهر بر سر را با عمل سبب بود در هر ساله کلی انداخته کل حکم نموده در
 چتر دانسته است تا حکم نشی داده با عدال سرد نموده بر آمد و طریق برمان کردن
 نموده شود که برای مرض انگ در حیوانات معالجت که نوسار در حاکم گرم نام
 دو با سدر را در نفعده بر آورده در حل مرکب نماید **توتیای نار** و بنامی است خرد
 و صبح شکره زنگ اندرون بخورد گرم و حرکت در سوم اگال صفا و مصلح است
 با نفعده بصره در بدل نوسار سبب نامیران **توری** بصم یا قوفانی و سگون

است
 بیخی

دوازده و او هم که در دماغ و چشم و برده و سرد و مویزین دافع حرارت و صفا
مناسب فرزند ناله و مقصد کوب بر در دم در برای محمود در اخذ به همراه کند و چون که
مثل کفاح نیست و نسبت کند و سراج المصمم مصلح انار بر حاره و لوری و لوری که در حاره
در مار و شش و موده بردارند معط چشم و ترک لوری خواهد ناره حواد
برتر هم نهند در در اهد کند و رود در هم اد و و کم لوری بلح مویزین **لوا کبیر**
دوازده است شکل طیار برود و حرکت نافع شقایق زبان سوراخ سوزش اول
و مقصد تحقان و خواص اول قرب بخا صطن سیرا **تهو هر** فرزند سینه است
بسیار از سموات و معنی در فاعده معوی ناه و لوق اگر چون بود در سینه حرکت
سوزش بقدر ماره باشد که ناست و برود بر صبح زن بخوراند عا و کرد اند **تین** قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم **أَكَلُوا التَّيْنَ فَلَوقَلْتِ أَيُّ فَاكِهَةٍ نَزَلَتْ**
مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتِ بَلْ لَأَن فَاكِهَةِ الْجَنَّةِ لَأَعَجِبُ فِيهَا فَكَلُواهَا
فَانهَا لَقَطِيعُ النَّبَوِيَّةِ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **أَكَلُ التَّيْنِ**
أَمَانٌ مِنَ الْقَوْلِ لِيَجْمَعَنَّ بِنُكْرٍ أَوَّلِ الْحَرْبِ بَيْتَهُمْ أَنْ يَصْدُرَتْ

وینفع التین
وینفع التین
وینفع التین

بعضه اول

بعده زرد و بعده سرخ فیل الجوارت که الرطوبت که الغدا منقوی باه سر
سرخ الاخذار طین سمن بدن منفسد حکم و سپرد دافع غلظت طحال و زوال کرده
در زخم طحال و خوسه و زرد بعضی کم در اعل و تر در هم است و یا این آن معضله
در حرارت و برودت و در جمیع افعال ضعیف تر از نارده ان معصده مصلح
سنگین مناسب تارخ بدل زینب تا تر سرب از حرکت ناشی معضله و از نارده تا
یکرطل **تواج** کوسه در اصل بوب گرامی و لاسی است و در پند است که اگر
و آن تواج بدست کم و حرکت آه هم فایض فاطح خون کوسه و جبهه منفر
خردین مصلح کثیرا باروت که بدل انجا از سرش معضله **تیهو** سدوی لوه
گویند و خواص کیم آن مثل کیم در ج است **تیند** و گمر نای توفا و بار کجا و تها
نون و صمدال مصلح و سکون او و با صفا و کاف نر آمده نمر در ج است
مدرسه سار آمد دافع فساد خون و صفرا و نمر رسیده او نافع است م بر پوست
و اگر تب است بلا در اما من اعضا او و خوب تبند و بابت آمده طلا کیده بود
تج بل جویند مراح گرم و در ادویه دندان مسهل است اگر قدری از ان بر

ومانند نهند در پیش بد و در روغیات نفوس باه نند و اجابت و نخل را
 بقدر کمال قوه حوری الهی است سده بخورد و مع زهر افنون نماید **حرف الف**
نوم قال رسول صلی الله علیه و سلم اکل الثوم الا مطبوخا یصل الی
 است گرم و حرکت سیوم محل بدر بول و حیض و عرق نفع و جالی حدیث رطوبت
 معده و مفاصل رمونی کننده خون فاطح اصطلاح غلط واقع ضرر ابراهیم مختلف
 با و اعانتان در مواج و حدیث بعد آل حافظه صحیح و نفوی ماه و مولدی نصف
 چشم مصدع مصدع جموضات حرق خون مضر و اسیر و زمان جامه مصدع روغن
 و کوبت بول صاحب نفوم انابدان مصدع علیه و معس بدل نفوم تری
حرف الیم **جاورس** سدی باجره کوبند سرد و اول و حرکت هم و کوبند در سوم
 حرکت فایض قلیل الغدا موله خون بد و لطیف از آن مصدع ماره مار و عن کاو
 بدل در قفس و مجربین الی بند و سده اند که کل باجره که بر بال باجره موه و کوبند
 و کبابه از آن بر در قفس باه حسیه نفع که سبک دلوانه او و کبابه کرده
 بخورند با الحی صفت مع زهر او میکند **حرف ح** در حرف الصاد و الصاد

عکس
 در موه

شیره
 کرفته

لوز

مقوم است **جاء** صحیح در خست بهتر است وی آنتب که برنگ عفرانی باشد
بوی بردارد و چون در آب حل کرده کند مثل شیر کرده و مغوس آن را باقی
و در آب زرد کرم و حرک در سوم و نقول علی السوس کم در سوم و حرک در دوم و
نقول سید کم در اول محلل معصع مدلول و حصص معوی اعصاب مسقط جنین
نافع اعراض ماعنی بارود اعصاب سوم مرصع صبح و انشنان و مصلح مراب و عوز
بدل سنگ و گوید بدل قنه و نقول سح الرئس سحر **جاء** نفع اول ^{لص} و
و صبح هم و سکون نون در حرک کلان نبرد و قسم سب کلان آن را جامر
گویند سرد در تمام و تر در اول معوی معده و قانیض و قانع صور نامع صفهان
مصلح ف و چون نافع سورسل عصا مسکن التهاق و مابیل و مور مرصع کجوه و سینه
مصلح مک و خسته و سرد و حرک در دوم سمار قانیض نافع اسهال رموی نامطر
که حرک او حرک کرده کوفه سحر را بر او سکر امی بر صبح بگذرد خورد نافع اسهال مطنز
در حرصاف و اسهال رموی و حبه و یاب سده بر جرم ناکه سب کفشی
سده و صفا و مانع دفع دند و پودت درخت از وی نزه و قانیض و طبع نوارک و معصع کهر

نافع است حکام دندان و چون چو آن خاک که کعبه سوس بریند منج چون آمدن دندان
 نماید و در آب اگر تفل او را بنویسد متن او را از این بسازد و اگر دوم رک طاس
 بخورد نفع دهد پس در دوا کرد و درم از بزرگ طاس خسته بر آورده باز در درم نهال
 اسامند ماع چون آمدن کوبه است **چارپ** درخت نمدت نم آن را کجبل
 شام او گرم و کوه و کوه و معدده و باه افزاید و محک و نافع و در دفع حیات
 فرزند و درد کوبه و کوبه **چاکهوت** بزم صم فارسی است و الف و عم کا و ح و خ و ط
 و سکون و او و نای نو فاسک شیرین باندک شور رابع ماد و طعم و بود سرد و تر است
چار تخم که مسهل در علاج کوبه من مشهور است آنت تخم کمان تخم و با زردک مسهل
 است بنول دو چند **چار تخم ابل بند** که آنرا چار وانه کوسم تخم مالک که تخم سوپا را با می مسهل
 نالون برابر است ماع امراض نوده در صلب و در بعضی از ابل بند حار وانه غار
 از تخم نالون و اجوائن و کلونجی و منتهی این را حاکم بدن نامند این همه که سرد است
 بر چهار اوده که برید لوط حاکم بر می اندر ای طعم و امراض ناره و در آنها که سرد است
 بر چهار اوده که برید لوط حاکم بر می اندر ای طعم و امراض ناره و در آنها که سرد است

سیم

چار تخم

بجمله کس نفعی حکما، نزد مقرر نموده اند **چین** بضم اول تا و سکون بون و تصحیح
بون نوشته اند فارسی بنیست بقول جامع سردر در دوم و قول سردر در اول
و قول صاحب احتیارات در سوم مجموعاً در وده و گزافه ملین طبع مواله حلط
صالح و خون و بیشتره او جالس سهال در رسم مصدق نفع **حک** لع جسم و مار و جود
و سکون کاف است **چمر خاک** لع جسم فارسی نام و قوما در او مطه و وج جسم با و
و نام و قوما و سکون کاف اسم چمناب دو شمش زرد و سفید و گرم است و افع در
و جسم و درد دندان و دماغ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
برای درد دندان مفید و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
نوشته اند و موافق اول یونان دریا سخن گفته اند و در بعضی کتب مذوی **حمر خاک**
عصاره از چهار تنه نموده که سنگ سلیمه و ساج و باز مکر و قافله باشد **حجر**
بکرم جسم فارسی و سکون نام و قوما مندی و وج جسم فارسی سنگ و الف چرخه که گویند
رافع و لع و قوما و هوس و لو و سرد و حریب و حکم و حلقه و استرها و باسین و شور
و قاضی عرش رافع رکبت و اگر نماند اجزای حور و قطع حصری باشد از حور

و سکون

دوا

۲۰۰

موازنه صلیبی و بن خون کشند و در دندان با سود و موم و روغن کوه بر او
 بسین نافع و اگر تخم جوجه بر خیم سبزه می تشاکو کند در همه آب نافع صلیب صلیب
 و خایندنی بیخ جوجه بابرک آن دافع زرد کرم است و العور و اکرمی سفید کننده
 بیخ جوجه طلا همسوی سیاه بیاورد و جوجه در کرم مکی اگر کوه شام اول
 مایل سنج است برای دفع نیز معمول است **چتره** لعجم فارسی و سکون باد
 فوجا و دفع ریه و سکون با ریه است در وراج کم درد و لعجم سکون در سوز
جلا مکی دوا است اگال و عا چون تازه آن را بر رص طلا سازد زایل شود
بچیندا لعجم فارسی کسر هم طلا فارسی و با و کجا جمول و حفا و نون و دال
 همه مندی و الف غمزه است و نان خورس میسازند و در فارسی بدرد
 دافع پوست و لایعوی است و نافع صفراوی و حاج سستی و روغن دافع لعجم و صفا
 و بیخ او سبب است **جولاد** مندی فارسی گویند و آن بیخ بهمنی است که جو
 ناسد منقح رنگت وند بعد سیاه در اول سوم کم و حک فایم مقام زبان کسرت
 معجم موی دل و اسکا رتبه و شام معجم فحل منصف میکن اوجاع معوی ماه

دوا جلا مکی

دراغ

در مانع عقوبت اخلاط بسمن بدن و قبال و صرع را مفید مصدح محروپ
مورت جراحت امعاء مصلح سکین و سیراب با صند سرب از جهت اطفال تا خداک
و داناک هم ربع و دودانک و در نقوبت باه نیم شغال و در استخوان چهار دانگ
بدل در قلع سگ و بزک است آن زربناد **جر** یعنی از عدم محسوس تره نکره است اند
و بدوی این تر است و در قسمت پیری و پستانا بهرین وی است است که در وقت
کمر لود کم در سوم و کوبید در دوم و حکم در اول در ستر و اول معصده حکم و ستر
مفصصات مولد منی محرک جماع مصدح مورت نارنگی جسم مصلح کاه و کاه
و بقوله الجمعا و سکر که مفرسانه مصلح کمر بدل نیم وی بقول رازی نباتان و کوبند
بدل تودری **جر** **جر** نیم فارسی سکون باه محله و ضم نار فارسی و دوا و محمول و
نار فوفا سدی و الف دوا سید سرد و حرک بلین اع سکی و سرفه **جر**
نار فارسی کدر کوبید و شرح او نیز از زرد است گرم تر چردوم و کوبید در اول غنبا
کمر از ستم دید معوی باه مطلق در اول معصده حکم معوی معده محرک جماع
مصر خلق و صدر مصلح قد و عمل بدل ستم و نیم وی گرم حرک حرک باه در عوض

میوه هست **پند** تر بود خورد و تمام آن سرد است مکن چش و صفرا و سینه را منقرض
اصح **عناسد** **چکه دان** لعجم فارسی کاف شد و معنوی و کون تا قوح دال مهله و
الف و نون معنوی تا کانه است انجیر تک صلب از اندرون مغز باریک
برخی آید و دانه مگور اکثر زمان در سهیل اشغال می اندازند **چلتار** در دوم در
و حرکت قاصد را در محقق ممتوی باه اعضا مانع اسهال و موی و صفراوی و نفک الدم
مانع رگ من او بعد از سوی بکث نیم دوم نادر و دم تولد شده مضر سر مصح
گستر ایدل جعوط با بولان را با طباشر با طراشت **جل تیب** لعجم و سکون لام
و کون و یار کجا و مار موحده کن اسم رو سید کشت جهای مار کف فاید و ک
کو یک مثل ساک بر زمین افتاده باشد در زره تلخ آنرا آسائنده بعد رس مانده
با کسوله بخورد سینه اسهال برسی آید بسیار می آرد و جرب و خارش و انک را مانع آید
و بکار قوی با می آید و لضعفان بناید و او **چلی** بکسجم فارسی و لام شد و سکون
بجای سالی است مشهور در دو حکب طین مسهی کسجم اعضا مانع امراض سرد و قاق
کم و کون فسی از تهوی **جل نیل** یعنی فلفل آبی است سرد و حرکت قاصد مغز

چلتار

دل و باه و چشم و دافع خوشخون بود ما بسل و مغز و قسم زرد و شرح است دافع ملغم
و قابض شمس دافع رگت و پست **چرس** بھاری است و گاهی کوبیده کربد کربد
قوی بر آفتون مغز دافع سورت یعنی مصالح شیر گاو و **جمیر** بھم جسم و سنگ بدیم مغز و دافع
معدله بھم کھدانی اقرائی ہندی کور قبیل الغدایین کم و اگر کشید کور بھد کھد کھد
فافع انواع ہمالیات و پوست کور با پست بندہ بر آما س که از دھن و در پھر سطل کھند
نافع است مغز و ہمد کھد کھد کھد و پوست حج او مغز است **ضطیان** لفظ بومالی است
کمر اول و کون بون و کھطام کھد و الف بون نالی بھت سرخ کھد کھد کھت
و ہمین ہی رویت کھد سبار خوشخون و تھد و کوم و ہدیوم و حرکت و ہمد مطف مغزی حالی بھد
بزیاق سموم و لھول مسج کوم و حرکت ہدیوم حج جھن نافع ورم کھد و سپر و عسل و
احساس حص و لھول اسھی ہمد سھد الات نفس مصلح حاکم الی سھد سھد سھد سھد
بدل و رضح و کھل کھم وزن کھرون و ہم وزن حج کھد و در سبر مواضع قسط و در او
وزن آن و حسب الفاظ الادویہ ہمد ہمد کھم حطیان نار اپکھان ہمد ہمد
خند میستر بھاری است کھلان ہمدین ہی آن است کہ برود و خصہ ہم جسم ہمد

دافع ان کور

و بواس آن بخت میو ماسد و در حکم جسمه نمود و سطر باشد مغوس باشد و از جا و سطر
 و صبح و گذر و اندکی چند سطر سر رسد در شانزه گویند حرکت کرده باشد که حرکت
 سیوم و گویند در دوم محل ترمان و سوم بارده باغ امراض ماغی نارد و عکس مبرج
 مغزی و حج حیدر باغ احسان حصص و بع و عروق و مغض و قویج ریج و لعی و عفا
 یارد و ادواج مفاصل مغز و مصلح سیرت سیرت تا کدکیت ل مثل آن
 و حج هموزن و فلفل گویند بدل میکند و در امراض حکر و فون و در محل رطوبات
 لسته و وزن او فلفل و ثلث او و او فلفل و اثلث او و زباد **جسمه** بع جسم
 خفایون و کبریا و موحده و خفایون و سکون باغ حیات سیرت در حدت رافع
 جلد و کی لسه و گرم سک و بر نشی او و خزان نذ و در مراح سردت و ادواج صفرا
چینا بع جسم فارسی و خفایون و مار موحده و اری و الف عدلت صنوبری سکل
 رنگ مرکب در زرد و سفیدی و کوسه محمدت در میان کلی او که مسکت بودند آن
 مقوی و مال و دماغ و با سکر سائده طلا کردن باغ سب در کوش و اکثر است در کوس
 رود از آب کل چینی هم گرم در کوس کاسه شافع در حد اذن مقوی با صره در ام

شکل
 در کوس کاسه شافع

بعضی سرد گویند و زرد بعضی معتدل در حرارت و بودت و زرد بعضی گرم در اول و معتدل
اول نسبت که اگر محرک همون و تسلی در نخسل و جویره تاب کل چندتا خوب حل کرده
حبه که بکندارد و بابت در چشم صحت همی کند تب را ایل سار و **جویره** کرد کاف باشد
از روٹ گویند گرم در دوم و حرکت اولی و گویند برت بلین طبع محل معوی ماه مخرج گرم بود
مضر محرورین و حلق مصلح سکین و خضار و بادام مغسی و مرکب مصلح ربوب واکه بدل الخط
بانا حاصل شربت درم **جویره الطیب** و جویره انندی جا بهل گرم و حرکت دوم قابض فوج
عسکر مطلق مسموم معده و مری حکم و حافظ حرارت غری تا صم مانع صلب حکم
و سپید محل رباح مانع غشیان در قوی و رطوبت معده مفید اسهال معدی مابوده و
مصلح محرورین مصلح که مضر حکم مصلح مع و گویند ضد دل مضر شش مصلح عمل بدل
بسا و گویند مک نیم وزن تسلی الطیب شربت و درم **جویره طایل** تا نور سرد
جکم در جارم سکر رابع اجرام حاره مخدر مرفف کدرم کشنده بود مصلح قوی کرد
برو عن بادام و شیر تازه بدل ح لجاج **حبه** کل جویره طایل که در الغاظطو العا
حرارت غری فایده دارد ما نوره حبه که در سیه حرکت نماید و سنده تقدیر خود

در اول

تربت شرب تقدیر و دست طبع **جور القوی** و جور الکوی نندی میسر کرم و حنک
در دو مضمون طبع سبیل مایع و مواضع مایع بارد و غصا مگر مصلح اصل الوم
ما صبح با بوره از منی با خردل و سرد و بعضی خرابی **جور السرد** و نم در خنک سرد است
بجول اسبی کرم در اول و حرکت هم و گوید در حرکت صفا مایع قوی تریدل و
اعصاب مصلح روغن بادام و بنه روی تازه بود بدل لؤلئیس نسیج نیمه سرد است
با اهل و لؤلئیس محار من نسیج لورن آن پوست انار نیم وزن آن خردوت و گوید
بدل کرم مایع شرب بخورم نام مفعال **جور خنک** و جور کندم لعم صم در او مصلح لفظ
فارس کرم و حرکت اول سوم و گوید کرم تر موی ماه سپهر مصلح فایح خورم کل
خورون مضر شامه مورث سده مصلح سکوی موری شرب هم مفعال مادام **جور خنک**
و آن در زمان قدم نهاده بنه را و مصلح بزرگ انیس سرج و بی که زود بعضی کرم و حنک
در بعضی سرد و زود بعضی کرم القوی مایل حرارت و چون در جوهر آن رطوبت فصل است
مایه بر او در مصلح ماسک کندار باد و طبعی مایع را عالی از حرارت و بنه بر او وقت
مصلح فصل و وسط بهار است و اوایل حریف در کرم ما و سرد مایه استعمال نماید که در محقق

رطوبات غیره محل حصول مطف لول و عرق معنی خون معوقها حرارته غیره بر سر
در عین بدن هوا اعضا در کف و معده مانع علی الک و فروغ خنده سوداوی
منوم ممکن و در انام استعمال این از نحو صاب و لبنیاب و نمک بر سر فرود است
بدل این برود بعضی سح کاکج و نرو اول سد اسکند و زرد چنبره و بعضی سرب جوی
و زرد آقم بدل این در مرض الک و قروح خنده غیر مغزی و طرفی خود آمدن جوی که
معمول خانه خود تبیان و جهت که چوب جمبی را ورق و ورق کرده بر سر سده
مشغال ازین ورقها گرفته در یک نیم انار سرسبز کرده تمام روز بکندارد و لصب
در دیک نقره با کلی سرپوس یا اراد کنیم محکم مانند تا بخار بر نماند پس با آب گرم
نام انار آب یا صاب کرده نقل آن بکندارد و آب و آنرا با و میسر کند و بیکر در
امسحه حکرم بطریق فیه خورد و وقت صبح و باقی آب بجمعه در مات امسحه و وقت در
معدده از طعام بوسسد و در جمعه در حوت صبی علی در عنق در آب کرده نصف
سبب با نقل بد کور یا آن نیمه قلم بد کور بارک بخورند و بکند و بوسسد و در آب نقل
سبب بود و در مانند و باقی نقل را بکندارد و بعد از روز بکندارد و آب صبی

آب

معدده

نموده باشد تا صفحش رسد و عصب صفحش خوب چینی تا نقل بد کرد در
انار آب میخورد شده باشد و بد سوز خوردن باشد ناشی و دور و بعد از آن
بر کف صفح از خوب چینی کم نموده باشد و کلمه خوب چینی تا بخله در صفح
آب خوب میخورد چون آب انار آب باشد صفا که چه آب را در طعام و بخورد کرده است صفح
خامد و وزن این را نامد و توله بر ساد آب او را بقدر ضرورت اخصا نموده
و در انار خوردن خوب چینی غذا کم نموده خورد بهر باشد و روغن بقدر معاد و
خورد از آن هم ترکاریها و حموضات اخصا ضروریست و از فواکه مادام و بسته
همه با نباتات و انار مسک و تا خوردن چون چینی حمام و جماع خوب است و
بدرستی روز بخار کرد با سطلی که یک کرسی بلند سازند و در میان و سوراخ کنند
بقدر روپه و گرد آن از پارچه معلق سازند و در زیر آن دیک خوب چینی که از بند
و سردیک و انار سوز خوردن کرسی بسته یک رضای بر خورد کند تا که عرق جاری شود
سردیک بیرون آید و بدن را از تنوا محفوظ دارند و در انار سوز عرق از صفح
خوب چینی سوزید تا عرق آمدن بدو کند و بعد از آن روغن میگردانند و

رود که عین گویند در آن بوی بوی و کوی این در وقت پهل سوار شوند و بوی
بجای فطرتی که مضائقه ندارد و در وقت بر وجه بجا در آن روح نماید و کوی
بر همه بگذارد و چهار را خوش طبع و خورم دارند و خدا کباب راج و تهم و کوی
کویت حیوان و نان خمیری و اگر عادت بمکرات باشد سوار سوار معاد
بعل آرد **جواس** لعجم و واو و الف و سن مهند و الف بکری
دافع صفرا و خوش خون و در در است و در مراح سرد است و در اول
جواس با شیر کینده دافع سمیات و رام خون است کینده با شیر و
برای نفست صحت بعل آورده و بیج جواس بقدر و ما در قدر است
برای مرض زنده نماید و اگر جواس بخورد و بطری آن زن مرض را در آن
دافع بوی خوشی و باد است و اگر جواس بخورد و یا آب آن روی را بوی
مهد است و این را بعلی حاج گویند **جولای** لعجم حار و سکون دانه
العائین باشد که دافع قبض منهنی است و دافع بر سودج جولا بامده باشد
و شیر با شند خورد دافع حکه فرج و دفع استخاضه نماید و اگر جوی جولا

ان

آن سوخته خاکسوز نموده باب بر حسب طلایه نماید و ساعتی را همان نسبت است گرم
 یونگ در سه مرتبه دفع علف می شود **جوی** بجم و سکون و او و کس را به سکون مای
 کحالی و سهو بجای جوی است کلی است که چک خوش شود و در وقت سفید و زرد
 سرد دفع درد سر بوندن کل اوانع بد و چشم و طبع رک و بی نافع سگ شانه
 و نفعه کردن از برگ آن نافع قلع **جوار** بجم و دفع و او و الف را مصلحه
 بهرین وی سفید و در سرد و حرکت فایض را و اگر طبعی از نفع مصلح کلقند
 و در کسل مریا و عذایت کم دارد و کد اقسام دوم آن را کلی جوار کوسه در جوار
 در کس و ادرت او نقل و کلی بجم کاف فارسی و سد لام و همد بجم مای
 سوده و کما مای و مای تو فایندی که از آن دانه بر آورده باشد سوده خاکسوز
 سوده کوف نقد رکهد است خورد برای سرد کردن حصص خون را بر سر حرکت
 و کلی بجم سینه سینه بصارت مضمون دادن العور فایده میکند **جوانک**
 بجم هم و جوار و جوار و مای سکون کاف اسم بدست شود و نفع مصلح
 بدست در طبع سرد و دفع کوراک قاطع در و رینی با سوجه از برگ و تراو

ر

۶

میکنند در آب شیره بوشند دانه گرمی صفراست برک و لعانست دارد و هم او را
پنجاه ریان کای آسند منفر و شند **جواکها** لعج هم و او و الف و فح کا و دها و با
والف و اء مملکه گرم و حرک و ملین و مسهلی محل صلابت طحال دانه ماد و علم و استغنا
و در و سک و مدر و اول دانه سگ شانه و لفظ اول و دانه سوراک خصوص کج است
چوبیات دوا بدست مسهور در علاج گرم و حرک و اکثر ای تعویض
و بعضی روح سمیت مستعمل **چوخ** لعج هم فارسی و سکون و او و لون و هم
دوق بود خرد و برک گرم قایلض مسهلی دانه در سپرز و کم و کم او در صفا
دارد **چوکب** لعج هم فارسی سکون و او و کاف و اء بدست و آن عصاره است
سیاه بسیار ترش سرد و حرک منتهی و هم نفوی معده دانه صفرا و منفر غضب
مصلحت تبدیل محاصرتی شرب مندرم تا درم **چوبیری** لعج هم و هم و با
و سکون را و همه و کرمای موحده و سکون مای بخا و کرم را و همه و لعج هم فارسی نانی
و سکون مای بخا نانی رشم نهال کنار صحرای است سرد و حرک و دانه صفرا
معده حار قایلض و خون او حرک کرده کوه خمره نفوس زنده و خون گوید که

در این
را

و سکون را در مصلحت و فتح هم فارسی و سکون نون قاصص تفتح و اگر بوسه خست
و سحر ای حوش داده مصممه تا بعد احکام دندان مانند ذناب در دواست و مقصد
تفاح و خون آمدن از دندان بار دارد و اگر کنار سحر ای را بنورند تا که آن باب
تظلم سازند دافع مهر است و بستره صاف دارد **چودر** لعم هم فارسی و تخارها
و سکون و فتح دال و سکون را در مصلحت همی از عمل که بر یک بن باشد و مالکی
دافع اقام بر **چهره کاکولی** مکر هم فارسی و تخارها و سکون مای سحر در مصلحت
و کاف مضبوطه و الف و هم کاف و سکون و او و کلام و سکون مای سحر در دوا
تخلیست سرد متوی ماه دافع صفرا و سوپس معده و خشکی دهان و کس و تر دافع
دافع دال و رافع جسم لول **جول** تر لعم هم و تخارها و او و محمول و لام و فتح
مای فارسی و تا روقا میسد و سکون را در مصلحت همی از بستره سرد متوی دل
دافع صفرا مغز خون **جیایب** لعم هم و مای سحر و الف و هم با بر فارسی و
سکون و مای فارسی تا نام کلی که از کرم او تسبیح سازند تا لعل که متوی بر رویه
تصدوی و استکننده آن **جوک** مکر هم فارسی و سکون مای سحر و فتح و او

و کون کاف سرد است مویز باه و از آن سده منی و طعم و دافع و صند او بر سینه
 و لاغری بدن و در آن **چینیک** مگر هم فارسی سکون بای سحر و لون و کاف
 فارسی اسم در خند است گرم و مایل و میور و ف دو جالب اسهال **چیتوز** مگر
 هم و سکون با سحر و ف و او و تخم لون و کرمهای سحر و ف و او و سحر لون و کرم
 سرد است و برت مقوی اعصاب و از اسهال قوت با صره و قابض کم دافع
 و حرارت نیز بای کند و اصل نندک او را در اول زمستان که می آید بر در
 مقوی باه و صاف کنند و از **چیتوز** دوا است سرد و حرکت آن تخم سحر
 بقدر در بند و بندی و بر طرف او کوبند و طلا کردن می دافع صند است
حرف الهی ه هاشا قسی از بوده کوبی است گرم و حرکت و کوبند در دوم سحر
 قوی مدبول و حصن و عن و سحر مخرج صند سده منی سده منقطع سهیل
 مقوی صده و کرده محل خون چاند بر ما و سموم بارد حوا و بینانی مضر است کرده
 مصلح بود به با طفا سحر بدل یک نیم وزن صند و در اسهال نیم وزن است
 سرب دو در دم و کوبند او و مقال با سحر **حب السبل و حب العجب**

دافع
 مد نفاتی و سکون

مد نفاتی

بندی و جای گرم و خشک در هم و کوسه در سوم و صاحب کله المومنین گرم بنویسند
بفاسه غلطت و از عدم نجفهاست بنویسند و در انچه رنگ و حرمت لیل سبزه
و شفت کل مساله سهل احتیاط غلط و مخرج در هم گرم معشده و حکم و سپهر
باص برهن و اتق و و حج معاصی مضعف قلب مغزت عثمان مفر حکم مصلح بر و غل
با دام جرب کرده و با پوست بلند و کلر ج امین بن در سه سال نیم وزن ان حکم
و وزن حرار منی سرش بخورم تا درم و در مطوح تا چهار درم و در کمال است
و کرب التل بیان یا سفال آری غسان غنی آری **جرب الزم** بهم را و میگوید
صاحب تویم اللیدان در دووم گرم و در اول سرد و لول صاحب مناج گرم و خشک
حکما ه مسمن موی حکم نافع اعراض بود اوی و خوش سید و حال مولده مفر
صلی مصلح مع لعل بر معده مصلح تبدیل سفال ناحیه اطهر است در درم تا
سفال و کوسه نذل سخاس نا حاصل **جرب التمه** مکره من مکره و کون هم و فتح کون
و با بر بندگی جروجی در دووم گرم و در اول تر کنیز العذرا متوی یا مسمن مولدنی
در هم مفر من مصلح قدما سخن بدل جرب محلت نامهور لبه و کجاست

حب القفل بکسر و وقاف و سکون رد و لام دو قسم یکی مقدار لوی باشد
خوشبود دیگر مقدار کلان از کم محکم بر کس ماهه و این را بر زمان بندی چندی
چرخ کوشن نامند گرم و تر در دوم و گوید حک مضر به ادمان وی بورت
مصدع لادع معده مصدع قندها عمل نایم که و روغن بدل بودری سفید داغ آن
محریم خارزه یا نم و درین اهل و گویند بدل معاف با حب الصنوبر شربت دوم

در فلفل

حب القفل بکسر و حرکت در دوم و زرد لعی سرد و در دوم
و تر در اول معصه طین طبع در بول و جمیع معج سده مضر سر محقق
مضر به مصدع عمل شربت دوم بایست **حب البابون** دانه است مثلث مانند
پسته و صاحب الفاظ اللدویه از عدم هکس تخم کجین نوسه گرم و حرک در دوم
و گویند در سوم و زرد لعی تر در اول معج سده حکر و صبر در سهیل علم خام و
بول اسجی مضر کرده و معده و مصدع را ریا نه با اسنون یا مصدع بدل قول
سغور بد و کس و کس و کس و گویند بدل او قوه و نم وزن و در اول و در
آن بسیار شربت دو دام **حب الخضر** گرم و حرک در سوم و گویند ناره و

گرم و در دوم

گرم و حرکت در دم معنوی باه مدلول و حصص خون او کبریت که منقطع است
 بنسبت کرده و معده محلل ریح مسکن کرده مانع سرفه و اسهال و اسهال معده شود
 جوهر بن منفرجه و درین دیر نصیب سکون و رولب فوکه ترش لؤلؤل صاحب
 صفا کمر او لؤلؤل صاحب نفوس الامیدان خمره معطل متعجب یا ریه یا مجوز
 یا شهودن بادام شربت دو درم **حب الخلب** مکره و مکره مای معده و فتح لام و
 سکون بار موحده گرم و حرکت در دم معنوی باه مدلول و حصص معده جگر و سرفه
 و مکن او جاب باطنی صفات محرر اقسام گرم طین صلابات که از صدمه و حره
 باشد محرر رطوبات سست و شش متفرج معنوی جوهر بن که در دپشت و کمر و فوج متفر
 و مانع و احشاد گرم مصلح ریاس رب و کلاب شربت درم یا سحر درم بدل
 معرنا و ام **حب السلاطین** سندی جمل کوه گرم و حرکت در چهار مسهل مع و کوه او
 جاذب رطوبات عام از مفاصل معده و میخه موم است مورت سح امعا
 مصلح سینه تازه و اصلاح او بعد بر کردن که معرآن را و ریب دریا رسته
 در کمر کمال و تازه در آب انداخته بچکان بند مار طوس حرکت کرده در کور پیرند

بار **بیشتر** کا و خوب بند پس سری او دور کرده جو فرض آمد و گندم خام کنار بند و قرض
و مگر بالای تنی دانش نظر افش بند کرده در تور پیوند بر گاه گندم بود بر آمد و از
پاک بوده بکار نبرد و بعضی بعد جو شادان بر کس کا و دور کرده صاف عود بکار روند
و بعضی اصلاح وی چند کنند که مفید عود کسیر دور کرده چهار درم گرم تر او کسیر کلین
در صرد لبه در خم را در گندم مجده در آتش سرج خام پس او آورده صاف کرده بکار
برند و بهر آنست روز که مفید کنند همان روز بر عمل آید و اگر مفید کرده کما گندم در گرم
سیمت بند سر تا دو حبت گویند دو دانگ تا چند گرم گویند سرست تا بدان
عدد و در بخران نصف عدد و با مصلحتی دیگر کم کنند بود با سه مال مفرد و قطع ماحا
مصلحت کثیر او نشد و کلینج و کس در آب لیمون گذاشتن **حب القند**
بدر فحکست **حجر ارمی** و آن با بین سبک و طینت کم حرکت در اول در سه مال
سودا قوی تر از لاجورد و سهیل علم مفرح عالی کرده و شانه و مسهل مغول است
و معنی بخششی پر وی بمخده مصلحت مغول کردن یا نسون و مصلحت **حجر ارمی**
آوردن بدل حجر لاجورد و سبک چند گرم تا مسهل و با انی صفت منقح روح از

بسیاری

آن

ان

دخان آید

دخان بودای است **حج البهرد** بقول جالیوس معتدل و بقول بعضی
و حکم در دوم بدر اول مانع تولد جهات متضد است و سپهر مصلح عمل
و بقول جالیوس حکم کرفس معتدل است مصلح عمل و مصلح مصلح مصلح
بدل **حج التیس** بنب بخدم و مصلح ای حصان شاره آنرا **حج البیب**
بیشتر می سبب باشد سرد در اول و حرکت در دوم مصلح مصلح مصلح مصلح
مصلح الدم و طریقی سبب آنست که در آنست که اندک و در آب سرد
نماند مگر آنرا که بترند بعد از آن سبب در معاجین اندازند **حج اول** و
سکون ثانی و صم دوم و سبب سرج و بجهت سرج آنرا اسپد گویند گرم در سوم
و حکم در دوم محلل ریح و موی ماه مسمن بدر اول و حصن و شمس بود و اولم و القراع
حالی سبب و شمس از طومات مانع تقوس قوی و فایده و قوه بورت صدر و صدای معنی
مصلح در اول و اگر ترس بقول صاحب لغوم اللیدان مصلح بود و در حصی نیز در حصی مصلح
حکم مصلح کبر ایدل فردمانا نام سدا اما لغصاع با دو درن با نخواه معتدل و در دم با و مقال **حج**
بهم حال سادس گرم و حکم در سوم مصلح سبب گرم محلل مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح

باید

فائق جنین مضر کرده و معده مصلح بکرو خمار بدل جدول نرسد چهار درم **حرب** انواع
آن بسیار زیاده و در کمال لطافت و شهور نوع استانی است که اگر کنگر گویند و ضمیع آن را اگر گویند
کم در دوم و حکم در اول و گویند در اول ترست همچو ماه بدر بول جالس طبع مسخر کرده
و نشانه محلل در ناحیه و اضمحلال در معده و در معده و در معده و در معده و در معده و در معده
حک بفارسی خارج کند و مندی گویند و نامند و آن در نوع گویند خرد و کمال
آن را این حکمها گویند و قسم خورد و مستعمل در ادویه که نسبت است طبع او مرکب العنقا
مایل به سردی و در حالی بدر بول مسخر در و نشانه معصبات افزاینده منی مصلح در ادویه
طبع منصف بر مصلح با دام بیان کالج نرسد درم و طریقی بر و درون آن جهان کمال
وی گویند آب بر آورده خارج است حکم جالس در آن آب مذکور خسانده حکم نامند و گویند
چندین نند تا مباح **جهرم** لعج اول و کثر نالت بفارسی خورده نامند و در حکم
در دوم مطبی حرارت خون و صفرا متوی معده و کفر فیض مایع الصفا مصلح
سینه بورت حال مصلح خمره مغفه بول در ناحیه و معص مصلح کلفند بدل آن است
ترش و سحاق همه آلات منی انیسون و عمل گویند بدل در مایع حاصل از تخم

بعضی مژدهای رگوت معتدل در حرارت بود و در حرکت هم آید
 قول است و گویند در اول و صاحب فرمود اللبدان نوسه سرد و حرکت در تمام
 رواج محلی بود حال خون لغت الدم و بواسطه و حیض نافع قروح از معادن و در حرکت
 روشی از او اندم بجلد سپردن کرده مصلح حماما و مصطک با انسون بدل قول ماصدا
 سرخ مساوی یا اقا قبا سرش از بخار هم با مقابل **حله** بجم سدی شستی گرم در دو م و **حک**
 در اول مصلح طین محلی او رام مصلحت اول و حیض معوی ریه معتدل کرده در او
 مصلح سده از طعم معوی ماه و دفع رواج محلی قوی انشین مصلح روعن نسط ما کا و
 سرش از نخس بخار هم بدل هم وی هم کن و گویند اهل طین و طری عمل هم حله است
 جلده را در آب اندازند و تا دو پاس طارند پس آن آب بهرون اندازند و آب
 دیگر که سر خند جلده بود آید و چو ساسد که نصف مانند پس آن لعاب ساسد و
 برند **طقت** که اول و سکون ثانی و کبر تا روه سدی سیک بهرن بدو
 و چون در آب حل کند مثل سیر که در گرم در چهارم و حرکت در هم و گویند و حرکت در هم
 محلی قوی قائل جنین در اول و تحقیق حادث خون نظایر جلده معوی ماه نافع از

دماغی بارد و کله الصوت محج اقسام کرم معج خون لوکسر منفذ دماغ و کله مصلح اندازن
و انیسون مصلح کبر لوی او منفذ دماغ محج و رین مصلح بصر و تلور و دستر صندل
بدل جاو سپر و سنگه **حما** کرم و حک در سوم و کوندر هم مصلح سه کار و سپر کوه
مدر لول و حصص و منوم دافع ریاح منفذ مصلح کف مورت کس و خواب مصلح در کوه
و بقول صاحب قسّم الابدان صندل و کلایط ل آب ان یا و ج یا عود و در فعل و کوه
زیره بعد تربت و در م **حصص** بکراول و م هم شد و کس آن با سسی بخود کوندر
دوم کرم و در اول حرکت تازه وی یعنی سپر در اول تر مصلح سه جالی مدر لول و حصص
سیر و منی مقوی باه و شس سس این مقوی حرارت مغزی مولد خون صالح کرم الحذا
جرم خود نقل مصلح معجون کل بدل لوبیا ماسر مصلح مولد ریاح مصلح جوارس کون با
در محجورین کجین و خوردن آب بعد از ناول خود منفذ **بند** **حماض** سدی ک
چو کاسر در حک در هم مانع قرحه مجاز قاطع اسهال و موی مکر کرده و سپر مصلح در نایه
و قد سیرت در م **منظف** بفتح اول و سکون ثان و فتح طایع و سکون لام سدی لایه
مستعمل در اکثر سحر اوت و زایل مکر و قوت سحر آن کم از یک سال که از منتظر آرد

یا باوت قاصد کسک عطر قی و عشق صفراوی کوه کوه بر نایه مصلح سیرت کرم

سدر اول و حک در دوم ۱۳

باله

باشد و اگر در خصل باشد زایل نمیکند و در کرم در سپهر حکم دوم و گویند کرم در حکم دوم
 سهیل سودا و بلغم غلیظ معوج افورده عروق تسقط چنانچه جاذب خلط از عروق بدن نافع
 امراض دماغی و عصبی و مفصل و ثمرات فرجه معوج فواید مفیده و ذمات خارج مصلح
 کثیره و نقل مفید بدان نجف مصلح آب فواید و تهرین مصلح و بی آنکه کلسا یا ریک سائیده
 ماء العسل و صحرانک نموده با کتراب میدارند که جهم صحرانک از آن موثر است و کرم نواحی معده
 و امعاء و خصل بهرین دو امرت ای تیس عقرت بدل وزن آن بداند و ثلث آن
 حرط باد و وزن حب النبل شربت داکت فایده درم و در سنت که ما در ماست حال
 این منع است **حفظه** قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ**
الْقَسْعِيْرُ مِنَ الْجِنَّةِ حفظه که در اول کرم و معتدل در رطوبت
 و بوی کرم غذا ممنوع بدن بولد کرم کرم مصلح که و یا با و یا بوی کرم یا سرکه **حصار**
 کرم و نه دو مدینه هندی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **سَيِّئٌ مَرِيْحَانُ اَبْلِ**
 مَرِيْحَانُ التَّوْبَى بِاللَّسَدِ حِكْمٌ دَوْمٌ وَ كُوْبِدُ كَرْمٌ دَرَاوِلٌ مَجْمُوْعٌ لَدِيْعٌ وَ مَجْمُوْعٌ بَلُوْشٌ
 فَالْفَضْلُ وَ اَسْمِدٌ لَفُوْعٌ اَوْ شَرُّ مَقَالٌ يَهُدُوْا بِاَقْدَرِكُمْ مَقْدُ حِدَامٌ طَلَا

در جنین

کرم
 کرم
 کرم

نافع اورام که زرد آب از او برآید و مار و عنبر نافع جرب و اگر در امتداد رود و جگر
در کف با صفا نماید در جسم آنکه نمر آید منفر صلی و ریه مصلح کنیز اورب الیوس آب در قطره
و استعمال این از خارج برودت بعد از غلظت آن از داخل محل منور اجزا
باطنی و باقی نماید تر حار **حر العالم** و آن دو صفت صغیر و کبر و در سوم و گویند
در دوم حکم در اول و بعول مسید کا ذرونی معتدل در رطوبت یوس با وقت نشسته
را در مصلح حکم منسب صفرا قابل اقم گرم مکن جدت خون مغوی معده حار مصلح اول
منفر سرد مصلح کل از منی و گوید مصلح با بونه یا سئل الطیب با فودج بدل عصاره کما
یا عنق الثعلب **فالمخای** **جبار** خیار مار سی اخمر و گویند و نوعی از حرمی
در اول گویند معتدل در گرمی و سردی و تخم وی قویتر در عمل از تخم حظمی طبع بر اول
منصف را در مفعله منفر معده و رطب مصلح قند و گوید قند و در چینی بدل تخم حظمی
نیز استعمال **خیمه** هندی خوب کلان در دوم گرم و در اول تر باه از آنکه سیمی
معده و با صفت محلل مواد و تخم وامله و خصه و سزا و برودت جش و ما سزا سیمین
نافع کرکسی آواز و نفک الدم و اخلاط سینه مصلح کثیر تر سرد و معتدل بدل لود

فصل

خبر هم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الطعام لحم الخنزير

بان كونه بهرين ان كونه نكند هم و خبر ما خالد سرح الاخذار به محول است و خبر
سعيد غدار بسردمكن بطي الاخذار است و خبر فطري نبت غمري فصل و خبر هم

بهره نسبت
بهره نسبت
بهره نسبت

سرع الهضم كوالعجب فانه عجن خمير الكونيد **خبر الحديد** الهامسي ريم ابن هبند

كيت كوسد قوی تر از همه جنبها بود كرم و حك در سيم صعب معوي معده قاطع الدم

و سئل بول و لو اسرو مضر سن و صد مصد روغن كاو و مكه لين و بدل خروف طري

مدر كرون ان انت كه حيت الحديد را سخي كرده چهارده روز است در كه انور

كس تند و حركت زياد و روغن بادام پرمان كرده تا جمل آرد و بعضي كهنه نديارند

و بعضي روغن كاو پرمان كند كه مساوي خست الحديد با سديل حمر الحديد بهر طرعل

صعب است و بعضي حيت الحديد را مكر كرم در شراب رحي مروده سائده بكار برند

خبر الرصاص رد و حركت بعض مائع رخص مواد كسهم مورت فواق مصنع كند

بديل الصداج رصاص **خبر الذهب** كرم و حركت نذل ثقل نفرة جواطين

سندوي كچو كو سدر كرم و حركت در نسوم نوز و بعضي كرم و تر در اول خوردن مضر است

و ماخ و معدده و مصلح روغن بادام بیدل در صفا و معوی باه ز تو ستر درم و حد خرطین
که آن را جوهر خرطین گویند و بهسد و ماک پاشنه یا مسد امی نشانی که چون در و پس
بسکند تلخی رنگ نیت در سطحی جوهر و لکلی دفع سازد و دواغ سموم جوهر نیت چون ار
خام سازند و ماخود دارند مار کز در حق ترند و طریق را آورند چه خرطین آنست که نظر
تازه را گویند در دیک مسمی اندازند و آب لیمون بر آن ریزند بر پوست کرده آنست
که حد تمام در سر پوست و گناره دیک متصاعد کرد و بعضی حدی که سید که در وسط خرطین
مکت در سر اندا حد بر روغن کاج و بیدان مانند و باد و در ظل شتر کاکه در آن غسل و کلان
و لیمو نشتر یک بجر درم ایمنه یا سید اوقاض حد حرکت کند و در نیتش انار که از نیت
آنست و معوی به بند که آب سده مس سید مانند نوره بر آید و طریق در آنست که گزیند
و تکرار یک شست در نیم زرد چوب زره کاور یک چهار درم خرطین و غسل یک
بست چهار دام همه را در روغن کاج و برمان کرده اوقاض کرده در طرف کلی خام بند
در کوزه جدا و آرد که سینه بند به بند مثل و آنه از آن سفید خواهد آمد و طریقی یک
عمودن خرطین از کل آنست که بچو این نیت سینه و آب لیمون در خرطین اندازد

از سید

کلان با سینه

همه کل ماندارند و بعضی جو این تاثیر یافته در جراثیم اندازند **خوب** بلغم بهم
آن گرم در اول و خشک در دوم قایلش شود بدن در اول منفرغه محقق
اعضا، مصلح لعاب ببدان و مانند مثل حرولت بنظمی سر است تروی محدود
و از خشک در دوم و گوشت بدل بپوشش فطانت طراوت مصلح **خوب** بنظمی
سرد و حرک در دوم قایلش شود معده فایح خون مولد خلط بد و فصل مصلح
بدن فطانت بدل بلوط یا کلناریا مار و سرت در **خردل** سرد برای گرم و خشک
در جرم با هم محلل رطوبات مایع و معده و سایر اعضا مصلح شده در محل فصل
مصلحات مایع در درجی مصلح امراض دماغی نادره مصلح مایع رطوبت و معال رطوبت
و سرد و گرم مریض باشد و چون خواست که جذبات از خون بدن کنند بطاقت بدن صفا
کامد معطر مصلح معده مایع مصلح روغن بادام و سرکه بول حبس لوم اللیدان
مصلح کلاب و صمدل و کوند کاسنی مثل دو وزن یکم شکر یا با الی و سرت
در دوم و سرد و بعضی در معال **خروج** بعد از خرب سمد و ارند گوشت گرم حرک در هم
و گوشت محلل مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح

کرب

و شمس فایح و امراض بارد و جری معده معظا اسهال موجب مضر است مصلح کبریا
 و مصطکی و فحاح سرکه زنجبیل ماده سرد و فاد زبره و ریاسس بدل معروی ربع
 و زین مغز بادام تلخ گوگرد بوزن آن جلوه و پسته بدل اردعن وی روغن کتان
 یار و عن رب **خرقی** دو قسمت سعد و سایه و بهرین آن سعد است که روغن معده
 و لعاب دانه ساد و در اول زبان را بکند و بعد از آن سحر کند گوگرد و حکم در دوم
 گوگرد سوم سهیل بلغم و صفرا منفی معده مد حصص قابل گرم موصفات مصلح سده فایح
 امراض دماغی بارد و معاصیل و مورث حنظل و سحوقی آورد و مصلح دوع ماده
 و روغن کا و روغن بادام و گوگرد مصطکی سرکه نیم سفال نامتقال بدل جوهر لیبی
 مایه زنجبیل و گوگرد کندنس و نج کبریا وی بدل خرقی سعد رب بنمردم نامتقال
خس سارسی کامو گوگرد سرد و روغن و تر در اول مولد خون رقیق ممکن حدت
 خون و صفرا مصلح سده در لول منوم رادع او رام طین طبع تکم او سرد است و حکم
 و در خواص فرب بخش مفر باه مولد راج مفر حساب ربو مورث لبان و صعب باه
 مصلح بود سه و کرفس و طبله پرور و و زهره سرکه ارکح او تاده و در دم بدل ام الا حوز

خرقی سیه کم و خشک بود مفر کرده و متناق و سحوق و مصلح و روغن کتان
 و طراک لیون و صومر بلغم در کندنس ۱۲

و گوگرد با

و گویند بزنا **حسحاس** تخم حسحاس سعد در دوم سرد و در اول سرد و بقول قهوه
 تر در دوم مخدر منوم مصلح بود در صفا و بی و شیره او یا کرم باغ خوب است و بر فو
 عه جار و نفث الدم و حرقت سینه معوی مگر ضعف کرده و با عمل موی ماه و مداد
 او با قطع ماه مولف نامگنوله مغز مادام و در دوم تخم حسحاس سعد را در اول بوی است
 و بطریق حواس عمل کرده در نوبه منی و رفع مزاج کله مقصد را به شربت تخم ماه
 در دم مضر نه مصلح فیه یا عمل و گوید مضر طبعی و سلیبه و پوست حسحاس بارد و با بس
 و راجع مسدود نافع اسپهال دموی و صفرا و باغ رکن بود با بعضا منط و سکر
 و ادویع و تخم حسحاس سیاه سرد و حرکت در بیوم مخدر و مقدر بر روشن و باغ مصلح
 در ماه به بدل حسحاس سعد و در انکه از کما نوبت شربت در سیاه یا سحر در **حکمه العجله**
 بقول صحت طبع منجی است سعد و بقول صحت منساج و نفوس الابدان شکر است
 و بر سرین و شربین و فربه بود که در اول معوی باه و عصب مولد منی مضر فرموده
 مصلح است ان الحبل با سکر و گوید اوله بدل شفا قبل با بوزیدان با تخم ارکه شربت
 شفا **حکمی** مگر مرکب القوی مایل گسردی و در محل راجع مصلح مایه شیره

در حکمه التعلیب

دافع و لاج و کل او ضعف تر از برکت مضر معده مصلح عصاره درک لعل اسبی
زیره مصلح گویند بیل انیسون بدل چغاری و گویند نملو و سرش درم تا سه **خطاب**
که باز ایابین است کونست او گرم و حرکات بسوم و کاسروی سرد و حرک مضر مصلح
سککن و طریقی کاسروی جهالت که خطا و پرد و ز کرده و در حس و پاک نمود
قدری همک سبک در طرف کلی در تور گرم دارند تا سوجه کرد **خطاب** ماری
س سرد و حرک اول مصلح سده جگر لطیف نافع حضان و تها محو و صغ او و
بقول اسحاق ابوی مضر سرد استیف و اعصاب و مایع نارد مصلح کلاب سرد
بینه درم برک وی مضر کبر مصلح حکر سرش درم بدل مرک ملو حیات
خطاب بلخی سد مکت نرد جالوس سرد و تر و جمع و کور اول مایل حکم
کرده اند محلل لطیف مصلح سده صغ و مایع مسکن صداع حار بلط طبع مملو
دل و ماه و احشای بدل عرق نملو **خل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ماری برکه نامند و مراد از مطلق او سرکه المور است
مرکب القوی مایل به برودت نزع الشقیق در سنده فوت ادویه با عصاره

گرم

فانظر

قاطع مطلق اخلاط غلظت باضم فمک استهنا که ازنده بلغم و سپرد مویحه جاز
 گرم قاطع عطش طلا و اوانح مروج خبیثه حمزه و نمکه و جرب متفرج و دوا حس
 و درم نظایری و خارش بدن و مویحه ای است و گردیدن حیوانات نمکه مویحه باخ و
 اعضا و قوت باه مصحح عمل بدل در بعضی امور شراب و در بعضی امور آب لیمون
 و در سردستان از قند سیاه مبارکند باین وجه که هر که با سحر شروع ماه جسمه
 بحال قلاده امانه سیاه یک نیم من آب عصاره زهره امانت در حم لحم
 اندازند و آن خم را چهارم حصه در زمین دفن نمایند و در بر ختم مدفون گاه باشد تا که
 جوش خرد و کف بردارند تا آخر بر سگال که ماه نهادن آن باشد مگر سرخ که نالد و او
 حج بود و در مانند و در شروع هر ماهه گامک تمار سو و این را امر که فندی گوید
 و اگر مقرر کنند و مافوقی بود بر عرق کدو و نفع نمایند و مقرر از نسبت کرده
 بر لوح النور و قویست و حاد و مستهزی مرکب القوی دافع سپرزوی بود در
 سرکه مقطر گویند و در آب بنکر نرسازند و اگر از سرکه کسار بنویسند **خمر**
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الخمر لیسیر واء لکنها داء خمر و رعبت
 از اینست دوا **خمر** چهار

اعضای

قندی

خمر

حرامت لیکن طب با لارمست که بران معنی مندرک نماید و در کتب مراد
از مطلق ادانگورست اطباء در کتب مفصل خواص این گیاهان نموده اند
علی الاحمال آنکه خرافت بی رمی غلط متوسط حلو و حامض و مر و قاض
و احمر و رو بود و اصف و ابيض و مطوح و مدفون و مبروح و کدر و صاف و
و تخفیف و عین و حدیث و متوسط و علی بد العکس و مستعمل و در ساله است
اکثر رقیق و عینست در لولبت و مصدع و ابيض لطیف آن سرخ السود و
مع سده و برای معده سگ و غلیظ نقل و طعی الهضم و ابيض برای مجربین
و اصف برای مبرودین فایده دارد و عین موافق است اعصار غدار او قاض
سلمان و حامض نرفالض و خاران غیر التحلیل و فم هم آن است که باط
او بر ساند و اصل فم دوم و در حرمت قند سیاه و پوب معکله و بهر آن
که پوب معکله چهارم حصه قند ساد و بعضی سوم حصه ندارد قوی الکرب و
قندی گرم در سوم و خشک در دوم بر قدر که عادیست حرارت او سبک و کبر
حرور دارد و در خارج مجموع سده و النج برین وی الکک لذیذ الطعم بود و خوشبو

کند غلیظ

که طبیعت بهتر سرافندی کل کلاب است که در آن ورق کل نصف وزن بوق
یک الله باشد بفرزان اسود که سینه جاب و غیره او در در خطه که مانع خوار
و تویات مناسب مزاج باشد در خم در عین خوش اندازند و با عوینات خوشه مثل
عق کادی و ماء الیم و غیره مرکب داده باشد و دو ماه به ساختن آن که سینه
و تاره پوشیدن گرمی بر داده میسکند و احراق اعصاب بسیار و در سینه اب قدی
از کوری مزاج انفعولت و بر قدر که باشد خارا و اقوی بود و قوی الکربانه
برای خوردن باید که از کربن آتش است اما در وقت کربن بدرا سوز و
بارد مزاج چهارده آثار و فوائد سراب قدی است که مفید علمی مزاج نفع
مانع اسهال طی و سور القسه و بدبول و معک و مفید م و در کوی سرح کرده
و اگر رس عندک خورد که فی الجمله سرحی آرد و بعد از آن طعام خوردن
سازد همین بدن است و ممنوع است در سینه که طعام خوردن و مداومت این
بهره دارد و بر بیمار مع است و که در فضل تابسان در غن سینه که کوی و کربت
سکر مرغی اعصاب و عواض و سترابم الله حاد را در معده بر نماند بخورد تا دلیل قلیل

و متصل در خوردن شراب حار مراح انار است و بلغمی مراح کناب و ناس مراح بادام
و اگر کوب و نسنده پزند و خود بخوردن آید سمد ساند که در ملک ذکر برای اخراج اعدا باد
ناید که **غایت** شراب لالی است که در سینه صدحا و در کبد کی ای که آنقدر نازک که
بدر و کبد طعام را و این حد در حق مجرور است و حد با بادام که سرور و
در تراب باشد و در حرکت با و کلام تفاوت کند و این حد معین مراح است و حد
آنست که او را نوم غالب باشد و این لعنط البدن و فضل الرصاص و فضل الحکمت
رالالی است و اگر در سینه صدحا و در کبد که حرکات مضطرب شود و در حواس
سراسر کرد و دردی است و هووی با مراض که قابل علاج نباشد و موجب است
و خل قلبت در بصورت و احسب ترک آن و لارم سصد و ترک عدا علیظ
و و احسب خوردن ده ارامسک مار دو سرب رنگته در از لده خمار و تقویت
قلبی معین است و کد ایتر ایله باید دانست که در کتب امر شراب مزه نمود
از نعلک در سینه و سنان شراب فندی را کسی مزه نمکند مگر اصل ترک را بدیم
که نغزده بمون را باناس سارو که سینه الحوضت بود و ذکر الحلاوت نصف

از اتمه

از آن سرده و نصف از شراب قندی در دولت محروم مسکنده که گرمی نماید و این را بر
پوشان سج که مدغم باو فارسی سکون لون و جسم استعمال این در عوالم همان
نویس **فایده** برای لغزش ماه از ثعلب مصری و مصلط رومی و زواحد سکه مایه شده
در هر جرعه شراب دولت بقدر یک در سرخ اندامه موافق معاد وجود و شراب مسکن
با سدف غلظت مسخ و حداب دارا سکوی نوشته که مکن آب حل کرده بر
ناخن دست و باطله سازند و در ناف مالند فوراً هموشخ دور مبارک گوید آب
سج که بجهت کونیند و شنیدن بهوش می آرد و شرب لمون و زیت آینه ترس در
دوق صدل حل کرده برف سرد کرده بوساید عمل آب فاتر و خواب فوراً بخار
در ایل سازد و صدل و کافور بوسیدن رو و هموش می آرد و روغن گل بخل
خمر سرد مالند تا راح بخار نماید و اگر شراب در معده بود باقی اول می خورد
و تدارک خندان لارم بای نویسه و نسبی از شراب بود که در جمعه مبارک
نمونه خندان مصدع مصر ترس استیات بدام و کونیند اگر چهار روز مان
در شراب خندان سرد و از آن شراب کس را دهند و بمن شراب کرده و **نویس** مند

یکدیگر گویند بپرسن وی سخن زکایت بطوریکم که به بندگرم و حرک در دوزم گویند
در سوم معوی ماه و معده و خشا و بواسطه و کاسه در باج مانع برودت کلیه و در کرم
و حار بول منطف کند دافع قوی رخی و خشا حار مض مرفق مصلح مصلح
و کس بدل زوفه با و نقل سرتشت دو درم و گویند بدلی دار چینی مالک به **فوخ**
بعج سارسی شغالو گویند سرد در اول و سرد دوم ملین سکن بسکی و غلبان جو
و صفرا مولد بلغم سریع الهفا و در معده کوه باه محرو برین مضر مورت حیات
مصلح رخیل مر با معسل بدل بسم **خار شنبه** سدا ملتا سس سد و کرایه و کرا و
نامید سرتشت وی آنکه یکم کمال برود که به سدا و تاره که کمال برود که سدا و تاره
بول الدم ش و معزوی استعمال از قلم سرون آرند بقول جامع معتدل در بر آرد
و برودت و گویند کرم در اول و سرد دوم ملین و باد و میسه سدا و خطی سدا
آن ممکن جد خون معی محبت سهیل رقیق توانی زمان حامله لطی العمل مفسده حکم
مانع تپهای حاد و مفرغده مورت غشایان مصلح مصطکی و روغن بادام مصدق جمع
اورام لطلاب و در غرغره ادران مانع خنثی حار و سهال وی و نیم آتوه حادیه

و در اول

دوم با بلاق بدل است ورنه آن مویر و نم ورنه آن تر خند و قدری تر بدست
نیز خرم نامانزده درم و گویند با شغال **فایده** در اکثر طالع لوی **خار**
ماوس است و موجب الفراع مکرر و پس همین است که برورده و سه بر کرده است
مانند طری آنست که معر شمشیر در کلاب خسانند چون نرم بود مانند و از باره
سفت بگذارند و در طرف کلی نوبس کرده حرکت کنند و ذوق آن را در طرف کلی
و جدا کرده در کلهای خوشبو مثل ماسمن درای سبل و موتیا و نسرین و غیره بگذارند
و چون کلهای حرکت کند بار خند نماید تا که از معر جبار شمشیر لوی کلهای ایدین است
فایده و مولف این بزرگ مکرر ساخته بعمل آورده **خیار** سهند و کبریا گویند
سود و تر در دم نفع از خیار در مکن حرارت بدلول حرم وی نفع کل
موی سرد و سردی موم فرج صغرا با در انواع حیوانات حاره مفرانند مصلح
باز خیار در شریک حکم با بچدرم **خیار زه** سندی لگری سرد و تر در دم مکن
حرارت بد مصلح شامه مولد نفع نفع مصلح جوارسات حاره مفرانند مصلح
سکس حکم وی سرد در شت خواص آن بمثل حکم حنارت شربت بچدرم ماده درم

بدل خیار **نوری** یکم اول و کون تا و را جمله فال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکنه
اهل الجنة الخیری کرم و حکم دوم و گویند در اول بود کل وی مادی
مخمس غاید و خیری بر محل مد رطف مصدع مصدع روغن کل و سرکه
انواع است و گویند معنی فقط آرد و تا سرخ است **حرف الهمال هماد**
سفید و بر آن در خنده سکنش مثل سم الفار محله سمیات و اوقات کسده بود
ادویه کف و کلمها کران مستعمل است و طری سحر آن جمان است که اگر در
بر آن گوارند سرخ که فایده و اگر در خان به برزخ زنا نماند سحر **دوار سحر**
نیز وی کانیل سرخ و کراون وزن که سرخی رند و خوشبو و طعم او مانند
علی مانند و اگر پوستن بار کسد بر کج آن بود و نوعی اردو است شمعان است که
تابان و نجاست تلخ و سفید رنگ بوندار و کم در اول و حرکت دوم محل
مخفف رطوبات بنوی شده و اعصاب معین اجزای خنک معده و مایع حرارت
مگر مصلح دو تو مخفف اعصاب مصلح صمغ و کبر ایدل بورن آن سارون و
زراوند هم وزن ذر و ج سرخ هم مادی و درم **دایره خنی کرم** و حرکت در دوم و گویند

شیمعان

در اول کرم

در اول سیوم بدربول و حقیق و مسقط چنین محلل ریح و مواد بارده ^{لطیف}
 مصلح سده بلین مصلح مصلح عفت اخلاط و سموم و حافظ قوت اعصاب
 ریس نافع برایاب و سرفه و استقا و حقیق و حقیق نفعی ماه محقق نظر نافع برای مایع
 امراض عصبی ^{بیمه} سیر مصلح خمره نفع مهم شانه مصلح اسارون مصلح کله حار
 مصلح صندل شرب اردو درم تا سجده دم نوت مسجده ^{بیمه} کبابه با اهل ما
 لذت کونید بدل حویلی است و قره ^{دار طفل} سندی پس کرم و حرکت در کرم
 و کرم در دو مسکن است و محلل مواد بارده مصلح سده حکر ناصح طعام محرک باه
 در اول و حقیق مسقط چنین دافع فی سنی معده در رطوبات لریضه نافع امراض
 و باغی و معاضل و قدام مقام در حقل مصلح سیر مصلح مصلح صندل و کلاب کونید
 مصلح عربی و کونید سیر و سکر بار رسکت ل بوزن آن فنفل مار نخل مازر تمام
 حویلیان شرب سدرم ^{دار طله} بدال مصلح و الف و سکون را در مصلح و فح باه
 و سکون لام و سکون دال مصلح خوب در حش زرد زنگ که آن بله کونید
 در کت کونید نر ما سدر کرم حاکم دافع لیم و صفرا و حویلی خون و یرقان را

بدل

نافع است خصوصاً بعلایکه عبارت از صندل زرد است و پرمیو و اما سوز
و باسک خوردن مسک و دملها و شور نارافایده دید و دواع در کوشش
و مسک مسانه و جالی و مدخل جراحات و قروح **دالو** جهت اسهال و اسهال
دال مصلح و الف و ضم تا ز فو قانی و دوا و محمول و لون و مکرر سدا باطله سبیل
تویب لایق عرضه دما قین مردم کوی مکه انحراف ان زارد و لطیفه ناشی
ندارد و بعد اصلاح اسکه در کربانت در مرض الک خالی از تعصب **دابه**
بدال مصلح و الف و ضم بار مویده و با از کاهی است دافع و تواروی لول
و مسک شانه و دواع هتفه و خون و درد شانه و عظم **داود** لعل دال
مصلح و الف و ضم سمره و سکون و او و کسه دال مصلح تا سکون با رخالی است مشهور
بقدر رویه کلهای سفید و زرد روی می بر آید در مزاج گرم و حرکات وی تومند
نافع امراض دماغی بار و هتفه مسخن دماغ و مصلح دماغ حار و کل وحی
کرده بعد سسینه باش وی سکر سفوف کرده خوردن مسک شانه و کبود
خون داده نبردن نفیست و اگر ار کل وی بدو روغن بابونه روغن

لعل

نافع امراض

نافع امراض نارده است بدینها و کونند ره غن می قام مقام روغن اقحوان است
و حکم و مرکب این بسیار دوست میدارند و بر اکثر امراض بکار می آید **دارم**
بدال مصله و الف و کثرت را و مصله و مسم و مسکون مانی سحر و سبب مصله و الف و الف و الف
ساکن انار کوی است بر تالش و ناصم و سبب مقوی دل دافع صفرا مانع لثام
افزودن مافع خفقان **دارم** بدال مصله و الف و کسر را و مصله و مسم مسکون
بازی و سبب مصله و الف و مصله رسم انار دانه است **دخان** دوده است جمع
دخان محف و تهر در حال و دخان قطران است بس برف بس مسوس بر کندر
و دخان کندر منعمی از ادویه است مافع و جمع و رو یا مصله مفره
گرم و حرکت **دروغ** دو نوع بود فارسی درومی و تهر سر آن روغیت که آنرا
دروغ معوی گویند و سبب بوسه بکشد مصله و قول مسج گرم و حرک در سوم و قول
عسلی در دوم محل رباح که در معده و امعاء و رحم بود مقوی قلب مصله و تریاک سبب
و ناهم طعام سبب خوردن و معده و حرک مافع مانع لثام و مافی مصله و مصله زارمانه
و مصله لثام مافع و کونند و کونند و کونند و کونند و کونند و کونند و کونند و کونند و کونند

آن زینباد فزنت آن قتل سببت درم نادر درم **در درخ** سرد و حرکت
در هم صداد در سکن او رام نافع اما سبب تان و کما می معده معمول کرده در ادویه
بجای تو سبب فعل می آرد و طریق غسل می بدستور غسل تو سبب **در درخ** گرم و حرکت
بود و نافع کلف و غش و فکد با نجا وی دشمن استخوان نماید و طریق احراق
وی چنانست که حرکت نموده در ظرف کلی اند احدی بر پوست کشاید نموده بکفایت
مسطح نموده حرکت سرد و در تنور گذاردند تا کل بجه کرد و آرد **در درخ** نافع اول
و ثانی و سگون هم و فتح نون و حقایق کما می کرم دوا باشد هر سر آن از می بود
که آن را بر کی خوانند و در طعم تلخ بود و از ترا سبب سرد کند کرم و حرکت در سوم و گوید
در دوم و گوید حرکت در اول قاطع بلغم معده سده مدر فضا محراب کرم که حرکت
سهل اخلاط فاسد محمل رباح منفر اعصاب معده و مصلح معده بر مصلح کرم
مشرب ریاس و گوید مشرب اترج بدل در قتل دود در کما می و در غسل دیگر است
یا فسدین **در معمول** لفظ سبب معنی ده دوا **دغلی** که اول و سگون ثانی و
که لام و سگون با در نجا لهارسی در زهره سبب کینه نامند آن سرح و معده بود

در درخ

از سوسوم کم و حکمت محض و محقق و حکم او هم جمع بهایم زماده از خدمت
قابل آن را اسعمال او چیز از خارج بدست مایع و جمع از کوه و ظهر
صفا و عصاره و قش مایع حکم و جوب و اگر از حکم بر رس فرود نمایند
به ادا نمیشد منصل عمل بدین در حکم نوزن حله و نیم بر یک سنگ
سبب است بخ او در اطلیه مقوی باه سعل است **دلب** بعیم اول و کون ثان
درخت جبار است سرد در اول نمود و ورق او صحر کواکس و او در مصلح نیر تاره و
بقول حکم بقوم اللادن مصلح خود یا قوه به در حسی **دماغ** موعوب سرد و تر و
مقوی دماغ و باه و مولدنی و بلغم مسمن مرطب امضا کرده و خون سرخ و سرد و غلیظ
از جمله میوه و مغزی مسقط استهما مصلح با زیر خار و در حیوان که باشد مزاج آن در سخن
دماغ آن اجود است و جملی از حیوانات دماغ آن افضل از غیر او را و مظهر
افضل از چهار پاه است و در چهار پاه دماغ حمل افضل است و نه پس از مظهر
مغز مرغان گوشت **دم** **الاحمیر** یا رسی خون مساویان و پهنندی رنگ برت مانند

خلط

سر در رسوم و حرکت در هم قابض قاطع خون از جمع اعضاء نسبت کم راجع
نافع سج و زخمیه و اسهال دموی و صفراوی و متوی معده و کرم منرس و کلبه
مصلح کرم منظر طحال و قویج مصلح بدل کابو با سادج و کوندا قیا سرس سردم
تا مشال **دندان** لعج دال مهند و سکون نون و معج دال نانی و سکون نون و الف
و نون مفتوحه و جفا و های ساکن تمام از یک کرم بر کس نشانه بر کس را پوست
او بردارند او است بملودارد و در بر ملود او یکدانه و چون کحه بود خود خود زنده و آن
ببرون آید و رنگ همدانک مایل بغری کرم و حرکت در هم و در اسهال بی حرکت
سهل بلغم تلخ و در سهیل اطفال داخل میکنند مصلح صمغ عربی بدل جند دوج
دمی و آن را داسی سر کوبید کرم و حرکت در اسهال بلغم تلخ مثل حار چسبند اکثر
جوش داده بعمل می آید نافع اوجاع مفاصل و جدام و ف و خون است دافع ریاغ
بدل دانون و در اسهال حار سیر و در دیگر علتها از بنیاد **دوج** سرد و در در هم و
بهرس او را نکند تازه باشد و دهنیت عام گرفته پسند نافع معده حار و سکون آن و
معد التهاب حکر با مع سلولین سکن عطش و غلیظ خون و حرکت کبابه و درین مصلح حدت

بمیان

سومات مسمن بدن و دافع کرده مقصد اسهال صغیر و دومی خاصه تا نظر
 و اگر تخم و نمک با دوع نسخه داده حکایت کند و اندکی از آن بخورد دافع غلظت
 مغز و جوهر آب خوردن است مضر معده بارده که ترش منبذ و در آن مصلح
 جوهر شامه و طریق دادن دوع که بد قوت میدهد موافق معمول خندان
 خودت گوکار نصف عدد و دو ماسه دانه اصل در طرف بریان کند و سرد بپزند
 و در آب حل کرده ساعی بکنند تا در ته نشین همان اشک آب صاف یا و آمار آرد
 کند مقصد حمه کرده و پارچه سفید از همان آب سر کرده بالا و حمه که از بند معده نماند
 نماند بماند توی می کشند و ماسه که زنده مکنند زود آرد از بند چو مکه اصل دهم بماند
 دوع صاف کرده مکرر از این تابند و سرد کنند پس در مقدار سهصد و هفتاد ام اردوغ
 قدر بچندام نان مذکور خورده کرده تر بمانند و بعد یک کهری بخوردن و بعد روز
 دوم بمقدار دو دوا از دوع اضافه کرده هم دوا از نان بکنند کم بچین نان نازک است
 شد دوا با دوام برسد گاهی وقت دوم اگر غلظت از این دوع تا پنج مرتبه که مانند
 حکه می کشند دوا در مصالحه نماند و اجابت آن اگر رعایت سه روز اسهال بر سر نظر

مشکل

افترط اینست طبائیر ضعیف عوی بر بیان کثیر القدر نیم مانده در آن حل سازند و جوهر
که است و نوع مصلحی افند بهمان قیاس بقدر و دوام از ذوق سرور کم کرده نان می افروزد
باشند تا صرف نان مابد و از پشتهای در بنج است جو و لب سجد و لب مرمه است
باشند می مانست و اسحق بر بیان **قوله الصابون** یعنی دو و القدر کم می است بر یک
گرم و حرکت دو و در سوم و سهند آن را گرم خوانند مضر نمائند و کد مصلح مصلحی است
شراب صندل و کلاب **دو تو** کم حرر برتری است که سچ او شفاقت نیز بر او تازه
زرد رنگ و گرم در سوم حرکت دو و کم اول مدبول و حصین و سون و مصلح
مغوی معده و باه و باضم بافت تیر بافت با فاع سرفه کننده و فضول سسته و سکه
و در مفاصل و حب القرح و مفض و منقی رحم و اعانت بر حمل کند و مانع کوبید
هوام و دافع عذر و ولادت و سچ اطفال و اسفا و طبی مضعف مصلح مور و باطو
بدن کج کدر یاد و وزنی کج کز سالی بایان خواهد سر در **دو بهر** با لیم دال
معه سکون و اذوق مایه و حده فارسی و سکون مایه و کسر را و معده مایه کج و الف
نام کل سب مسهور در پند سچ رنگ اگر تکام و مسط نماز سکه فالصین و اذوق علم

از نحو

باید در علم

رخ در مراح کرم و اگر رطل این مالیده چند قطره در سی حکا سید دافع شفعه
دو لغم دال محمد سکون و او و فح نون حها و الف و الف کلی است
سندی برک او سر خوشو کرم و حکم در سوم نوسدن او مانع ز کام و فایح
و سبب مانع عثمان مضرع محروین و اکثر گویند وی بپوست مانع می آرد
مصلح روغن کدو بدل ریحان و دافع سمیت زهرت زود و به صحرای در افعال
توی **دو** لغم اول دال محمد و سکون و کسه دال محمد ثانی و حها های و سکون
یابی کمالی گاه سدیست قسم بود قسم اول بزین افعاده سید برک سید و حها
باریک سار و رک کوچک و چون ساج و او را نکند ز طوی سید بر آید مثل سید
با این نام خوانده اند قسم دوم ساجهای و سرج رنگ از زمین بعد کس در سوم
طکان مثل سل بود و تروی ماسد عر که در میان و بسکل مینه بر می آید کلس سید
و آن را میند و دوسمی گویند کس مثل برک تمول و چون مینه نرا بدله کور سز
سید مانع بود و فرام دل را در خواص سید دانسته اند که حرکت گویند سرد و حرکت
با از اند دافع ساج و باد و طعم و حیدام و گرم جسم و محصل است دافع سوزاک مانع از سوز

دو

وطلا کردن آب شکر کرم کعبه بر دهنها و کف دست و در وقت نفس زیرا برود
بست و مانع سملان خون از تر مویض و مسکن عطش و معده و کله و معتدل
در گرمی و سردی و حرکت و اگر بقدر و دردم با مسکه و آن خوش داده باشد
مانع آهمال دمی و حجاب حرکت **دستوره** بجمع دال مهند و تخار با و هم
نار فوفا و سکون و او دله مهند و الف نفا سی جوز مال گویند و مذکورند
و در فوفا و سکون و او دله مهند و الف نفا سی جوز مال گویند و مذکورند
بست تخم عود و اسب در نیش چهار درم سینه مهند و عود و عود و کرم
و عود و کل کل و نزدک ال سد حاصل این در پنج گزیت حتی که گمان اول است
که هیچ سیاه او اگر در خانه نکند از ندامت محبت و اما در سی و اگر کرد و مسوره
و روغن کجد بود آمد که روغن کاجد نیش بدان آلوده بر لو اسه نهند فایده
دارد و کل دهنور سیاه بجز روغن زردا نیش بر زردا خوردن زن و مذکور
عطر است و گویند که دستوره را اسه کم اگر در سم نیش باشد یک قطره در
نوش چکانند و نیک معده بود و اگر نیش خوردیم دهنوره با آب و فلفله

خوب بارک است مده مقدار فعل خرد و صفت است وقت صبح که ماکو که سوره
با دیمان خورد تا معده اجزای می را فایده دارد و اگر مرص من من بود در
بخت و مکر و رتبه کامل میشود و اگر ترشی و مادی بر نهند و برای صداع و
تخم و سوره بقدر مناسب در آج اگر جدر و سوراخ با مده دفع گرداند
و اگر تخم و سوره در سوره خرد کلی انداخته در آن سدر کرده کلکی نموده در روز
که آرد که چمنها از آرد و آن خاک بر کبود است مده بکنند و بعد سه
به آن کلان و چهار سحر لطف آت و سادش از رنگی از نوبت
دفع زره است **دما** من بعج دال مهله و خفا و الف و کرم و سکون
نون در ضعیف خازناک سرد و دفع صفرا و لو سهر و زردی زیک **دبا** و
بعج دال مهله و خفا و الف و صج و او و با و عبوض و او گاهی سالی شش نیز آمده
در ضعیف که کل مستعمل سرد در دوم و حکم در سوم قالم چون او را جوش
در آن سحر خرد معده و لو سهر و افراط حضرت و برای در شش خورد
و مکر بخورد و بعجل اصلاح سکیم است اطفال میکند و اگر سوزند او در عین است

الاصلاح

اینجند بر موضع کوهکی آتش طلا سازند لع و دود و داع کرم کم است اگر زیاده
 از موی و سبب مک قویست لیکن در آن سببی آرد و مصلحت آب ماست **دینج**
 لع اول و سکون تا و مع فون و سکون جسم سنگی است سبب دود و لع و دود و کرمی و کرم
 و مریخی و کرمی ماست و در چهارم کرم و حرکت بقول اسحق است و بقول صاحب العظام
 العظام اللدونه و اختیارات سرد و خشک است الحال او مغوی ماضیه مانع ماضی
 و اگر بر لع و عفت مسیح کند در دساکن گرداند و طوی امحان و چنانست که بر که
 سائیده بر روی آینه گذارند محاک بود اگر آینه زنگ آرد در ترس بود و اگر سبب
 و در کرم امحان وی جهان که چون بر که سائیده بر آینه گذارند سطح این بر یک طلا
 گردد و اگر طلا بر باشد و بر یک مس اگر مسی باشد و ترس نکار اول صنایع ماست
 و شیرین مستعمل در ادویه نجیب **دیشتر** مکره ال فارسی سکون یاب و شفا و مع
 ال فارسی دوم و سکون مس مصلح در شکل مشابه بهی و اول سبب همراه گوشت
 هم بخورد و بی گوشت هم و بهتر از کولر و میدارند داع صفا ماست و بلغم معالج
 در تمام مصلح ابانیر حاره و در عراج سرد است **دیک** مکره ال مصلح و الف و خارا و

در دیو دار

همه کسم درخت و اطلاق بر جوی می کنند و لغزشه اگله و سحر الحرام
نافع امراض دماغی و باد و قطن و بختک و نغذ و کسر مادی و دراد و غیره
که برای اندمال زخم بکار می آید مستعمل بر نفس مصدح صمغ عربی دروغز

بادام سرتش درم و در مراح گرم و حرکت و در مطبوعات و نفعات ادویه
بندی که برای جدام و فساد خون بعمل می آید برستعمل **دیک** بکلول

و سکون ثانی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الذبک اذا صاح اقول
جودس و قح اوارد و بک

اذکر الله افضل دیک آیت که باک نداده باشد و جاح آن که
نداده باشد گوشت آن محفل و دماغ افزاید و روح نفس را قوت دهد و

یا کلین
یا کلین

مخمر نافع فویست و فرغ غذای ناقصان است **حرف الدال**

بعضی طلا معدل مانع حرارت متقوی دل و حرارت و رطوبت غیرت
و مفید خدام و امراض کوداوی و لو کسر و معوی کرده نافع رسمال دومی

مضره مضره غسل و مسک و لعل صمغ لوم الایدان مصدح حب اللس
و شاه بلوط برین کلام و لعلی صمغ منجاک یک قراط و طری حل کردن

یا کلین

جفانت که درق طلا با عمل و ما جمع عید در طرف جسمی با یک قوت تمام حاصل نماند
نمود و طرفی نفعی وی چنان که طلا با آن سرخ نموده در روغن کنجد میآورد و ما سرخ کرده
در سر که باز در اول کار و ما زرد روغ ترش اندازد که نفعی تمام کرد **ذریعت** سید و جوارب
و از اجزا و ترش سر که سید ترش می سیدت و فریه و سرد و حرک فاطح افعال و فساد است
بناجی برود و جفا و سید امکند و فاتی خواص اوق سید در حرف جم در جوارب که در این
در اول راه و آن سنجی طب الراه و بقول فرسی کم و حرکت دوم و بقول ابن
ماسوره در سوم خالی موعده و دل و شا مع سده جگر و سید ز فاطح اطلال و علم ط کسینه
و سس معوی باه محلل مع مایع لفظ اول طبع و مدلول و جنس مضر خوردین مصلح الکسار
مع سون مقل منی مصلح مصطکی با سید که و یوت عامه و تجربه مع سرت شغال تا دو درم بدل بود
او ابر ساد که سید فط سیرین با و **راوند** سیرین می چینی بود و حطاکه بعد از سکنس سر شمر
رنگ آید و در سیدن زرد بود و عوام روید کوی با و بد جسمی قرار داده اند و روید
کوی روید الی و اکت نکار چهار پایان می آید در اول دوم کم و حرک مخصوصت برای
عمل جگر و قوت جگر مایع ورم صلابت و حرک و طحال مع سده معوی اعصاب باطن نفعت

خصات مذکور نافع استواء و در دگرده و نشانه و رحم و درم طحال و حجابات و منصف
در نافع برقان سدی سهیل بعضی نافع قاصد موقوف حاذق حکما و در سهیم با محقق
محل مطلق عالی منفع شده متوی اعصاب باطن منصفات مذکور نافع مطلق منصف
نقل مصدح صمغ عربی صمغ صمغ الطحال ضعفان سرشک و درم بدل در او انصر
و حکم یک و درم کلر و خمس آن سهیل و گوید بدل آن بخورن زراوند **فایده**
فرشی در موبر گفته است که استخراج بان و طلا از نافع آثار جدیدت که کلف و خرفه
باشد و صاحب تریب ای در شرح بوختر نوشته قوله استقر اغا دلالت دارد در آنکه
دوای سهیل است و نما و در آنکه نزدیک من آمد خواص سهیل و حکم از آن در
قرابا دین قادی لوسه که بخورد این عمر که بر سهیل کهن را و ند و حطاکر فتنه
بروشی ظاهر مکرر و گویند قداما بعلمی او ردند برای فیض و متاخرین سهیل
میکنند بر اسهال و بعضی گویند که این را و ند قدیم است چرا که آن فیض مکرر
و این سهیل و طبع بعضی است که این همان است لیکن جھنفت آن منتهی است بحک و صاب
فلکی و حیث است که نسبت فیض حال است و خمس و درم سهیل اگر سهیل کسب با تو انصر

منفع

بماند که در اسهال

اینها را با مسهل استعمال و غصه را که قوی العسل و عصاره وی حسن کرم مذکور
 ناز را که در آب بر آورده میخسارند تا میخسارند و بعضی بگویند حرکت در آب نکرده
 خوشترند تا غلط شود و صاف کرده در آب کشند مگر کرده **را تیناچ** کرم و حرکت در سوم شود
 فرغ شده مصلح مصلح بدل علك الظم نازف شیرین مالک نیم درم و دو غزل وی
 بدستور غزل مومست و در خاصیت محلل و محف و گوشت بر ماند و زخمها با صلاح آرد
را تیناچ فارغ نادمان مدی سولف کرم و کرم در سوم و نفول بقراط کرم در هم و حرکت
 در اول و نفول حبیب جامع کرم در سوم و حرکت در اول و نفول حرکت کرم و حرکت
 در هم و سحر کرم و در قوی بود مولد سیر در اول و حصص معصده جگر و سیر و کرده
 و مانند و سینه معوی معده و با صره و محلل و میرا و سوم حوا و مصلحان و اوج حجاب
 موم مصلح مفرخ و بین مصلح صندل بدل کرم کرم سیرت در هم تا درم
 در اوج وی در مطبوخات نادر و مقال و بادمان مبدیق قوه ادویه سهدت و الصال
 ان با طرا و سیر و **را تیناچ** دواوی سیرت کرم و حرکت کفکله جویری و در مجال
 و زهره قریب **در آب** مشهور مبدیق و عرق مولد صغرا و ملین و در اوج

و از تخم نامنقال

کرم و تر **راج انبر** به راء مهله و الف و هم و مد هم هه و تها و نون و فتح مای موحده و کله
 راء مهله موه به یس در قره شمر و سر و سوت و قالیس کم و ابع صفرا **راج کس**
 به راء مهله معنوه و الف و هم باکن و فتح هم تا و الف کاف با سر و حرکت و ابع
 سکم با داکمه بعد از هم فصله شمر و مد و اشما سا قطاس رو و شمر موارید **راسا**
 به راء مهله و سکون بوا بعه و سوس معجم و فتح نون و سکون الف کرم است مابع بر و در
 و بعم و راسا شمره نوبت کلی انکه بر کله و دوم سج و سوم کما و نوبه اخره شمره است
راج نوبیل به راء مهله و الف و هم و سکون و سکون مای نحا و هم مای موحده
 و سکون و فتح مای فارسی چهار تا و سکون لام اسم لمون شمر است و آن را بر
 گویند که **کوترند راس** بندی مای سری کرم و حرکت سوم مابع نوبه و در و کله و ابع
 دت و باب و اکثر آن ماصدع مصلح معجم **رین** به راء مهله و فتح مای
 فوج و سکون نون و هم هم و سکون داو و مای فوجا و ابع سکون که آن را موحده
 نبر و مع کینه امچه لکری کسر مالد نعهه دور سازد و در او و در حرم مستحق و ابع
 ساخته در وقت صبح در سبی دمنده حساب آن باقی است **رتالو** به راء مهله

و ابع راسا

دما و فانی و الف ضم لام و کون و او با کون است سرد و سرد در هم منجمند
معوی یا معنی او اند صفر و حرارت را مانع آید **دین** یا **لاستند** روکوب و کله بود
رد مکسر رای محله و فتح دال محله بزبان سدر سکوک زبانی گویند و رای محله
الف که پس محله و سکون بای می دهد و اندک در طبع مایل بسبزی سرد و
و معوی اعضا و حافظه دافع صفر از اعراضه معنی فوی در رخس کند **رد راج**
بضم رای محله و فتح دال محله و فتح رای و سکون الف ضم شویست و سنود و لایح
سازد گرم بود گرم معده و طعم و سرفه و بیروت و درد و تبوی برای احوال اطفال
و جگر نافع است **رکبورد** دوی است با سیم الفار گرم و حرکات نوم محله سکون
برای الک بقدر سرج مسعلت مورت صفت قلب و مورت بحر و بورقم و
حرک و دندان بمصلح شرکا و و مکه بدل دار الکنه **رس** بلعظندی معنی فلک
کشته مثل طلا و نقره است که معوی قلب بن اندوس آن که معوی معده اند
و زنج و سکوف و سکور و سیماب کشته را بعل نماید او بود که آخر ضرر دارونه
رصاص معنی سارسی از زنج گویند سیماب را کشته بودت در سوم و اول سدر الکنه

بعمل می آید بدین دلیل مابغ حروف آن و دیگر اقلام نیز مورا معنی و طریقی
 با نوع است و آنچه معمول است بدین جهت که اول قلمی را که از عمده در اول کار و ما را
 بخوبی دیده است مرتبه و شش بار گرم نموده در روغن تلخ مخلوط کرده و سه گرم سخته
 در روغن سرش مخلوط دیده بر عمده جهال تیب و جهال سیل و جهال انبی و
 جهال لیمون برابر کرده و چهل بار گرمه بار یک عمده در تیرتیه تیب و در زمان
 او پتربار و چاکه زبر و بالا جهال باشد و پتربار در میان سبزیس و کف نام از
 یک گره تیره آتش داده بوقت صبح یک بند **رصاص** کوبیده سرد و تر در دوم
 فایز رادع و سوخته وی آبار و طریقی معده وی حسانت که سربک در آن که خسته
 در روغن کچن ایدازند و بار که خسته در سکه و بار در بول کاو و بار در روغن سر
 نام معده عام گردد و **روغن الحام** نوعی از کرکست و آن جلی است تیره رنگ نقد با نیز
 کلان چون مقه کنند یک عدس مقه شود و صد عدس با یک سبزی بود
 طبیعت وی گرم حکم محف فحل در جص صا ح العاط اللوده از عدم مصلح علیه
 نوسه **رطبه** نوع اول و ششم تا و پنج گرمی موحده و ما است گرم و تر در اول

۳۳۰

که در لافون گوید تا بار یک است و اگر اص بندند و بر سخن جرب کرده در طرز است
بر میان سارند تا پنج کرد و در حکم بود خود آورده در و اینست که انی سقا و لاک
رنگینی ریح را و همزه و سکون فن و حقا، کاف فارسی و کسوف و سکون و کون ماری
گرم است و بهی اوج سرفه و نسو النفس است بلع و ریح و قاطع بلع **زوبیا** لیم اول
بعضی بندی آن مانی حکم نرسد و بلول حبس که المونس جوای که کج که
دست و پای ارد و سرح رنگ است تازه وی گرم و تر و قلم و سقا ماه و در هم ملد
خون صناع بر سر سده مصلح کبر که کرد با **راسن** به رای همزه و او و الف
و صحن منفرد و سکون فن نهالی است که او بر ساقهای باریک و بهی او بهی
نویا کل او از نا انقبض و لذت درون سرح باز زد و سقا سقا که او را اگر
ساخته بر او رام منفرد و سارند جذب ما و بقوت خود و بدون آرد دام
فنا و بلع داماسل انحصار و سکی نفس است و با ضم و کم او بعد رانده
مرد و خوردن فاص ریح او و حایه **دوستی** او و بهی است و دیگر

مثل

دوستی لیم اول

ر
روغنی بعم را و صمدیه و سکون و او و کبریا و نون و سکون مایه ای و نون و نون
نافع کرم سکم و اجراض حوره در روغن نیز کرم کاد و روغن است بپزندی **در سیرا**
لقیم را و صمدیه و سکون و او و نون کبریا و سکون یا نون و او و صمدیه یا الف و او
به دلت سمن و فاع با کلمه و اجراض سبز و استقار **در سیرا** و روغن میوه است
نیز کرم سرد و حرکت هم معومه و خشک و صفتها مفرغ قاطع فی و سکون و
عقدان ممکن حدت صمدیه و خون صمدیه و ناه و محقق اعصاب مورث لجه در
به روغن مصدق شراب عود و شبنوم و عمل و بدل جانفان آبرج یا غوره نیز از
آب و ناستی درم **در سیرا** کرم و حرکت هم معومه یا صمدیه معده معده
گردن بدل رو بیان یا نون صمدیه **در سیرا** کرم را و صمدیه و سکون مایه ای و نون
و او و سکون هم رستی است سرد و نواح و نواحی لول و نون اعصاب و نون
جرب کرم سکم و در ملها و جراثیم **در سیرا** کرم را و صمدیه و سکون مایه ای و نون
و کاف و الف گویند اسم بار صمدیه است معطر محل مولد صمدیه **در سیرا**

کذو و طریق احوال او چنانست که آنرا در دیک کلمی دانسته زین بگذرد در تریز
آنست که چون کشته شود و نرون ازند و طریق عمل او بسیار عمل افرا و **زبر** **جد** قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت موی التریز جده فانه لیست لاجس فیله
سر و حرکت در رسوم در افعال مثل زرد حالی مفرح قاطع بذف الدم مانع حدام
سربا مقوی ماضیه تعلق او هر چه ولادت مانع منقطع باه مصلح عمل سربا نادر
بدل زرد **زبده** منکبت کم تر در اول طین مصلح و سمن مصلح شده و مانع حرم فطریه
و سر و حرکت حی معده مصلح آنها مصلح سکر و عمل و قوا بص و عمل سربا زرد
درم ماضیه درم بدل سربا که در طبع حرم او سوجه سده و کوبید بدل و سمن او است
زجاج البکسیت کم در اول و حرکت در هم محرق و محقق طالع و طریق احوال
او چنانست که زجاج را در کوره آهن گران نهاده بدست ماضیه کفایت حاصل کرد در
آب قلی اندازند و بر آورده سخن ماضیه و بعضی زجاج در ظرف نظیر کوزه است در
تکثیر کد کسبه صحیح و آرد و طریق ماضیه زجاج نیست که زجاج سماع و قلی ماضیه در
بوه کد کسبه بر آنست مثل کوه کسبه است که در مسخوف ماضیه است مصلح امن مصلح

اندر اول

که در اول زین در سرب سدر دم تا در دم **زرد چوباد** و محمد بن محمد که در مانند داکه در
 سری کار بجهد پاره کرده بخواسند که طبعی آن دور شود که بگور کوی مانند گرم و حک
 در دم و گوید در دم منصف مقوی دل و معده و دماغ محلل ریاخ توانی روح حیوانی
 و طبعی مقوی ماه در لول و حصص سمن سمن بود احاطی مقوی شده مصدح مصلح
 فوج و گوید سلسل الطیفان و موافق صندل بدل در دوح بزینا در ریاخ علیط یک دم
 وزن در دوح و نصیحتی آن داره اترج و ثلث آن طر حثوق و گوید بدل سطح
 در این در رهاج دو وزن در دوح سرب در دم تا در دم **زرد نرد طویل** سح است
 سطر طایرس سیره مایل سرجی و باطن سرج مایل برود طبعی کرم در سوم و
 بیگانه دوم در لول و حصص تمام سوم حیوانی و با فانی اقام کرم حالی جاد
 محلل معطع ملغم معصومه حصص مایع و کسره و اسره خای عصب معصومه
 مفرک مصلح عمل بدل سطح و در نخل صلا تا آن در باد و نصف از وزن
 سرتا و در مثال بدل ثلث وزن زرد چوباد و در دوح و نصف وزن در نظر
زرد نرد چوباد را در او در نرد کوسه و صاحب اختیارات بندی کور کور

مثل

غلط است حتی بدور و پس گرم و حرکت در هم و گویند در رسوم حرکتی بر اثر طول
احاطه سعی سینه و قصبه به جاذب بر رسوم هوا و نالی سعی معده و دماغ نافع
و سرفه و فواق مضر بر مصلح عمل محقق انحصار مصلح روغن بنفشه لک هم در
زردا و مد طول و لوزن آن زردا و نیم درن و نطفه و لک آن بسکه و گویند
آن در آن با لوزن زردا و مد طول و نصف وزن روغن **زرب** به اول و گویند
نالی و بیخ بون و سکون با موجد مد بر نهی و آن برکت خوشبوی با جرت گرم و
در اثر هم قابض ملطف مفرح قلب و معوی آن و معده و جگر نافع اعراض غصه محمل
ریاح و دفع برودت شانه و عمل لول مضر و درین مصلح کسره جلاب حکوم بدل در
با سله یا کلاه سر سب درم **زرب** بر مال و انقسام زرد و سرخ و سبز و زرد و سفید
بهین آن زردا باشد نامد طول صحتی بر رو و لک و روئی کبریت بد مجموع آن گرم
حرکت در رسوم حرق و دماغ و منجید سموات خصوصاً سفید حالی آثار خون
توان فرود رافع جرب و معده و در سرخ را پیش گویند گرم و حرکت در چهارم
و اصلاح سمیت **آن** تقویت **آزاد** گرم و روغن زرد و شیر نار و دوزنای جرب

و گویند در

گوید در ج متعین خلط است متصل آن بنیده زد و بدل در ج شرح نم وین
 در ج زد است و گوید بدل او کویت و طریقی نمونه در ج همان است که در ج را در
 طرف کلی داسه آن نهاد که حرکت هند را یک تقریباً در برمان نموده سرد کرده
 سخن می آید و نسبت محرم و طریقی حرا و او چنانست که در ج بره زبره کرده در
 مصلح کلک در آید و بر سر آن کوزه بوزاج کرده بر آن کس بخارید تا دو داران کور
 بر آید و فک دو داسه مفقود کرد و سفید نماید در **رغوان** قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الحور العين خلق من **رغوان** ارم و شک در سوم و
 ای جوینتر بدا کرده سردار
 گوید در دم حکم اول مفرغ معوی جو اس و دل و مفرغ و محل و مفرغ و در اول
 معوی ماه منعی کرده و شاه معوم معوی جو بر روح جو و دگر و حی و الامت مع
 و در آن ط مصلح **رغوان** مصلح استهار مصلح امون و کجند بل فط
 باور آن دانه ارج و ربع او بسیل الطیب و سدس او سیله برت محرم نام
 در دم و در قسمت یکی بری و آن زرد است و با سحر و بهر نمک سرد
 حکم اول و گوید در دم فایض مگر **رغوان** صغیر **رغوان** فاطح فی معوی استهار

قول صاحب تقویم اللسان نوز آن در معنی و اوصاف سخن ۱۲
 ۱۲
 ۱۲
 ۱۲

النجف
 ۱۲
 ۱۲

مستخرج من معده مصحح كلفه موت قتل مصحح كلفه مصحح انون يارار ما به سر نول
محتاج ناسه درم و نول صاحب كلفه المومنين ما دوا زده درم بول نول نول **نول**
بصحر اول و سكون فارسه و صم رومی و رطب و ابليس و سرسه و صم بیری و کوی
و جلی و کونیز نول رومی سیال و رقت بیری رقیب نول است و از مطلق او مراد رقت
بیری است گرم و حک بهتر من آن صاف براق و املس مصحح بلن صفا با مانع مانع
و عرق النسا و لغرس و و ح نانو و باد ما سر و مفر به مصحح کنز ابدال جا و سیر و
عکس البطم سر نول م ما دو درم و رقت بیری سباه و سیال ماسد قطران بود در
سبلان سحر خوب است و جلی سبلان در حب صنوبر و چون بر تو و رقت طب
مانند و چون حک بود جوده حک مانند رقیب نول که مده آن گرم و حک در
و کوبد در و درم و در رقت رطب بوی کز ارف نال و و طری را آوردن رومی
رقت نول است که رقت او همانند و پستی بر وی او که از نیک بجا که در آن جمع بود و
افزوده بگرد و خان وی چنان که بد که رقت در جراح او و حده دوده اند هم
مانند و رقت نول در جمع و فعال صلبی اللارث و کونیز مفر بر مصحح نول

از مده

ناسه درم بدل مثل او فرگویند زرع او قطران در و غیره **زقوم** سدی سینه
 و در بعضی توپراکم و حرک در معده کمال مصیبت است تا ره و طریقی بر او زدن سر زقوم
 که زنج وی در نزد درخت سکاچی کرده است قدیمی گفته اند در آن بدارند و صبح بخورند
 تا آورده طریقی نیز آن بدارند که سحر می براند **زرد** قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم تختموا بالزبد فإنه یغنی البقیض **زرد** زرد و صم اول ثانی
 رای فایم کند از زرد سحر سحر فاش کند **زرد**
 رای و معده سرد و کون دال جمله سدی پتا گویند سهر و حرک در شکم معوی دل و جوهر
 روح تریاق زرد سوام فاطح زرد الدم مدر یول معصنه الکمال او معوی نصر
 سقط ماه مصیبت عمل سحر تا سحر دم و طریقی صاف کردن زرد و بطور ابل سحر قبول
 سحر سحر سحر زرد در آب بوزه یا آب فلی جوش کرده که کما بین اس داده
 براند و طریقی عمل او دلت که انرا با ما سانس است سدر در آب امی در کاسه سحر
 سهر زرد که در آب سحر ناز سدر در آب حل کرده و تا کند و در میان طرف سحر
 و آب صاف با سکه می زور مانند و در سیه حرک کرده بخار سحر طریقی سحر او را
 که زرد را سب در سحر در طرف کلک در سحر سحر زرد و بعضی لای آساده

زرد و دم و کون خشک
 در سینه

تأسیح کرده در آب اندازند و مکرر چکانند تا قابل نفیص گردد **زنگار** در آن کوبند
بود معدنی و معنی و بهترین معنی است گرم و حرک در چهارم اگال مسعولند خورنده
گوب فاسد و ناموم در روغن مانع زیاده شدن فروج چشمه و سایر و در ادو
چشم قانع باین وسیله و سلاق و قطره و برای قروح سینه سرد و در مسامه
میقد مفید و معصوم است معنی فروج است و معنی مصدق هر قهای چرب و
لعاب روغن بادام و جلات آب گرم بدل هم وزن اقلیمیا و نیم وزن رنجر
زنجبیل سندی نونته و سندی و سه برابر و رک ططا داد اما نامند و در کورند
و آن سخی است معروف کوم در سوم و حرک هم و کومند اول در آن رنگ
فصلیه متوی معده و حر و حافظ طین طبع معده محلل رباح عسله معده
و اعمار متوی ماه مجفف رطوبات مانع فالج و لقوه و انجبار و مجموع احوال دارد
مفرط خلق مفید عمل بارو عن بادام قابل گرم معده شده زماع مفرح حار مفید و هم
اگافور بدل هار فلفل تا فلفل سفید یا عطر و حبابا هم وزن راس شربت تا در دم
زنجفر نوع اول و سکون بون و معده و فای و در اجمعه در حرف نبر کومند فارسی کوف

دور

دو قسم است معد و مصنوع گرم و خشک در زودم و گویند حرکت در سوم از جمله گرم
 است راجع او را در حاره قلابه بر سر اساج و قاطع مدف الدم برای رویا می کند
 کم زخمها و اکله و تعفن قروح و حکه و منشر خضف و لوجک السیف است بنزل
 اساج ما سر یک است سفید و طریقی صاف کردن سفید است آن را ساسیده
 در سر کاه و یکس صلیب کرده حرکت نموده معیت صبر گرفته و در آب حل کرده کله را بد
 و با سکی آب دور کوه نماید **زمین قند** در سوزن کله بود **زوفاد** گرم تر در سرد
 سوم و گویند در دوم و تر در اول و گویند حرکت اول منصف محل طین مانع او را در
 صلح و محرف مفصل و یکسک اعضاء صفاة اتمر محو و برین مصلح مکرر مصلح
 سکن و روغن گل و سرکه بدل لادن و مغز و کاه و یا کوه سپید برشته خصال
زوفاد گرم حرکت در سوم و گویند در دوم و دفع طعم فحل راجع مانع سرد و در
 و زله قابل گرم مانع در معده و سینه و پهلو و رانو و قوی و قوی سسته جگر معر کند مصلح
 صلح عمومی یا غصبات انا را بر تبدیل بوزن آن بر سبب او است و هم وزن فرغ کوس
 و گویند صحر یا قوی در سینه و در مطبخ ما می خردم **زهر قند** اف م است بعضی سینه

و بعضی مایل بسید و بعضی تبرکی و بهترین می آید که چون که نسبت خاصه بالا
آن سائیده میسوزد فوراً آتشی دور بسیار و مایل به برودت و حرکات بعضی مایل به سردی
معنوی قلیق دفع تعقان عاقط صحت مایل ضرر سوا و مای و بعضی احتلاط مایل به حرکات
سخت تا ملامت و مایل سوزی بر اثر اطفال است **زین** است سبب است سندی پاره
بقول بعضی گرم و حرکات و بقول بعضی سرد و سرد
جهت و در دفع آثار جمع و اما کماله و بعضی فروغ سائیده و در دل مفید و در
کسب است که در بعضی او به عمل آید و بعضی که سبب است در حیات و آب نموده است که
رنگ خوب مانند که مضمی خود و اگر سبب است برای عمل آید باید که اگر با سبب است در سبب
ناسبتی و دور بود و در طبعی فکر برای هر کردن سبب است که مگر بد سبب است و اما
هم که در یک سبب است در در آب سبب است ماسد و آب آن که در آب سبب است مایل به
است و سبب است و دور بود و سبب است و در دم بدل رصاص محلول است و در طبعی مایل به
سبب است که سبب است را در که سبب است مایل به سبب است اگر که سبب است سبب است
حسب و حور و سبب است سبب است سبب است و آرف سبب است و اگر کسی خورد سبب است و سبب است

خوردن

ماده

بر همه

ادویه و در هر یک از آنها زخم و طلاز و نافع اوجاع بارده و چون گفته بود از این
 عین ماسد و آن گرم تر از زیت تازه بود و لوب زرع و عن خروغ ماسد محلل ملین
 الکحل منقوی لیسرافع باض و جرب و سلاق و نزول و مسکن الم طلاز و کرب
 نامفشال است و زیت العاق سمن بن مدبول مفسک مفعوی که دندان
 نافع ادر اعرق مفسده مفعوی و عصاره مغول او موافق در اوصاف مواد
 حاره و روغن زیت بر چند کجه خوبتر مکرود و چون مفسال بر آن بر کند و در کله
 روغن بلبلان یا دانه بندل روغن زیت گفته و عن خروغ که مبد روغن زیت طرف
 عمل می جانست که زیت در دو جدار آن آب حاصل و مگهدت آرد جوته دانه
 در پارچه سبزه در یک آنجا آتش نرم جوش میدهد تا روغن ماسد و بعضی صرف در کله
 صد مرتبه زیت زنده بکنند و گوید مصلح زیت عمل است شرف ده درم و گوید مصلح
 صداع است مصلح مکر است **در کله سبزه** در حمی که نندی سال و سالو
 مانند چوبک سرد و خشک در هم طلاز نافع صداع و ادرام حاره و یا با مایه العسل است
 فاره او مخرج گرم مضر مکر مصلح غایب مضر است مفسال تا مفسال و نزد یک امل بند

فیز

محل است **ساق** بکره نوال مهند به آن سرخ و تنه ناب و کمال سر بر نمانند
کم در سوم و حرکت هم بدو بل و حصص و عرف و سبر و صلح حال معده معوی را
و انقباض و حفاظ ارواح و اعلاط و مفرح و معجز و سمن و محلل زجاج امعاء باغ
سیلان آب و تان و بجز که سرک معده باشد و روح الفواد و معوی حواس معده
انقباض مفرجه مصطکی مفره شانه مصداق باب بدل سنبل الطب بالیخ
باطالیه سر زنت مشقال **سار** یا بس مملو و الف کس را مملو و بار موحده و الف
فانی دوا سلبت و قسم بود برود و قسم سرد و تر مولد می معوی باه دافع صفرا جاس و
حصص باغ سه مال که با تب بود **سار** پزنی بسن مهند و الف و لام و فتح با موحده
بازرسی او سکون را و مملو و کس فون و سکون با و کجا مسهور با کون بجمع لام و
و سکون او و فون و او است سکت کرم دافع تب و علفس و روح و بلم و ثقیان
حالی سه مال معوی باه دافع اعضا و باه و اما سن در سار **سالی** بسن مملو
و الف و لام بجمع و سکون یا می کجا در خف کوب که فیل او راه و تب و تر مملو

دافع دامیل و بنور و فساد و صبر و خون و جالس اسهال و حرکات اسهال و اورا
سیکاره بنسیر و **سوان** و آن را ساخ نیز گویند پس مهر و الف و او و
الف هم و تون نام غذا است خوراک یافتن که غذا سرد و حرکات مولد اسهال
و بیست مزاج پیدا میکند مصلح روغن زرد **سای** پس مهر و الف و مار و فساد
سندی و ما و سکون مایه می شود حرکات جالس کم دافع صفرا و این صد لوح
و جمع لوح در خواص می باشد و جالس خون **جیص پستان** سندی سورا که
بقول حاوی سرد و اول و تدر و دوم و بقول جامع معطل در حرارت و سرد
و گویند در اول است طریق بلیس مکن حده صفرا و عطش و فضل الغداء معوی
اصحاب امعاء مانع حرمت او از سرد و حرارت و جملات را سهیل است و مانع
حرقت بول و سبب مضر معده و حرکات مصلح غناب و کلنج سبب استی عدد است
مقال و نزدیک اعلی نذر یک نرم سپیان که آنرا گویند نامند بقدر که بول
بسیار باشد پس سوزناغ سلسل بول **سدا** سدا سون و ساری گویند و
آن سدا و تری و جلی بود بهترین و بی سداست که سبز و تیره بود تروی گرم و حرکات

سار و او

در هم و اول

در دم حرکتی در سووم مفتح و محل اخلط غلیظ نوح نافع فایح و روح معالج
نماید و خدا در بول و حیض غلط جنین مفسده و حکم آن گرم و خشک در سووم محقق
منی فایح باه مضر بعین مصلح اینست که گویند اما در سوومس باه سبب منی لعا باه گویند
صفتش شکر در دم ویدل حکم آن برک آن **سدر** قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
سدر المنها شیخ با نبق و با رسی آنرا که گویند غرض سرد و تر و اکنه سبب سرد
گردد و بخلاف برش قلیل الغداء بطی الهضم دافع صفرا و سبکی مضر مجروح مصلح
کلی تعدد در خارج مصلح سکون و سولوی آن نافع قروح امعاء و اسهال براری
سدر سوکان بعجمین مهله دال و الف و صیمین مهله ثانی و مفتح باه و الف
در کاف فارسی نون نام کل سدیست سرج زبک برکش گنگره دارد در خربس قدردیغ
در مراح سردست دافع خربوف و صفرا و خون و عیشیان و اگر گندام برک او در آب گزده
صبح با بنده نوسند دافع نوراک است و چون لعابیت سار دارد در قولنج **سدر سبز**
بعجمین مهله و مفتح دال مهله و سکون راه مهله و مفتح سبب ثانی و سکون نون سبب
بنی بر کما و طول و کلش بحد و اگر از کل وی روغن سبزند در خواص مثل روغن زیتون

بست و آب برک وی نم کرم در گوش چکانند مکن در او نبت و وی در
کرم است **سرخس** جو بیسیاه و کونیدج است سیاه مایل به خیب پر که کرم حک
دردوم و کونیدج در اول محفط لبع جالی و معصم سقط جنس فرج است
محلل معصم صریه و کرده سح لار منی نیا سه بلوط با سکر بر سرش متقال بدل
هندی سرخون بقول طب قدیم کرم و حک در جادم محلل خار مرناج حرط
عین مصحاح عمل بدل بقول جاوی خردل سفید نرست درم **سرخس مای** ماسک
که از جوف های بینی و آزار زایند بعضی سفید بعضی سیاه کرم و حرکت هم نافع عمل
معدنه مصحاح کلغذ و مصحاح **سرخس** پندی سفید و سردی او کمر از سفید آب
و حکمی او زیاده از آن نمک سموم است و بار و عن جمد و یا تمدن کونیدج درم
نصفه حرک و خوردن کونیدج فاسد و کونیدج است و باز داشتن میدان خون نافع **سرخس**
در صفت سحر بقول طب جوی معتدل در حرارت و برودت حرکت در دم و کونیدج
سرد است و کونیدج کرم وی کرم و حرکت قاطع محلل قاطع خون بدل آن هم درن
آوردن آن از زردت سرخ صریه مصحاح کبر **سرخس** سید کبک او سرد و حک

مصحاح

کبک

در کرم و کونیدج

در سیوم و گویند مخن او را جلا و تلطیف مسر و طلقن طریق حراقن خیار
 که آن را در کوزه کرده کلجی که فیه یک سانه رور در گذارد و پهرین قسم و
 ماده است و علامت کی اکیه چون بوزن بر پست وی زند آید بعد غلط بر آید
 و بعد دور کردن سرو پای از حشا پاک کرده باب و مکاشفه در کوزه نموده
 سانه مصلح طین و سیی با گل محنوم بدل سر طان چک صدق است سرت از
 خاکسار و دانی و کوسد تاسه متقال و از خام و خسته مایع متقال **سرن ماکهی**
 بهمین و سکون را و مهله و فتح خون و سم و الف و کاف و خفازها و سکون مایع
 نوبه ماه افراشد و معوی و دافع خدام و اما سلسله اجنباد و کوسر و بر پود در سانه
 در روی بدن و فاد خون و فاد زهر و مضعف اوار کلو **سریار** دوی
 بدست سرد و حرک مایع نوراک و پر بود و مضعف فاد خون و اسک و در وقت
 خوردن این در سنی و بادی بر سر بند و مایه که مضعف و رگ مثل سبک سائید
 خوردید اگر سریار الوحه تقدیر کفایت بخورد اسحاقه مده و لیکن نامعوت
 خورد **سریل** بهمین مهله و سکون لام در مزاج گرم است دافع امراض کول

تور

۱

و چشم و کلو و ف و درج **سری** که لغج سین مصلحه در از مصلحه کن و ضم نای فارسی
و تحقار تا و بکون و او وقع کاف و الف نهال سیدت تقدیر یک کرد رفع
فرت ستره مانع امراض سپرز و جگر و دمانیل و ثور و سرفه و ف و خون و
حرارت تپ و کوبیدج این سنگین و اگر دو **سری** که با آب است کرده خوردند
دافع مصلحت و بیج این اگر عودت در کمر بند فی الحال بجا یاید **سری** بیج و کسر
و سکون را از مصلحه و ضم سنج بعبوض را از مصلحه الف نیز آمده نام در صحت دافع
و مایسل و ثور و ف و خون جالی بدن و قاتل کرم سگ **سری** که کسر
مصلحه و سکون را از مصلحه و بیج با موصوده فارسی و تحقار لون و وال مصلحه طین کیم است
مغوی باه دافع اما س اعضا و ف و درج **سری** با س مکر سین مصلحه در از مصلحه
و سکون یای نخت و با موصوده و الف و سین مصلحه ثانی طین دافع باد و ملغم و امراض
سگ **سری** که سین مصلحه و را از مصلحه و سکون سین مصلحه مادر صحت مشهور در
بعضی لغول سبک کرم و جگ و قول سرفه و حرکت کل وی سردست مافع و مایسل
و ثور برک او خود دن دافع سبکوری و کد از سیرد برک او در چشم کشیدن و اگر

سنگ

در کرا

برک او را در آب مثل بکند سیده که بقدر دو توله باشد ماد و چهار قفل کوه
نوزد داغ در دو معده کف و بوی درخت او را کزده سیده بر رحم فرو
کردن مفیدست و اگر پوست درخت او جوش داده نباشد بهمت اداری این
مالی صفا دیده بند و در آسکوی مجرب نوشته که پوست درخت ستر
با کج سیاه با سیره ساید نموده طلایه کردن بهر روک مهاسه دور سازد
و بیدن کل وی نافع در دست و در چشم کندن تخم سرس نافع میاضر
مید و تخم سرس حاد است و اگر تخم آن کوفته بخیته باد و حصه عمل در دیک کباب
آرسیده نهاده سرپوش آرد بند کرده در آب باد و هفته در نرس بعد بر او
بر و رنگ کله بخورند از تری و بادی به پسر نیز برای قلع و استیصال باده
نار بر محدود اندوخت لیکن کسر المنفعت نوشته اند و تخم وی متعل و خوب
لوی ماه و مغلط بینی نیز داخل است و اگر از تخم سرس ساید ناس گیرند
مفیدتر است و از پوست و تخم کوفته در آب جوش داده مفیدست کردن نافع ورد
پوست دروغ تخم وی بر برض مالیدن مفید و بهمت رفع قبض لویاسیر تخم نیز

روز اول یک انبه ملغ نمایند هر روز یک عدد و افزاید تا چهل دانه آید بر هر مقدار که
 کند فاع قبض بود سیرت و اگر تخم و گل و پوست هند و پوست سنج نوی هر چهار که
 یکد است ما فاسس بول ماده کا و در روز سه دفع کرده صوف آن بخورند فاع بر ما
سعد بضم اول و سکون تا و ال مملو هندی موته مانند و قسم بود یکی اگر موته
 و آنرا و عطریات بجا بر بند و یها و موته و آنرا در سنجها و بعل آنرا در کم و در اول
 و خشک در دوم و گننه و بی خشک و سیوم مخفف سابع سخن مد بول و جفین
 حصاه نافع سیم عقیق سیر ما و صمد تقوی اعفات و باه محلل و باه او ایند
 فهم تقوی با ضمه نافع بروده کرده و مشابه مفید لعط البول مصرره مصالک است
 مصرطی متعلقه قند و صندل بدل بون سنبل الطیب و نصف آن و ج در ربع آن در
 سرت دم تا مشال **سفرجل** قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلو السفرجل
 فانه یقوی الفواد
 بفارسی آنی و بی گویند شیرین آن معتدل در گرمی و سردی موی دماغ مد بول در
 سرد در اول و خشک در دوم در تقویت ه قویتر از شیرین حافظ جناب در سقا و در

دویم

سهمال

در سهال مانع بخار صعود بدماغ مانع ضعف جگر و سرن او معوی و ملع ال و روح
حیوانی و نفسانی و مانع عثمان و قی سرد و قالیض و مسدود مصدق مرتا کردن بعسل
بدل آن کبری و مغز دانه وی سرد و تر مری معده مصلح سگ در سردی و بر از یانه
و لعاب بهداشت مانع خشک حالی قسره حار یا بس مکن حرارت معده و حمایت
و پوست دانه بدل تخم او نیز قطن ما سرنه بهداشت با متقال **سهمونیا** عصاره
نبات سیر در است و گویند نفع آن عصاره شام و برگ درخت کل آجین است و
بهرین وی انطاکی است که صاف سبک و متخلل در رود مکن باشد و چون در
آب حل کنند زود حل شود و ماسد شیر خرد کرد و در آب سیاه و زرد و سبک بود در برین
گرم و حرک در سبوم و گویند در هم مسهل قابل جنین و گرم معده با نفع در مصلحت و
محل مضر است و معده و جگر و دل مورت کرب و اسکی و عثمان مانع است
مصلح شوی کردن و مثل مصطلکی و عود و کبر او و قوت است و صبر در تحمل
داینون روغن بادام مرده نموده استعمال کردن و این نموده گویند که مرده و این
مانندگی و اینون و محرورین عصاره کل سرخ و بی استعمال نماید و بعضی نموده

بانیف صلایه کرده بکار برند حاجب مصلح و موی کردن نسبت بدل بول مصلح
خروج گویند بدلی او یک هم وزن صر و بلند راز و شرب راز و قراط و گویند راز
شش قراط تا آخرین و گویند مصلح تا دو دانگ و گویند راز دانگ تا ربع مصلح و
طریق موی کردن وی چنانست که آن را در کتله آن استخیم بسته اندرون
نماوه بجز گرفته در صورتش نرم بجز بر آزند و بجز در سیم و در
موی مانند **سقفور** و آن را اول مایی بز گویند و همین می معود بدل مصلح
بهترین وی قسم تر بود و بهترین بخصا او ناف و کمر گاه و دین ساله و گویند بر شانه
بود گرم ترک در اول معوی با همین مضر مخورین مصلح ربوب حامضه بدل آن در
ترکیب خصیه الثعلب و مکی بی در اطعمه از کدرم نادر و درم مصلح مصلح
و محمد در مایه بدل سقفور در جمع افعال دالت و هجاب الفاظ الود
از عدم کفین لوسه که آن رنگ مایی است **سکنج** صبح بنای است بهترین می است
که بخرن و خید و باند زون سرخ باشد و زود در آب حل شود و گرم و حرک و در
سوی بلطف عالی محلل رباح مدر حصن بول مسهل نغم غلط جاذب آن از عمو

بدل موی

بدن و مفصل و قاع کرم و خشن نافع امراض بلغمی در برونشیت و سعال و استسقا
 و مفصل مفصلا کلیه نافع حمیات بلغمی و کوداوی و صرع و فاج و مغص
 و اکتحال او نافع نزول و طلب بصر و مفرج و رین و مشابه مصلح ریش گویند مفرجه
 اینون و مصلح مکرده مصلح کثیر ابدل قته سفید و گویند مقل و صبر و اثن و
 جانیه شرب درم تا منفال **سکر** سکر چارسی سکر گویند کرم تر در اول و گویند در
 دوم بر قدر صاف تر حرارت او کمتر و بر حد که گفته بود حکمی دروغ غالب نمود
 بلین طبع و عالی و رطوبت مولد خون معتدل مسمن نافع اعصاب مغزی
 ارواح و جگر و محلل ریاح امعاء مغزی ماه سریه البقره نفوس بدن نافع شرا
 مغزی اعصاب محرق خون معتدل مسمن مصلح بادام و سر تاز و سرهما و آب
 انارین و بی و کاه و بیدل تر حیدر و گویند مویز حراسی بی شربت درم **سکر العرم**
 بقول طب اعتبارات سکر معالست و بقول ابن سینا شربتی که بر درخت
 شسته سفید کرد و بنده به پاره ماک و سفید او را با سیاه آوزا چغاری گویند و هم
 وی باقی است که اول بجا به شربین و اندک عفو صفت بود بعد تله احسن بود کرم

سکر یک بلغم و زین آن گویند آنرا

و حرکت اول مفعول متعوی بجز کرده و مشانه و مانع فرج نفس و معال متعوی
باصره الحان بدل سکر معال و صاحب سنج کوی که صفت از درج سنج
آید و در موضع کل او حرکت و دو مصدح و مصدح و غیر با دام **سکنه** که سکنه
مهمه و خفا نون و فتح کا و فارسی و خفا را و الف و را بر مهمه ها و موه و سکنه
سه کوه دارد و در تالیفات میروید و نام اوله بند و رسیده او سحر و حرکت او در
معاجین و خوف قوت باه رای عظمت منی و جبر و اطلال نموده می شود و سحر و
سب و اوج و اقام صفرا مولد منی معند نورش اعضا فایض متعوی ماه طویل العنقا
اوانده باه و ملغم مصدح فایض و بکرده که آن را میخورد مقلسد و در نفس قوی
میگرد و سکنه حرکت باک میون سکنه بر قوما، طلا کردن معند کلی است **سلق**
بکر من مهمه فارسی چقدر مرکب متعوی و کونند کم تر در اول می رسد که حرم آن با
و آن کم محلل عین قلیل العدا معصع ملغم متعوی باه لطیف صورت نفع و معض
خود و آبکار میسر که آب بخوره چکن او بعد از منرا صحت بود امصع روغن با
چون **سندی** میگویند بهترین بی سطر و سرخ اندک تنج دی مخصوص باشد کم و خشک

والم

در سیوم و گویند در آردوم مطلق منفتح منحن مقطع منفسد محل معوی اعضا
خرج جن و حصان مدلول و حیض نافع ربو و سعال نافع توله در کام مهر کرد
و امیام مصلح کبر او پستان بدل آن نیم وزن دار حصی سرب تا در درم **سجیت**
مکسین مصلح و مشهور رفح لام و الف و کسر جم و سکون یا رخ و ما فوقه کرم و حک
در آردوم واقع اقسام بزمو و لو سیر نادبی و جدام و استغناء و زردی زکات
و کمی نفس و ف و دلم و خون قابل کرم سک مصلحک مشابه و متخله عمده دوی
بیدیت خصوصیت آن بلیج سین جمله و سکون بای فوقا و آن عبارت از اجزا
لطیف است و برای قرح نوزادک سیرع اللشیرت و مغلط منی در بر آفت ماه
در که نیز داخل و برکت گرفتت او است که در آب حل نموده در ظرف آب
مانند با ما کند اند ما غلط در آن پیدا کرد و در کس مایل به بیفح کرد و در نالد
عقلط شده بر دست در ظرف دیگر آن نرسیده که بسته در آفتاب دارند و از ناصح
باریک پوشیده دارند تا زرد گردد و بخار محفوظ ماند و چون خشک گردد بخار ترند و بطور
صاف آید و در باقی مانند این راست است که در آب حل نموده و این نیز در آب

ساییده و

آتش است و اگر بعد از گذاختن بر آتش عمل نکند نماید و نقل در طرف دوم
گرفته بر آتش خشک نماید آنرا آتشی گویند و این جلد میسود و بخلاف دوم
دست به حاجت که اگر گویستان فراید نرم مانند جوجه میسود و در طریق امتحان
سلاحیت آنست که با قدری آب که بمالند اگر رنگی تغییر یابد اصل و الاقلب است
سلونی و سالویند و دوائی پندست گرم و خشک دافع سهال اطفال اما سنگم
و مملکت بهی مولد چون **سماق** به بند بوم بر باد می تفریک قتری نامند در
دوم سرد و خشک سیوم و گوید سرد در اول و گوید سرد و خشک در هم رابع و گوید
اشاره حاره قابض دافع قوی و غشبان و نفث الدم مافع رختن مواد صفاوی
بعده میجر جگر بار و مصحح مصطفی و انوش مل سرکه و گوید حصرم سرب چدرم **سهم**
مکسر بود و سبب مملکت است گرم سرد در اول گویند در دوم فلیل الغذا سمن بلین صالح
الغذا مولد پسته کرده و محلل او رام مصحح او از خونست طوی مواد گوید ادوی و اخطا
سخت تر بعد قهر می اعضا مورث بخرد صدان مصحح بود او در بعض خوردن
بدان بزرگگان سرب چدرم روغن می گرم تر در دوم بدل روغن بادام سرب تاده در

القول

تیره رنگ اندک سردتر در اول باغ مورس اول و سوزاک رفت می فتوی با
و باغ تولد می و اگر سمندر را سوجه خاکساز آن برنا صور که کند مفید است
ست و باغ مصلح سکر بدل سیر تازه **سمندر** به سبب مصلح و هم در اول مصلح
سند و سکون را مصلح دفع ناهموار با رسی خیارها و سکون لام دو است
زباده از لکه سیاه و چهار پهلوی رنگ چون کبک بود سیاه کرد و اگر با سیر
در بنی چکانند لطمه در سرد و دارد و سوط و اباب الخاصیت باغ در و شقیقه است
سوط برای شقیقه محسن چمن نوشته اند که اگر در و لطف است بود در و باغ
چب همی و مالک که فوراً را این میکند و با جرات خوردن کم کند و با مالک
و اجابین باغ در و سکم و در مزاج گرم و خشک و اگر در عدد و سمندر بهل با چهار عدد
قفل که در رانوحه خاکبر کرده بدارد و نقد رنگ حبه در بان خورد و باغ سرد
ضیق النفس و اکیال آن به بول بر سائده جهت سکوری و در موه و ماض و در
جسم و کندگی بار را باغ و طلا و او باغ محل خار نیز خصوصاً آب تر تها و باغ
عسل طلا بر زکریا و باغ و باغ محل حب و باغ معاصر مؤثر تر است نصف عدد

عقل

ان اول بود

بودن او یک عدد با جنات برای حامله شدن زن انزلی غام دارد و اگر با آب
 ساییده بر سر کسی آرنده فایده دید و اگر سمندر پهل و مرچ و برگ نلگی با آب بر
 ساییده بکاسه کلم دریا ده مجرب برای دفع عجب است **سنبلیله** و قال رسول الله
 صل الله علیه وسلم **عليكم بالسناج فانها شفاء من كل**
داع الا بسام وهو الموت بهترین سناج آنست که مسهوی
 است کرم و حرک در اول دو کوبد در دوم سهیل اخلاط ثلثه سدید الغوص معمول است
 معنی دماغ نافع او طبع مفاصل قابل کرم مصغی دم در بول معجم شده مضر است
 مصلح علیه زرد مورث کرب مصلح ایمن و بخت و چرب کردن بر روغن بادام
 بدل ترید با نافع یا نفع و کوبند نصف او علیه زرد و لورن او ترید و ربع آن
 مع شرب در مطبوخ چهار درم ناممکت درم و از جرم دو درم ناسته درم و
 بقل ابل بند سنا که برک او کلان بود **ضعف العمل** است و آن را بنام الوان
 برد کوبند و برک آنکه خورد بود ایمن بر در کوبند و این بند است سنا کلم
 با بوی سارند که کانی سنا در سنا آب جوشانند و مالند چون باک آنرا

آب بماند صاف نموده بار بچونند چون آب سوخته کرد و چری میخوردانی گرفته
حک نموده در عروق سهله داخل سازند **سنبلیله** بصم او را مطلق او سنبلیله
سیدیت که آن را سنبلیله الطیب گویند نهدی مال هر گرم در اول حک در دوم و
گرم و حک در دوم و گوید حک در سوم نفع معوی فم معده و چکر بار و دماغ
بول و حصص مختلفه رطوبات معده و سینه و قنول و باغی مانع البصا ماده معده
امعا مختلفه فایض مصر کرده مصدق کبر ابدل او خرد و وزن آن و گویند بدل
وی سافح است سر بدم تا مشال **سنبلیله** بصم اول نهدی که نگر است
بر دندان مانده جلا دهد **سندره** بصم اول و کون با صم سبب گرم و حک در دوم
و گویند حک در سوم مدر بول حالب تدف الدم فایض مختلفه رطوبات قابل کون
مصدق صم عود با او دیدان بدل کب یا نصف وزن که نای سبب سرد مزاج
و طری روحی او است که آن را سنده بار و سخن گمان با در عرصه دو غصه
بجو آم آرنده باید که نوی آن جمله تشد که سقط جنین و فرس سبب سرد
که کبریا است که در بوجن روی نوی تا خوش آید و اگر مایوی مصدق **سندره**

سنبلیله

بندی سیدیم گویند سبک نرم بخند سرد و خشک در دو م برای حرکت دن رخم در مرام
داخل است و تنها بر جراحت بشدن مفید و اکل نافع گوشت محض در طبع با معتده
و اعمار باد و ع کا و نافع سهال و موی عالی جنس و سکنو جهت تا سیر الاغ با ع
و نون نافع لذت دارد باز بر مبره و کل از موی صمغ عربی برای سهال و مو مفید مضر
ناید مصلحت و نافع مثل مهر سرش هم **سن** به پس مصلحت و سگون لون در خص
ست که از پوست او رسام رسد دست و نافع و کلش پس خون جنس و نفاست
در بزم مولد نفع و حسی از سن که آن را پستان گویند تخم او سینه هم راه آورد کم
ناله که خورد نافع دوار است اگر سه درم تخم سن با سجد هم سهند خورد تا دو معده نفع
ست **سنگ** به پس مصلحت و نفع لونه کاف و خفاریه و الف صم تا دو م در دو
مقول و کلام و سگون بای بخامالی است همای بسیار دارد و رنگ کج کل او سفید
و کج گرم و دست ملین موی قوه حافظه و کا و دفاع بر بود و ج و نوراک و
خ در نور ماه و غلط می رسد کوه می شود و این را چوب سنده و بطریق معروف
کوه و سجد رسد رسد و اگر در درم با سجد هم وزن می کند در دست کوه آرد نافع

با خلوت بست در جمیع صفات منفرت کمر دارد و اگر از فاسقها پست و ورزیده
در سرشت و کلاب اند احمد دوستی که کشته همراه طعام با طریقی افروخته خوردند
بهر بود و صبر حیره و دندان مصیبتند با یکدیگر و بوی حاک او سینه تهنیلا بود و دیگر
طریق غمزه مانند از لاله کلف غایت و صفای رنگ شراب سنگینه نافع همچنان
در ص آب ارقا سفید کرده با میوه قند بقوام آرد و آخر کلان فرامید
در بخان بزم اول و کسر اوج آن بهترین می میسریت که شیرین مسهل در حال
در اظطیه مسهل اقسام علم و قاطع آن از معاضل معصومه و جادو خلط طرح
رغم بدن معوی باه منفرد و معده و جگر و مصیبت کثیر او سکر و بخوان بدل بود
بر بود سس آن دشمنی و عسرتان خرق و گویند روح برون است بخا و لطف
مثل از نرق و گویند بدل نوزن بوزیدان سران درم تا متقال و در مطوح درم
بجز درم با کسرخ و زینت صاحب الفاظ اللاد و بیما عدم کهن سکهاره لونه
و طایر است که سکهاره در مزاج سرد است و بخان گرم بهج وجه فاسق نازد **در بخان**
برکت از حرارت ارضه لطیفه و توه محققه قاضیه مدحیض سرشت از حرم نازد و تنقاز

و در بطوح تا دقیقه **سوم** نندی گوه گویند مینه او قصبه طلا و معوی جمالی
در کین و بر که جهت جسم و کلف تا مع کوه بنشیند کبی را چندان گوه گویند
و این بخوردست و دوم را بطنه اکوه گویند و سوم را بکهره اکوه گویند و نصف
کلان میباشد **سورن** لقمه سس مهند و او و فخره را مهند و سکون نون مهند
زمین قدرت و آن سنجی است سکندر و نان خورشید این مذکورم حرکت در سوم تا
ریاح و طعم و در دو کرم و نو اسدری و مهند خون مصدق و مع است و در بخش او اول
الکواب او در سارند واقع خرافت مینود و ضرر بخوره میند و اجار او در
و مسمی و در قسم یک قسم از اندرون عید و از بیرون مایل بسرخ و قسم دوم
و بیرون رود و عید و سرخ اقیوی است **سودیر** بس مهند و سکون او و کوه
مهند و سکون مای کما و کوه را مهند و سکون مای کما مای کوی و ماسدوی کوه
بود کرم باد و در سار و آواز صاف شاید **سورایانج** دوا می باشد کلهای
سرخ بود و در حکم جامع خورشید و مسمی و نو اسیر و جدر و سرخ ماده و در
دفع و خون کرم مفعال بدل ساخته و صندل سرخ با الما صفا **سوی** نندی

بود

بوی جو سرد و وحک در دو دم قابض نایب انار از طوبی معده حرکت کند و قی صغیر او
باز دارد و بولد رباح و بوی کندم معتدل مرطوب نافع و بوی کین را بنندی
کوبد قابض بر صم و بوی کور کرم و حرکت اول قابض در صم معده بوی قند
سپید بندی تلبست سرد و تر ضما کردن بر شانه بدر لول **سپید** نصی
تواند دوار بست سرد و تر معوی بدن دافع صفرا و اگر سیره و صفت روز نقد یک
را مانند سبک مشابه نیز آید و خون آید که اگر خج سپیدی سبده بر
تواند مانند بر سبک مجامعت نماید و زنده گردد **سپید** بوی صم مملو و خفای
با خون و سکون بوی با و کربا موجوده و خفای بای می و دال مملو سبکی نرم
و صم و تیره رنگ سرد و وحک در دو دم و در اکثر همه بندی مستعمل بر اصلاح کم و
ب خون و جوشن و مایل و خارش و سرخ باد اطحال میدیند باینکه بقد رباح
با چهار سرخ **سپیدی** بوی صم مملو و خفای با و کربا و سکون بای می و
کربا و سکون بای می سرد و وحک ترست دافع حرارت برای قتل سمات آید
و بوی سبده بر قصبه نالند و نوبلی زن کنند و زنده گردد و بارنگ کوبه بجه اول ادبی

ساخته بر عروق مدنی میزند از هیچ برآورد **سبزینه** بهج میس میله و کسر و خفا
نون و کون هم دفع نون و کون با درستی است مزی میسرور و آنرا اسکود دی میگویند
گرم و حرکات گرم خالص امراض عین شستی طعام دفع فساد ریح و طعم داماس اعضا
دو امراض میسرور مایع در دستم داو جاع معاضل و این را سه قسم کرده اند و قسم قاضی
و قسم سوم که شرح است طبع این است و باقی در جمیع افعال مساوی کل آن قابض گرم و دفع
ماد و طعم و مولد صفرا و اجازت این مضر است مخصوص اجازت کل این در طلب برک است
این مایع در روح جنبه و منفذ کونه و اگر برک این بجه خورد مایع در دستم طلا و کسر
سهی سیده مایع صداع طعمی و اگر برک سهی و کسر برابر سیده طلا سیده
و در افعال شست مایع مفرح و در درجه و عطش اگر برک سهی مایع برک
برستان صفا مایع برک مایع و اگر سرج او را بر وزن سرف جو شده مایع
دفع کند و پوست سح آب سیده صاف کرده در کوس چکانند جرات بسیار در کوس
آن را دفع نماید و مفعول سهی اگر گرم نموده هر روز دندان در دناک که از میده سازد
نقد بکوله سیده مریح با دوع کا و خورد مایع قرح نوزاک مکن مایع مریح

قند دار

همراه نخوردند مصلح مکمل تربط طریق کفین کشی که در تربط **سیما** لیس
 بفارسی گامی روی نامند گرم حرکت در دوم محل طوطی در اول و جنس معجزه معوی
 معده میگرداند باطن معوی ماه منفرجه و درین مصلح کثیر او انشا را و مضعف حرکات
 زردک است متعال بدل انجان که در نزد سفید **سیمین** مگر کسین حمد و مای محلی
 محمول و تقار و نون و فتح مای موحده و تقار و اولام در خست کل او لعابیت
 دارد سرد و حرکت معوی باه سمن قایل کم دافع و مایل و شور و خدام و فساد
 و صفرا و اولاد را در او قطع قطع قطعه مظهر کرده حرکت نموده معوی صمد سرد و چهار
 درم با سکر کور بد در خلط موی و نفوس نایه تاثیر سرد او را کربل معجون کرده استعمال
 مانند همین فایده دارد و معوی گمشت و بیج او را موصله سینه کونیز و بر قدر که
 نرم باشد در دفع خول **سیم** مگر کسین ممله و مای محمول و کون هم رستی منهور
 کل کو چک بنویسک دارد و کیم او مانند سرد و حرکت و فانی و فاح
 و چون اندک معوی قرار دهند معوی معده هم لوسند اندام صفراوی و فاح
 برگ او نیز در دست و بر تو با مانند فایده دارد **سیمون** مگر کسین ممله و کون

مملکت طلال و مرفی زیاد است

بای کما و ضم بن مبداء و سکون و او و مخصوص او هم آمده در همه است مدی
مهور از در صفا عظیم خویش کار عمارت می آید و گرم در وی غنی افتد و در بند
باید و بعد بعد که شود بر کس خورد و مدور مایل بطول آید که توک در در خارج
گرم است معط حمل دافع خدام و مرض قاتل گرم دافع و ماسیل و بنور و کورک
اوت و خون جالب قی دافع لعم و اگر بر کس سون در آب جوش داده اید آن در
را بویند و همان رنگ بر گرم تبید و رو به سارد و لعم این در اصلاح خون مکرر
مسانده رسیده اهل فریک این بسیار عمر میداند و با وسات لعم مایه حده
بارسی و الف و لولن و او و سینه مصله مفتوحه و الف و الف و فوقانی مانند برای سنگ
بسیار فایده دارد و طری استعمال این که بکنند براده چوب سیوس بقدر نیم دام
بکنند با که از میان کس سرج می بر آید مگر بد و در یک نیم با و آب جوشند تا نصف
باید صاف نموده سر سباده داخل کرده بوشند و همین قدر نام در کتب
سر سباده مگر براده چوب سیوس نیم امان در شش آثار آب در باست ماس
خیاسته صمغ کوهساندر کاه نصف مایه صاف نموده با نصف زطل قدر لعم آید

دست اول همراه جو شانه ماکور خورده باشد و بعد ریح شش روز در نوبت یک سینه
باستند بعد سه مرتبه بکرو را با چهل روز عمل آرند و کربس سبب مرکب است که
سبب استاده در نوبت لوام رسد نورجان مصری و او در قهوه کلی و یک استاده و
نیزه نامه جدا جدا گرفته می داخل نمایند و دو هفته لوام رسد فرو آورده وقت
سپاس داده نوبت با یک استاده نمایند و اگر کفحه خون زنده مطور باشد
چهار نوبه در وقت شامه بر آید و لوام آورده ده نوبه صبح با جو شانه ماکور

مخورانند و در استعمال این کربس نان و قلیه و بولا و خورد و مخصوصا لبنیات
و بقولات اصرار نمایند و در جنس سهل سبب مرکب اجناس زانان باید نمود

سبب

حرف البرس نهمه سبب بیک این بهتر از سایر اجزای مرکب القوی معتدل
در حرارت و بیرون و حرک و دووم و بقول شرح البرس سرد و در اول معده
بیک معوی معده بکول و برار سهیل احلاط صاف کننده خون مانع حیات مرکب
مرد و ضام و حرک او با جناب قریب و حکم معترض مصلح کاسی مصر سبز مصلح
و بدل نصف وزن بسا و دلت پوت بید زرد و سبب لزوم است درم نامحرم

فکرم و درم

زیر خصوص در کلاب چون سینه باشد بوییدن او مفید است مصلح بلوط مرد
و مضر کرده مصلح مرد کوس بدل تخم آن تخم مرو و بدل برک او باد و بخورد سرت تخم
سفال نایب درم **سفال** غله از هر یک گرم و خشک در دوم مولد سودا مصلح رو عذر
و ضا د آن بر فتن گو دو گان معینه **سفال** بلوط نوعی از بلوط است بر در اول و خشک
در دوم محلل مصلح بدل بلوط یا خرفوب یا نیمور یا رو سرب در دوم **سفال** است
سوا گرم در دوم خشک در اول و نزد بعضی سرد و خشک در دوم محلل مصلح بدل اول و مضر
دو سوره تخم او قوی تر از سبب قول ممکن منقض مفسده باضم و منفعت فوان او مصلح
او مصلح فاطم منبتی مضر و درین مصلح آب لبون و گوید غسل و دار صحتی و در نقل
بدل را از بانه سرب یا هفت درم و سرب یک تخم درم **سبزم** مالیم گوید مالک از جمله
سوغات گرم در سوم و خشک در دوم و نفول منهاج با العکس طابن وی گرم و
در چهارم سهیل بلغم و سودا در روات مدر اعطاط از عظمی بدن سرب یک دانق و گوید
بر و دو انگشت چار دانگ مضر معده و جگر و در دوم کسده بود مصلح مکه در خون کاه
و بدل ما در بون و گوید طریق بر آوردن سبزم چنان که آن با بوب بر کرده با

کوه

سرد بود و در آب گرم اندازند و در آفتاب گرم وارد **نشانی** دوای است که حکم
در دوام سهل صفا مایع فایح و لثوه و دار النعلب و امراض مفصل سرت هم درم
مان وی نبات و آب گرم **بوی** بوی شین معج و سکون بای موصوفه و هم بای
وسکون و او اسم کلیت مشهور که لب بود و اکثران سفید بود و گوید زرد و سفید
و مسخ نیز بود در بول و حصص مجروح حمل از پاره او همین عمل کند آمدن او شوی
دماغ محل راح دماغی دروغن او دستور روغن کل با زرد لغاب محل دماغه و قوا
و هم آنرا غده مسموی باه دروغن آن برای درم رحم مالیدن مایع و کد بروح
مفصل و صمغ او که مطبوخ باشد جهت دندان بار دماغ سحر و روغن لب
مصنوعه دماغ **نشانی** بوی شین معج و قوا و الف مع داو و سکون را در مصلحه
اسم نج نبال صحایب خار دار و شتا و رد و سب خورد و کلان و شان کلان
اول آنکه در سنج تمام بسار بود و در قسم دوم سرت دماغ فساد صغائر و حوز
و اماس لخصاء و باه افزاید و شیر زبانه مایه معلط منی دماغ و پسر و سکرینی و
در آفتاب و بقیه حقت منی و انواع بر میون **نشانی** بوی شین معج و کد را در مصلحه و کد

دکان

درای مصلحت و دفع قاف و مخارون و دال مصلحت مستهور در پند سیرین معتدل در گرمی
سروی مقوی باه مولد منی و مقوی دماغ دیر بهم لعل خصوصاً اگر منوی کرده خوردند ^{الغذاء}
تندرست و مصلحت **قدسی** لعل سحر و کسر از مصلحت سکون یا بی مصلحت و دفع قاف
و مخارون و این را سیتا پهل می گویند شربت مشهور در نزد معتدل در حرارت
و برودت (مولد منی مقوی باه و دل دماغ خفقان و کم آوری است دافع قمل و برت و کله
بطلد و اگر مغز کم شده در باره پالیده فسیخ شده و دیگرند دماغ سرخ است و اگر
مغز کم شده و برک گذارد و سوسک شده بقدر دوام سرخ مویها مالد و
بعد از چهار کبری باب حکم گویند در دمانی موی سیاه داس و ایست بخت
لیکن آب او در وقت نشستن بود در چشم که مورت رمدت **تغیر** بسیار سی جو خورند
و کهنه بیکه او بسیار رمدت سرد و حرکات اول و کونند در دم قبل غذا با قوه
جالد و قابضه مصلحت دماغ مولد رباح مورت معصل مصلحت از مصلحت اسون طریق
بر آوردن که با جانف که جو را بوزانند و خاکسرتن در آب مکرده گذارند در نگاه
در دبه تهنه نشیند آب صاف کسوفه در پاتنه بوزانند مصلحت جمع شده مایه حاشیه

توانا در علم

جو اکر مریطہ در حرف الحکم مذکور شد **شفاق** چھتہ میں آن فرید بود و بوزن
 سنگین در سہ ماہند ملکن غیر سہرت بقول جالیوس کم ہر در سوم و بقول
 صاحب طابع در اول و گوید در دوم و گوید نیز در دوم معوی تاہ و امعاء و کمر
 در اول و حصص سخن کردہ و معدہ و کمرنی اور اندقا طبع مہر استہا و سہر مصلح
 من با ماہ شربت یا سحر م بدل در تقویہ ماہ حیض صنوبر و بوزن دان یا چلغوزہ
 یا در حصی یا سحر گذر **شفاق** بسیار سی لاکہ گویند کم و خج در اول و گویند در دوم
 عمل مع علی جادو کمال او نافع عن برزول و ظلم لصر و سو و حد و شامین
 کم او کلام یا سہر و حبس ہو عجب اللہ رب **شکریتقال** و سکر سہماں از آن
 آسیاہ البت ماہند خانہ زینور سہرین طعم معتدل در گرمی و سرد طبع سنگین
 حدہ اسلاط نافع خنوش سہ و سرد و منفی مصلح سکر یا سحر من بدل یا سہرت
 بخدر م **شکر** نعیم و گویند کہ اول غری بود مدور ماہند زرد الوہ کم در سوم و تر در اول
 قابض محل مطف کیوس غلط مصلح و مصلح حساس و سکر منفردہ مصلح عمل سہرت مہم
 کم از کم ماہرم **شکامی** نعیم اول از اضافہ بنا و اور دت گرم خج در سوم و گویند

کرم در اول و حک در دوم لطیف بلغم حمیات مرکب منعی معده و امعاء از حصول
مصلح صمغ عربی سبزک در دوم تا سحر دم بدل با آورد و موجب انقباض اللاد و
عدم کفکس با آوردن **سند کرم** در دوم و تر در اول کثیر الغذا معوی با صره
معوی ماه منقذ حصات طبع با و معال نفاح در **سند کرم** مصلح سر بهما مارده و
اجازت **سند کرم** لطیف طوباتی کجا در کرم در سوم و تر در اول معوی ماه نفاح مع
مصلح کفکس و جموضات و کفکس **سند کرم** تا در دوم **سند کرم** معاری سوم کرم
در اول و کوبید معذل در حرارت و برودت مصلح او در هر مریم تا محلل مع
موافق در چهار مصلح معده مصلح سل سرت تا نیم درم بدل در حرارت قریب و
کل با بریک و طریق سن موم جهان که کد اخذ و صا کرده در آب اندازند و کد
حد کسب تا زمانیکه مزه موم نند **سند کرم** مع سس مع و کس موم و کون بای کجا
نذیب سرد طبع دفع کس کفکس و صدام و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
پندی ملای سرد و تر مین بدل با فانیذ معوی ماه در **سند کرم** مصلح قند بدل کس
طاسری نر کوبید **سند کرم** معاری معده کوبید و بسک سکته و آن نوع کس

در وقت و آن بخون معمول کرده بعمل آید و طری احراس جان
 از آنرا نکل مخلوط بسکس تلفوف کرده در تنور دارند که سوخته نمیدارد و
 در وقت خوردن بارید تنور در تنور نهند و طری غسل می جویند که این را آب
 سینه در کار بر آید آب انداخته حرکت میداد آب با سکی جدا کرده اند که
 در آب آن شک نموده بخار برید **نوکوران** یعنی سه در سوم و شکم چهارم مخمور
 سوم سکر است هم دانک مثل دو وزن بذرا نفع مصلح این فاعل ناسر است
نور نالم سباید است و سینه کله می گویند گرم حرکت در سوم و گویند در دم مختل
 در آل و جنس سینه مصلح اخلاط جا مصلح مصلح حدس باق سوم بارده
 در آن صورت حق سدر مصلح بر که مصلح کرده مصلح که مصلح که مصلح
 ال انون و نصف آن هم ثبت و گویند حب الرطب و سبب ناز و در **سیر**
 سندی و آن بخت ناز با سیاه مانند جد و از بار یک طولانی
 در نهد سبب ناز گرم و حرکت سبب ناز و گوید او مصلح اخلاط سوخته ماده قاشق
 سبب ناز که گویند قائم مقام جد و او بود **سیر** ناز و کون ناز و مصلح ناز

آقای

مهمه از روغن کنجد است گرم تر در دوم مسمن بدن مرطوب مانع و در سوس و در سوس
و خارش بدن مرغی معده معقد دماغ صغیر فرب الاحماله لصفه انبره
مصداق است همچون **سیر خربزه** معتدل در حرارت و برودت و تر و در اول
گرم تر در اول چای طین طبع مسهل اخلاط کوره مغزی طرو معده و خشن مانع
صلی و در چهارم تبها نرسد تا بسبب متقال مولد قرا و معده نصلر و در سوس مانع
و بادیان بدن ترکیب **سیر طویح** بندی جیتا گرم در دوم و گویند در سوم و در
در سوم و گویند در چهارم چای محرق طبع مسهل اخلاط مانع هیچ ماه معده
مضر به مصدق مصطکی و صمغ غزالی بدل در علیل علیل سپرزنج که در یامر چای
و در بخاران زرنیاد و دو وقت سردی نام متقال و بهرین شرح آنست که
و بسا رسد بود و طلا که مانع صلاب طحال و هلی و بر ص صحت **سیر**
و سکون ثانی و فتح یا ضم لام و کون هم سید منمده گویند گرم و سکت دوم حج
منوم مضر او از ضیاد او جادب و منعی مواد و طلا در روغن او منوم مصدق
آن سرد و روغن در یوب حاصه **حرف الصاوه** صای خطای که

از در اول

در بود و گوید که در اول موافق مزاج روح مستهی تا هم محلل سخن بنویسم
 چون ادمان سحر را که در اندام قوی اعضا است نافع طالع و لو است و اول
 در کس و نفس مصفی خون و طبع طول آب مطلق آن در هم نشود و قوی نماید
 در معده رطوبت با دمان و در اینیه و طریق استعمال آن حال است که که ام چنان
 نظای و نصف ام با دمان حط و معتدل میل بود و در اوله را آن که طریق آب
 بوداده مانند صا که بطریقی میوه بوسید و اگر قدر خود از این
 است و بعضی قدری مصطکی و اگر کلات بدست در آمد هر سید و اگر قدر
 طبع و کل با نوره او اندام نافع و طریق رطوبت قدری رخوان تسهل ولادت نماید
 و این است که انار سوسن یا کله قنداق با حلیم سوسن و سوسن و سوسن و سوسن و سوسن
 در ایام او مانند گرم و در دوم و گوید که در اول و در سوم سوسن
 نیم دانه اصغر مصفی مزاج محج اقم گرم معصده مجلل مزاج مضر مکر و معقد
 در آن صورت استعمال در هر مصطکی و اشمن و کیترا و پوب بنده رود
 در آن سوسن تا مشال بدل در کس و هر ام و جراحات و وجعها و حصص و در سوسن

نیوزن او تبرد و قدری ستمو نیان و طریقی غسل وی چنانکه بگردن سسل الطریقه
و خود بیان و چنانکه اسارون فصب الزهره مضمطکی سلسله ساسه از خود
بر کتبه درم سمر اسم کوفه در و در ظل آب چونند اهرم تند و نصف ناله
یک لطل صبر شده در آن حل نموده از غزال صبو کدر را سداست سده در ظرف
وسیع که کتبه یک نموده بکار نبرد سمر از معمول تا دو درم و در معمول در سه مال
و باید که در سیدن صبر ممانه نماید و بصعف اللسان نماید و اد **صدف** سیدی سید
سرد و حرکت دوم سوز و نسج و نطف و جلا مسدود و حال سسها و نطفه
مقوی نشد دافع رخصما جادیدان خوردن سس مشابه مصلح عمل بدل نوع سس سس
سوسه سسها نشاند کرد و اولی آنست که لعاس سس کزده بکار بریز و طریقی سس
بد سوسه و طریقی غسل آن بدو غسل زرد دست **صدبرک** مسهوت کل در حوض
در فراخ گرم و ورق کل وی نافع بواسرست و بقدر لوله باد و پسته فلفل کزده
بات سس کزده سسند و طریقی دیگر است که کل صدبرک زرد پا و سس در آب کج
دو سس باشد بر نموده است که ندارد و صبح برقی سس سس کلام صبح و کلام سس

از طرف اول

بگردانند تا سجد و مانده کرد و **صدل** و آن سجد و زرد و سحر بود طبعی است
صاحب مناج سر و در دوم و حکم در سوم و لعل جامع بعکس معوی مده و در
را و قایلین جامع صعود و بخار و جامع قانع التماس بهر او از قاطع باه تصحیح
شربت متعال ابدال نصف زن کا فور و صدل شرح را بهر یکت چند کوه
سرف و صبا و خیره سرد و زیاد از سجد و لعل بعکس کمانی استعمال شرح از
بترند زیاد کند و سجد از داخل بدل آن فوغل و صدل زرد را ملاک کوه
جامع افعال قائم مقام صدل نسبت **صنوبر** و آن درخت چلعوره است
درخت صنوبر کرم و حکم در سوم پوست ج او قایلین چوب او را به سوره
و عیب استعمال نمائید چوب صنوبر که عبارت از چلعوره است کرم در
در اول معوی یا به سبب طام معوی اعصاب و اعصاب معده مایع جامع
و اعراض به و جگر و در و مفاصل تا دو درم سرک حبیب ده درم سرک
مصلح کهن عمل در نوبت ه شقاق و حبیب کوه در علل معده حیات
کوید چلعوره مصلح حسی است و گردیدل معوم خیره و کوید بارصل یا

در نصاب

حرف الصاد مجمه صفح ۱۲۵
 از مجموع قناله است طلا پیرا و مانع بوضو آتش و
 مانع دندان بی الم و بطریق بر آوردن مسی او است که در سر او نزدیک ابرو
 او از روی میباید آنرا فرسوده مسی او بر آرد و ثیر آب بر کمال نموده حرکت بر آرد
 نویب تا طلا مسکوده باشد **حرف الطاء مجمه** **طایفه** بقول بعضی ورق
 بر تون آب و لعول بعضی ساسه و نزد بعضی عروق درخ تورنگ و نزدیک
 عیارات پوست حج رمون بنیدیت و صحران کفیه المومنین است سنون در بند
 می باشد و من در تواج و در روی فرق بنده ام و نزدیک مولف حج حاضر
 می این که بسیار کبلی است گرم و حرکت دوم مانع بواسر و اورام ظاهر و باطنی
 است و لغت الدم و قرح امعا مفر سبز مصلح عمل تربت معال بدل کمون و نصیب آن
 اصل با لورن آن سنل و نیمورن سافح **طبا سیر** بنیدی بن لوس جن سرد در دوم
 در کربوم و بقول شیخ مرکب القوی و کوبند سرد و کوبند گرم مقوی معده و جگر
 و قاعط فی صفراوی و در سببال دموی مجفف رطوبات مانع حمات مقوی اعضا
 صیفه خار مضرا مه مصلح مصطکی مفرقه مصلح غبات یارب لوس و عمل بدل لوس

بقول صاحب کتاب در کربوم

خوفه بوداده و نصف اسحاق نابورن ان صندل یا کل محنوم یا عصاره طبعه الی و کون
نصف وزن کافور **طلب** لعم و آنرا بپزدی گای گوید بقول صاحب زبده سرد و
در دووم و طلب معنی آن را گویند که مانند ریشها باشد و هر چه مرگم و مثل
خرد الصفا و استاضاد او رافع او رام حاره و حرق ناریت و اگر آن
بر حال بنویزند فحش که در مسک و آن سکر آنچه مقدار چهار باشد هر روز خورد
نافع سیلان نبی است **طرافع** که گمانند و بپزد چهار خواست و آن برک و کویا
بود و بقول بعضی گمانی چهارم برک او را مثل گوید و شمس را بعد از
سرد و حرک در دووم قابض محف راجع و محلل و شفو معده و حکم و سپرد و
فاطع سیلان خون و لطف الدم و اهنال صغرا و مغز مصلح دو و سرت دو
ناچهار درم بدل عهص یا پوست انار **طرخون** بجم اول و سکون
ست گرم و حرک در سیم محف قوی معده و شتهی محلل ریح و اخلاط الریه
و مصلح سوراوی محرق خون فاطع باه مصلح قبول باره محسوس مصلح
بطی البصر مصلح کردش مقوی فعل او در زیاده است **طرائف** بجم اول و

بجم اول و سرت

در اول سرد و حرکت در سوم قانص قاطع سیلان خون و عرق مقوی معده و کرم
در چهارم مضر بر مصلح مگردان جفت نطویا سوسوزن از او معصوم و پورا
فصلی در سرب دو مقال تا دو در دم و طرا نمت نباتی است دو قسم است و سید
در سوسوزن و ماکول است و سفید آن پنج **طرفین** نباتی است کرم حرکت در سوم
در اول و جنس مقوی جگر و معده و معجز است دو در دم مضر کرده مصلح کرم **مطلق**
در سوسوزن و سفید بود که سرد سرد در دوم و حرکت در سوم و مصلح از وی مصلح
مطلوب و فعل این خاصیت مکتف مضر کرده مصلح کرم از وی کرم سرب
مقال و طریق حل بی حمان که آن را در خرقه بنزد و با سکی خورد آب
در آن زمانند و با سکی کماند مصلح بود و در خرقه بیرون اندلس وی مصلح
در آن حرکت کماند که طلق در طرف مثل آرد بماند و طریق حل کردن او
در آن که شیر شکر حمل روز در آن داشتند نوبت در وقت یا و عاود
در آن که در آن آن مصلح مصلح در میان می مخلوط کرده سه روز تا
در آن که در آن آن مصلح مصلح در میان می مخلوط کرده سه روز تا

و سفید برای تحمل نقره و قسم زرد و سنج برای طلا و کویا آن را برای
برند و طلسم بطور اول بند و در فراخ گرم و ششی و موی باه **طبیح** از کبریا
بست نافع ناقصین و بندی لوا گویند **ظلمین** فال رسول الله صلی الله علیه و آله

الطین حرام **کل** مسلمه
فال رسول الله

عده سلم **اجل** الطین بوی سبب الامراض و

لغات طین باری کل مجرب طینها سرد و حرک در دو دم رابع او

مغوی اعضا سردی مورث سده مصلح کاسی و طین اسی سرد و حرک و

گویند در اول دافع و بار دافع او رام قاطع سیدان خون اعضا و ق

مضرب مصلح کلاب و مصلحی بدل طین معره سرب تا دو دم و طین س

دغشانی و کل محموم سرد و حرک در دو دم تر یا ق سموم مغوی دل مصلح

ضرر بوی و بار و اسپهال دمو و قرصه امعا و جیات راهت مهر س

کلاب یا عمل مصلح کبریا سرد سغال تلو و در دم و با هم بدل طین فار

سردی و کل مصلح کبریا سرد و ان سبب کی تعید دو دم مایل سردی سوم

و ان سبب

دانه بر سر است سرد و خشک حالی غلظت و سبب بکل از سردی در افعال منفردانه
مصلحت آب سرد است و طین قریبی سرد و خشک و دو م بدل طین محمود سرد
بدوم طین سپور سرد و خشک سرد نرم تا منفصل بولد سنگ کرده مصلحت از
دانش **طرف العین مصلحه** عاقر قرحا کسه قاف اول بر وجه قاف ثانی گرم
و یک در سوم مصلح محمل حالی معویه امروزمین سهیل بعم بدر اول و حصن و عور
و نافع امراض داغی نار و نافع در و سینه مفصل مضر به مصلحت کثیر ابدال دار
طین سردی م با عمل **عاج** دندان فیل است سرد و خشک طاب اسهال و **الدم**
و دندان او بعد طهر همه حمل عاقر قرحا نافع و موقوفه است و طریق سوختن است
فیل است که بر او سینه در سبوی کل اندازند و سوراخ کلک نموده سینه کرت
از پشم برنج که بکدرع با سدر عمی او نم کرده و پاکدستی نوزند **عجاسی** بوج علی مصلحه
سینه بار و سوره مقنونه و الف که سینه مهد و بای نیشا سا که الوجود در سینه کل
او طین سفید و زرد و سرج و آفت مناسب در علاج گرم فکل با همراه کوبت نموده
موی با است و بر کس نضج او بپیم چون گرم کرده بر روی سینه در اگر کس می

با قدری مک سینه بر قوباضا و کتد قوباضا و کتد قوباضا و کتد قوباضا
در دویم کسی بعد از کتد ام کوفه سی برای کسی قنعی کتد کتد کتد کتد
عموده سینه او در آن اندازد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد
قدر که خاندن بر آن کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد
یکدام مابعد و کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد
عقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ع

و هندی سور نامند معضل در کتد کتد
سردی و کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد
وی کرم بود نفاع مرکب در قوت جالبه و قابله مصلح مصلح از زمانه و صغر کتد
خون بولد قوت مصلح روغن و جابرب اکل آن سردی ماست و کتد
طفا کتد کتد **عروق الصف** دو نوع کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد
و کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد
در رسوم کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد

کتد کتد

بما قرع حائض دو ودم **عسل** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

العسل مذهب الكبد وينزله من دى اى ينقى بعدة صغى وسماءه رده لست غلط
آن و بدترین عسل سبز رنگ سیاه و تلخ که است که زیاده از دیگر عسل بود که باشد
هم در حکم دو و جا مفضّل است در طب باره متوی جوهر حالت سحر و جادو و طمان
نفس من زمانی سموم بارد و حاوی قوی و در رساننده آن با اعصاب و مانع
فصول مانعی و سینه درید و معده و جگر و سپرد استخوان و بر جان حشرات امراض
در ای مدلول معنی قرع شده سریع الاستحاله بصرفه اصلاح سر که در لوب بر نشسته
بامره اکتی لا دور اقرای که از فعل عجت او آنست که مرطبت است با نوسند
و حفت من آب خوردن بل دوش یا بگوری یا بپوشید بازده متقال **عسل**

پوشیدنی

که در اثر دوم و حکم اول در رفع قائم مقام جوهر محلل مباح مانع از جادو
بهر آنکه اول نموده بدن موافق مزاج کرده بعد از آن استعمال آرند و بعضی این را

مغز پر زار هوا بدستور چوب چینی خوشباده عمل آرند در آن عشب این نزد
عادت آنکه معمول است برای نصف خون دافع مواد سنگ بدستور است
عشب و عباب و آلو بخارا هر یک دو آرد و عدد و شانزده بنفشه سفید مغز هر یک
براده چوب شمشیر چهار درم در شش رطل آب جو سبب تا نالت یا با عصاره
با یک رطل آب پنجه بگوام آورده بچشام بقدر دو آرد درم با عرق سبب
و کلاب چون سائره حکم سبب سائره است **عشر** بدم در جنگ و تقصیل
حرف کشت **عصای الراعی** و آن صغیر و کبر بود که بر و صغیری ماده بود
بخارسی سبب فرو و بسند لالی سا که میدود در افعال کمروی از صغیر قوی است
در سوم و در اول که نیند سرد و تر قانص در اول سگ جرات باطلی
نافع نف الدم از بر خصو که مانند و قرحه معاو و لفظ اول و حجاب مصریه مصدق
با در اول عنت الثعلب **مغص** بخارسی از و و سبب ما جو بل که بد سرد و دروم حکم
در سوم که بد سرد و در اول حکم دروم قانص حال صغیر و عرق مصدق
صمغ عربی و کثیر بدل نموده طریفا با کربا در سبب مشغال **عقیق** قال رسول الله

در اول

بسیار

کتاب اسرار

الدیة و سلم تحتوما العقیون فانه مبارک سرد در دم

س کوروی لطیف قاطع ندو الدم از جمع آنها معوی فلد معجسه

کدر سرد معصاه معر کرده مصلح صمغ عربی و کثیرا بدل ^{یا} مره ^{یا} تربت بخاردم

و طریق اراق عظم بد سویت **عقرب** معاری کردم انواع است بدترین

انام ساه و پردار آب و بهرین او در استعمال ادویه در دم تربت ^{و لاغ} صعب

بندین او مطهر بود و سردا که فربه و بزرگ بود نیس او بار یک ناسد ماده سرد و

در اثر کسوم و در تخته المومنین موم است که اجزای آب نذیر اندک آب پاشیده

اروی حکم که در معرب پیدا می شود مخصوص تالیسمان خوردن آن مضر

در معالجه کرم و کل ارمی طریقی اراق عقرب حیوانی که عقرب را در سینه نظر

کلیک کرده است در سوراخ بند و صبح بر آرد و بعضی در ظرف مسی باطلی کرده در حرکت کند

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العنبر سینه الطيبوب بهتر آن

استهبت مایل سعید است که با دهنیت و خوشبو باشد کرم در دوزم و خشک در

اول حاوط ارواح و قوتها مفرح محک استهما و باه معج مسوسه دبا در زیر

سوم معوی فعل معاجین و تبارک با الطبع داع و مواضع داعی نافع ضعف
معوی جواس منع حرارت غیر مهاد معاصع مع عزلی در سحر فصل کبریا
نوسه و احس از احتیاج ناید ضعف الکبد بدل بودن آن مک و در غول
دایک و امتحان غیر حاصل است در حاویدن منقطع کرد و **عنب** قال لاول
صلی الله علیه و آله **خیر** فاکه که **عنب** مکر اول و فتح تا سکون مای
موجود در فارسی الکو کو پند نوب الکو سرد و حرک و کشت ی گرم و نر در اول و نر
وی سرد و حرک در دوم الکو در عبادت نهرین موی است مسمن بدن کنند
خون مولد خون صاچ معوی کرده نافع سبب و شش مهر معده رطب مصلح رازیان
وزیره مورت لسع مصلح کچین مهر شانه مصلح انار شمرین **عنب الثعلب** هند
مکو و کدر داکه نامند بر دیک حالینوس و صاحب حاوی گرم و بریت و در بحر الحوا
سیر و حرک در دوم نوسه اند و نر و بعضی در اول رادع مبرد ملطف با قوه و نص
ممکن بطن داع او برام خار هسه مل خلط مراری نافع استسقاء غرغره آن نافع حیا
و در دندان مهر سانه مصلح قند بدل کاکج سرت نافع متعال و در مطبوخ ناده و

مقاله در

بهر

شغال و آب غیر مطبوخ از آن می کشند سیاه آن بدست **عقاب** بقول صاحب
 زبده و حاوی معتدلی و لعول مسج کرم و تر در اول و تر در بعضی سرد در اول
 این است و سهیل اخلاط رقیصی مسج اخلاط رافع حوسب سه و خلوصها و کشنده
 خون سنگین التهاب حدت خون قرشی در مویز بود که مطلق خون می کشد و
 نفس گرمانی سعی کرده که مطلق نمی باشد مگر بجزارت و دیگر نارغان نیز نوشته اند
 که گاهی مطلق لعنط خون باید و حالیکه مطلق در سهو گان بود مافع سرد در او و
 در کرده و شانه و سه نفاع و بر مضم مویز و سر مقل می مصلح عمل شربت یا بنجاف
 بود بدل پستان **مخود** قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بعود
 هندی فانها فيه شفاء لیسعط به من القوی
 و یضمد به من ذات الجنب ۞ ۞ ۞
 بودی اگر گویند بجا و فارسی هر آنست سیاه و صلبت آن و جو سو و کج
 که در ته آب بنسد گرم در دو دم و حکم در سوم قاطع لعن معوی معده مفتح مفتح
 شده محلل ریاغ معوی ل و د ماع و حکم و جو پس و اعصاب و احنا و قایض

دافع رطوبت معده و باضم حافظه حواس مل و جسد منسجم و صلب و اسهال
و غشی و سپر متوی باه و فصل نقل مصلح کلر ج و صمغ عربی مغز و زین مصلح کلر بدل
و در حص صندل رز و در حاجب ر عفران و دار چینی در زرا و در کرم بک و در کله
و در دفع نفوس قه و در یون سرش متقال **عود الصلیب** در فادانیا و کانت
عینون الدیگ - سدی کهو که می بخواند یونانیان کرم و حکم رسوم و بنول
امل می رسد و حکم رسوم و آن دو قسم است و مفید بعد معده از ادیان
و اطله نفوس باه و مسموم است و مصلح سیرت **حرف العین غافق**
سکود که باه است کرم در اول حکم دو م و گوید با العکس حال معده حکم
سپر متوی معده و حکم در کول و حص و سرد عرق و افع سما در که مصلح سیرت
مصلح انجول بل بورن انسدین با بورن آرون سرش هم متقال و کوسه در
و در مطوح نام مطوح **غدر** در حی است بزرگ شروی که حرف الغارب کرم تر
بجمل در تریاق سموم قاتل حص متوی قمر رافع ربو و صبی و سره و رواج و
اعراض و طر و کرده و شانه و حقه و سپر هم که مصلح در کله با کله بدل حسب

فصل
در
اصول

جلب با جنطیانا با باد و ...
 است مصدق انون و کونند ...
 آن چشم ما و است که بغاس ...
 اول و اول و حرکت دوم و کونند ...
 قطع منع شده هر که کرده ...
 اول زمان سوم مورث ...
 اول کم حطل نصف وزن با صدم وزن ...
 با و جد لغای نام وزن فریون ...
 فارسی سجد میرین و فرین ...
 دوم فانیض ظل الخدای ...
 السهمال صفراوی و معومعه ...
 چاه عد و کوفه او گرم و حرکت ...
 اراض مارده عضا مصدق ...

در اول زمان سوم مورث ...
 در اول کم حطل نصف وزن ...
 در اول فارسی سجد میرین ...
 در اول السهمال صفراوی ...
 در اول چاه عد و کوفه او ...
 در اول اراض مارده عضا ...

در اول ...

خ نبات و چون بکنند و در خط صلبه در خوف ادرکیده مسکود و لمد اعدود
مانند گرم و حرک در دم محلل رماح غلیظ بدر حصص لطیفه صفت با فوه فاصله معوی
در کرده نافع صریح لعل آن مضر معده مصلح کثیر اثرش معطلی بدل در
زرد و سیاه حاصل زرا و مکرر باید دانست که زرد سرد کارد و زرد و مکرر
احتیاطات نمود صلیف و اسباب و نزدیک فصل است به شکر و لغز و کمال
علیه و فادانیا مطلق مراد از قسم تراوست **فاد زربوف** پاد زربت
بوی سبزه و فاد زرب معده گویند خوبی اول است نزدیک بعضی زرب
و فاد زرب خوبی سبک شهاب بلوط و دراز و گرد و پهن مکرر طبعان در
در دم حرک در سوم سوزن قیطر است و بهر آنست که بعد از معده بدن است
کند و فاد زرب معده گویند خوبی ادر است که چون در احوال که از مدعوی که
گویند چون سده در شیر اندازند که در دو طبع آن معتدل در حرارت و بر
و حرک در دم مصلح جمع الحما و ماه و ترماق سموم حاو طرطوبت عمری
نافع لعلن اخلاط رادع او رام بارده و حاده نافع صفان سوزن سموم

حرارت

فاد زرب

در اول دریا موریا نامک **فاشتر** افشارسی زارستان کرم و حکم در دم
 در دوم با جاده جای بلطف محلل زمان سوم حافظه طریقت ارث سوم
 در سوم در فصلت صفیات مایع اعراس مایع مایه مهر مورث اصلاط
 فصل بعدی کردن خوردن ربوب شریک اوج انتقال و ارتزورک
 در دوم بدل یون در روح و لفظ آن بسیم **فادیس** اهدو مسادر
 در ناکورند **فاخته** تندی بند کوی وی کرم و حکم در دوم مایع اعراس
 در ششم مهر مایع مصلح و مصلح کسیر **فجلی** لضم اول و سکون جم صغری ترب کیند
 در نهم اجزای در و حکم بعد قسیر ورق من بعد حکم آن لعل جای کرم
 در دهم در حکم دوم و کوم کرم در اول در اول **مراج** آن او مع سداد و کبار
 آن باطل مورث عفتت اخلاط و معض مهر حلقی سیر و دندان مصلح عمل در زره
 در نهم او کرم و حکم دوم شریک دوم در یول و شمر و حصص محراب معنی مایع
 در دهم مایه و سیر و طریقی بر آوردن کبار ترب است که کربا دور کرده ترب از
 کارد و ورق و در کرده در یک جا بد بر گاه حکم در آن بود اندک کاسر

کبار

گردد چنان در آب حل کرده در سینه زود کند آید و سرد و سرد و سرد و سرد
میداده باشند و رسوم آب صاف کوفه در پاره کوفه را میزند ملک آن
سوی آب در پاره باقی نماید **فرقیون** صمغی نایل برود و کبریا نایل
و طعم ولوی او نند گرم در چارم حک در رسوم مطلق محو سهیل را در آب
ناصح امراض عصب و مایه حاصل یار و مضر استین مصلح مقل در آب در آب
و کتر او صمغ و روغن بادام بدل در سینه اسفاده مازنیون و در فوج و جند
سرس قیراط نادانک **فراسیون** گرم در دوم حک در رسوم معصومه حک و
سعی حسه و شش در لول حصص و عروق و سرد و محلل ریح غلط مایه و باقیست
جای اعصاب طاری و بطنی محو حصص معمر کرده مصلح کبریا و عمل و غسل و در آن
بدل در امراض سینه پیرماوشان و دو وزن آن در کلل ریح آرون
اسهال صفون و امیون سرس بخندیم ناسه درم **فراش** مع فایه و شش
مصلح درخت سمور در خذ خراج سرد حک فایه و اگر از رگ ی کلام ساند
سره کینه باب بومد خون و اسرید کند اگر رگ بی در روغن بلور است

صفا

عاف کرده برود و صغیر قلعه **سیرت** **فراش** برک در اس کرم
 در روز در آب خیار پخته شده و خورد و کند نوم همه مدها و که به نام
 سیرت خوانده سیرت زنده برای طحال **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش**
 در روز صبح سده و ماعی و مصفاة معوی حکر و معده و دل صبح و خوردن مصفح
 و کس سیرت در دم بدل با در بخوره ما . و نصف وزن و نقل سیرت کرم او
 در صبح الفاظ الادویه از عدم کهنه و در حکم نسی **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش**
 کرم در دم و نرو بعضی در اول زنت معویا به تر نای که بدن بوام و کوم بارده
 مع سده حکر بولد خون صالح مسمن معوی معده و در اول ماع بر آل کله و معبدنی
 نشان و کرم مصفح و خوردن سیرت سیری مصفح **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش**
سیرت **فراش** **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش**
سیرت **فراش** **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش** **سیرت** **فراش**
 در صبح در حرارت و برودت معوی قلب و نرو معصفت معصفت

با نوجوید اسفند و سپر زهر آمیزه و تصدق کثیرا منتهی به مصلح کبر عسل و کونین
مقل بدل فرورده سرتان بخدرم و طریق سلکون و آنکه بدستور طلانت در طریق
اجراق چنانست که زنده بقدره بانگ در طرف آبی بوزن چهار در یک
نوحه بود قادی گوگرد باشد بوزن اندک **قطر** مکر اول و کونین طریق معده و زهر
بندی کهنی گوید و کمان نیز خوانند **فطر اسایون** مکر اول کرم کرم کرم
کرم و حکم در سوم قاطع لزوجات بول و حیض مخمخ حین محل نفع مفید و هم
بار و مگو ماه مفعول معصوم دور و پهلوی اول و وزن یک گرم و کونین در آن **مصلح**
بهم قوت بد قاف لغت سیخ نوره نامند مختلف منو و نفع کرم که سازند از آن
بعده و عصبان مانع نفع بولد خلط **رو فلفل** و آن سفید و سیاه بود بول کرم
سفید بد کار است و بول این تلید سیاه و این در نفع است سیاه وی که
و حکم در سوم و کونین در چارم و سفید وی کرم و حکم در دوم و کونین در سوم
محلل عالی بر ما و مخوم بار و قاطع علم رافع کرده بار و در و راج و مفعول
مفعول مطلق اغذیه غلط و خلط غلط منقوی معده و حکم بار و در و سخن

لاضم

نادره

از این علتی است عصباً جمول طرح **مصحف** می نموده و حکم حاره مصحح او با
در در مورد بر عمل شش فعال بدل رکعت و با هم بدل اندوچ او را فاعله موصوفه
در در و خواص ما در فاعله مصحح **فلفل دراز** اسم دار فاعله است فاعله فاعله
مکون نام تو در تحت هدایت بقدر سه پوست او شده پوسته فندوق در هم گرم
در اول حرکت در بعضی در سو گرم و حکم محلل معجزه منفی مانع مانع تعصفا
اسمی عصبان در در معده سرش در **فنجکنت** مذکورند **فونج** دان کوی
ان در صلی بود گرم و حرک در سوم ملطف طبع و در فصل سهل بود فاعله حنجر
فعل مانع نوماق کردن حال و ان مانع و ان منفرعا مصحح کتر امره کلمه مصحح
با یوس بل مکث هم وزن بود سه هر ی نرس تا در در **فونج** فعل مصحح اول
کون ثانی و کس فاعله و کون لام سه سپاری و ان قسمت کلی کلینی دویم
هم کوا قسم اول هر سه تر و حرک در دوم معوی ل رادع و فاعله بل یون
فعل فعل سرح و نصف او آب کس سه مصحح کتر **قوه** نندی مجله در قسم
کلی مار مک کار مکرران اند و ان **قوه الصباغین** گوید مکرر مفسد

در مطبوخات کتب مختلفه ۱۵

ختم گرم و حرک در دم مویس و طرز اولی که بعضی و سوز و سوز مویس
 جنین مویس مایه مصلح کتر امصر سرد مصلح امون مصلح اول کبابه مایه
 سلج و نیش آن مویس **نیز دره** مویس جواب سرد در اول و حرک در دوم
 سرد در هم و حرک در سوم مویس اول و معده فادر نیز مویس در اول و هم
 امعا مصلح کله مصلح کتر اسرب مخدم و برای مویس در دوم **حرف القاف**
قافله بندی اللای کوبد و آن خرد و برک بود کبابه او گرم و حرک در
 و صغارا او گرم در اول و حرک در دوم سخن مجمل تا صم مصلح مویس اول
 مصلح سرد و مطلق مویس طربان تا فوف الصجا و صغارا در مویس قوی تر
 خوب کونده مویس در ای دیان تا فوف غشیان و فی مویس مصلح کتر مویس
 سفال و صغارا آن مویس مصلح کتر اسرب در دم و اگر کار تا سفال
 بدل اندو کوبد بدل آن کبابه و فعلت **کتاب الحار** بندی که کربل و بند
 گرم و حرک در سوم مویس مویس او بلغم خام و در آب بدر حصص مویس
 اعراض بارده نیرب ارد و قیراط تا سس قیراط مویس و در مصلح مویس

بجای

بعض قنار و قند در خیار ^{بسیار} زده مذکور شد **قرصه** ابو باوشت شیرین او
گرم تر و در دم و کوفتند در اول طبع سریع الاستحارده کحلط غالب محرک ماه مجرب
بازگشت طبع و ربه و عطف آن شیرینت و برش فی سده و در دم و خشک در
اول قنار مسکن بسکی و صحت چون صفای معوی معده را و غسان و الهامت
بسیار علی و سده مصلح جوارش است **قرصه** بقل ابل اجاص شیرین و نفع **قرمانا**
در یابری و جلی مستعمل است در دم است گرم در سوم و خشک در دم و کوفتند در سوم
زمان سوم بارده جوار قاتل گرم معده یعنی سده و اضع قولنج و راج غلیظ مصلح سده
نکند پسر رافع فوان و سرفه در بو و صبر و دعوی انش و در قنار و در در کرده معسر
مصلح انیسون و صفون بدل از خرمیا حمله شیرین **قرنفل** در دم و سوم نرم و ما
گرم و خشک در سوم مصلح محلل معوی معده و حکم و خصا باطنی و دماغ و باه و با صفه
دفع رافع غسان فی و استقا و علل بلغمی سرد او و لعیطه البول و سلس البول
در راج غلیظ و امراض بارده دماغی و رحم و قزوین بر در و کعبه و باه
کمان را سولها گویند موجب مصلح حمل است و احتمال و فعل رافع عن سلس و معوی

اگر کتبا و مستطوره باشد یک نیم باو که در در این انداز که یکجا و بدست پداند **تنبیه**
بصم قاف و چون شد و کسرهای موحده کلمه و حقیقت کرم در اول و حرکت در دوم و سوم
بعضی مرکب القوی با رطوبت غلظت و قوت نفخه محلل معویه با مدبول ثانی صفت
محلل حار مولد بود امضعف و مانع بخوردی غذا امصلح و سخن باز **میب**
و تندی و نون و و آن بر او را یک نامند مرکب القوی بر دفعه میسر و حرکت در سوم
کرم در سوم با حرارت لطیفه و سردی نسبت حرارت معراج سه می معویه با
بعد کتل اجزای عاره و بقای اجزای نازده محمد امضعف حواس هفت زردی
رخسار و گل و جنون کدر روچ و مای انشا و قاطع باه شیرین معوه معده آن
در سببی معقد آن تخم را سه پنداره گویند کرم و حرکت در سوم و بوده او را ضرر
مخفف منی صورت و وجه این مصلح خشناس و کحل طریق بر آوردن روغن
در چهار چند شکر و آب سرد صحرای روغن بز و انداخته با سبب ساسد بر کاه قصب
مضجی کرده از آن مرود آورده سرد کرده قتب اختراوده آن علیه کند و در جای
کنندارد و روغن بالا ای که کند و طریق بدیم کردن که در ادویه ننداره جگر است

الکامل

که کند بک آن را بر و عن بادام و اگر بخواهد بر عین کا و چرب برین شمارد
که آن را بکند و آب گویند شیر و او پستاند و قدری لایسره اولسند تا خوا
زمان صم کنند و این دوشیره در میان اجنه است نمایند و بر حال بر آتش نرم بر
ناید فرود آید و بعد از سرد شدن بارشیره مذکور را حبه های زرد مکن
این کار برین **تندسیما** بندی که نامند بهترین او گرت لهم کاف و سکون را
عین صم و سکون نای فوج در مراج کرم و حک مولد صفرا تا صم طبع مصلح بر
در جزایق ارت مرفوم است که بعد جامع بقدر دو دام خورد صنف علی آورد
بل صد فام مقام غسل است **قنود** بندی آن را این گویند سرد و حرک در دوم و
باید در اول و بسبب سوختن وی است که جوهر او کسب و چون سوخته گردد
طبع او محض طویات با قوت قابضه و ترابیت با صم سرده علمی و ترلاک و کلینیک
آن واقع ایضا و آبله و خیره شری و لغوی معده و مائع صعودی کا بد ماغ
اصت صفرا و لدع آن را نافع حمیان موی و صغره او و جذام و زخم های معده
الطیخ و بنین واقع حمار معده مالو لیا حمانی و بواسر و بواسر ممکن عطر و مکننده

لع

و در خلوی اخلاط معدة پسیدن بپسند آید او صورت پیمانی مصدق
مصلح روغن بادام و شیر تنها و کوه صدقه مصلحت و مصلح آن مراد در دو
تقرین صمغ شیشه و نس و حب کله الموندن را ل نون کرم و حرک
مدربول خیس سقط جنین شیرت ربع درم **تصوم** نوعی از بزنجار سف جلی است که
و حرک رسوم محلل نافع در بوسه و ضیق النفس بل اف نام کرم حمل مخرج حشو
رید مصلح کثیر او خسی من مضموم معدة مصلح بل انشین و ماور است ناد و

حرف الکاف کافور صمغ درخت سرد و حرک در رسوم مفع فافع مداف
اعضاء و افع لسکی و التهاب حرک موم حواس محدود برین مایع رسوم حاره منوم
سل ووق و قلاغ حار و بامیک و غیره مفعوی روح حیوان مفره بولد سگ شام
عنه و سگ و سار بوبک وی صورت سهر مصلح روغن کلکو بوس شیرت الیک
دو وزن آن طیار و یک وزن صندل سفید **کاسم** نبات و مفعول و حکم
اوست کرم و حرک در رسوم مفعول و محلل ریح مصلح اخلاط خام مفعوی معدة مفعول
اقم کرم مدربول و جنین تر مایع رسوم بازده ما هم نافع استقار و در کله بود

تقرین

بنفشک معین بر حمل مصریه مصطلح کثیرا بمصر ثبایه مصطلح دار زیاده بدل کمون و تخم
 کرفس تخم زردک تخم حسن مغسب الا ضربت و درم **کادی** و آن را که زردتر گویند
 پندی کیوره و یکسگی گرم و حکن آخر دوم و گویند معتدل در حرارت و پرود
 در اول مصحح و مقوی جوارش بدن و مسکن درد صعب نافع فاد خون
 آن صندل سرخ و بنعم **کالنج** و غویک نیز گویند سرد و حکن در آخر دوم بدل
 دافع امراض سانه و کرده و مخرج صفرا پاد در مصطلح حال کبد دافع ربو واقم
 در معده و بلع کردن سحر کردن دانه و بعد باکی حیض جمع جمع حمل محبت
 کدر مصطلح کفقد سربت با سدر بدل **عنب الثعلب کانس** لع کاف و الف و حها
 آن و سبب مسمی ارگاه است که در آخر آن کل سفید مثل سبب می براند دافع و کال
 کال سانه و کورس اعضا و فاد خون و صفرا **کال ساک** لع کاف و الف
 آن سبب سبب مسمی مسمی و کون کاف طین طعام رافع فاد و علم اناعضا
سری لع کاف و الف و حها سبب مسمی و صمغ و کبریا و مسمی و سکون بار حها
 در سبب مسمی در و کون کل و بی قابض و دافع رکت پت و شروی معوی جوارک

بول

وباه ودرخت **کاک** جنگا کاف الف کاف فارسی ثانی و فتح جیم و سکون فانی و کاف
کاف فارسی ثانی و الف ثانی و ای سزست و درسی مذکور **کالی زیری** لع کاف
و الف کسر لام و کون بای تخا و را و تخه و یا و تخا و را و مهله و سکون بای دانست
سیاه و تیز تو کم محلل او رام بلنجی دافع لع ناضم شمی اگر که درم کالی زیری کرده و نمی کرد
بریان ناضم هم می کشند و کوفتند بر او ز کجھه خورد و بعد از پنج ساعتی و نجات
خون بوی سیرتد و نافع بود اگر بادی است اکمال مصلح سر که و بدل کنگی **کالیسیر** لع
و الف کسر لام و کون بای تخا و وح سبب مهله و سکون را و مهله و کلید سر که و سکون
خورد و شح و برک بار یک که چک و شرا و تقدیر عذاب نمی از او بد و قاضی دافع است
و قسیم سیاه او ناضم خورد و محلل او رام ضما و **کالیکنی** لع کاف الف خضار و کون
کاف فارسی خضار تا و سکون بای تخا و آن دو سبب خورد و کلان بود و در مراح سرد
خرد او معوی ول مایع حرارت تب خرق تب که او سیره کشیده در آب با قدری
میدید تا و دیگر مصلح شتر مرغ و مرک او ثابت بر جراحیست برای اندامی سبب آن
و بر او رام مصلح آن **جب کنگی** مایع بود سرفوی و با دوی مکرده است یک که

کالیکنی

لکنی است و یک یک فصل بود و راست پنده بهر کوی بندد لکنی بی صحه مانده بر بند
کاورون رو بهی است و مذکور شد **کمز** است و صح او قوی برادر سایر اجرات
 در سیوم گرم و حرک کل آن گرم و حرک در دوم معصمه کبده و سپهر قاطع مخلص
 از قوی است و بهترین ادویه سپهر است محلل ریح ترنای سموم نافع امراض بارده
 دانی معصمه مصلح است و مضر معده و حر و درین مصلح کجند شرب آن بخ او تا سه درم
 در مطبوخات مصلح شغال بدل زراوند **کیا به** و آن را کباب حبیبی که مذکور شد حرک
 در دوم و گوشت در سوم لطیف معصم مخرج کبک سانه نافع امراض حر و سپهر ز ریح و صفا
 او از قوی معده و احشای نافع حفقان و بحر معصمه مصلح مصلحی بدل میل و دار
 شرب شغال و کیا به چندان گرم در اول و حرک آن در حواص قریب بهم اثر شرب
 در دوم مضر حرورین شنده مصلح سلوف و کلاب بدل اس روغن دار چینی **سب کبیرت**
 که در آب و آن چهارم قسم بود یکی آنرا سرد دوم بهما جنبه سوم لونه چهارم سب کبیرت
 و درین اول است گرم و حرک در سوم و حرارت او غالب بر حرکی بود و محیل و
 لطیف مصلح معده عالی حاد شرب است معصوم نافع سرد و در لوم مضر معده

مصلح کثیرا و شیر تازه سبب پاکیزگی است
کردن گوگرد است که آن را حرم کوفه در ظرف آهنی یا مسی نرم باید که در سخن رود که این
از حرقه که بر سه کانه بر آن سبب است که را نند با صاف و در آن سبب که در بعضی
سه بار کند و این را برودن کبریت نر که سرد و اهل سد کبریت را در یک صاف
با این حرکت که کبریت بقدر چهاردهم یک سبب بقدر چهار امارت که اسبده بقدر
در آب حل کرده کبریت میده در آب اندازند و بوی پالانید و کلمه را بد که کبریت
تسلین کرد و آب بالا دور مانند عسل آن که چهار امارت که فرج بود و در سخن
باین طریق گوگرد بود و در آنجا که در سبب و براق میکرد و برای استخوان
قوی الفعل میکرد و اگر کبریت صاف کرده یکدایک یک و سه شیر تازه کاوی
سه روز ناستا خوب بد که و جز بهی تا نافع است و حافظ صحی و در استعمال
سه ماه نفوس حواس قوی منماید و اگر کبریت صاف کرده برودر باید که ام
بعلجات با یک سبب بر سخن با در کان که از یک بر آورده است خوب نموده
ناستا خورد بعد از چهار غصت بعد از لطیف مثل تا سبب تا سه ماه است

آن

استعمال نام

مورخ کدو و شرب هم شفای ما دو درم و کوبند تا محرم **کته بنوری** لع کاف و
فوقانی سد و سکون باد و جفا کون و فتح بار موحده و کثر رای موده و سکون مای
بخورد استیانت دافع برض در و اج کرم تصوص سحر آن و کجه برص الکلا و طلاء ناف
کته بل لع کاف و سکون مای فوقانی و فتح ناف و سکون لام موده سید سهو
بسیار دارد و رسیده آن دافع صفا امتوی اعضا و باه مولد منی در بر هم دافع
او با و انگر و تخم او را بوداده استعمال نماید و کرم مو کته بل مولد منی است و محرک است
کته بل ضرر دارد اگر بر ک کته بل برود غن جز و چرب کرده از طرف پست بر کوه سید
دید و اگر چ جوش سده قدر از آب سغوط نماید دافع صداع طبعی است و در
کته بل را حبلی کوبند **کته بل** لع کاف و سکون مای فوقانی سد و کراف ناف و سکون
جویدار یک سیاه بلع طعم او کوهسان آرد گرم و حرکات سیوم حاد و اکمال نافع است
بلع و حیرقان سیاه و سپهر و جوقاقل گرم و سکی نفس مصلح روغن بادام سبز است
بذل بهو کرمول **کته بل** لع کاف و در فسم کلان و حور گرم و حرکات سیوم
ریاح و طعم و صفت نفس و مستهزی و با هم نافع سرد طبعی و در دندان باره و در

سید اول

که اینکینای الت جلد بر تو خاکتر بود در آن صل نما شد هر گاه که در وقت سحر
جهان جوید نزد ملک اله بعد از سخن آن باقی بماند **کتوری** ای هم کاف و ک
تا و قوتی تنیدی و بکون و او و کسر را و همه دمای سحر کرم است نافع امر
اندامها باروی سرد است هم که ماد اکثر **کرم** قال رسول الله صلی الله علیه
ان اَحْسَنَ مَا يَغْتَبِرُ بِهِ الشَّيْبُ الْجِنَاءُ وَاللَّكْتَمُ كَرْمٌ وَسَمٌ
کرم در اول وحک در سیوم قابض موله صداع مصغف دماغ مصلح آن
یا قرفل و مویز احصا کند خاصه **کچری** لعج کاف و کون جنم فارسی و کسر را
سکون بای سحر اسم دستویه با سحر است و خواص این در کت در کت با الحمد
کرم و در اگر برفوفات ماصم سندی درج و اگر در کت اندازند زود محاکم و
دسوره مای دماغ را کرم کند و سده کت و کون او بطی البهم و کرم او زود
اطلاقی بن لفظ بر کل او میکنند و مستعمل در صحر ما خورس کل اوست سرد و
بطی البهم معوی معده نافع جریان خون او اسر و حص و قابل کرم نافع حوسر
نفع مصلح مصلح و بویز جرات جوید اذنه مضموم کردن مفید طلاع که در سحر

ع

شرا

کرم

کثیرا شربت کم بدل ناخواه و زیره **کرنب** با کسی کله و سبک کرم گویند و در وقت
آن را قلیط خوانند حرکت القوا گویند کرم و حرکت در اول متجوی باه مولد می

مانع صعود و بحار بداع مولد می شود و او خون مخلص مصلح روغن زرد و صفر فراج حاصل
مصلح کسره کاسنی نیم او در آخر دوم کرم و حرکت مضره مصلح سرخ و سفید

کرسنه بوج سدی مگر گویند در اول کرم در دوم حرکت مدلول طبع مصلح مصلح
محرک ه مولد خلط فاسد صورت اسهال و موه مصلح مصلح کل از منی سرخ

کرویا بکم کاف راه مملد و سکون و او قریب بنون کرم در دوم و حرکت در
محلل رواج و لغع و مطلق و قانیض مصلح اغذیه لغاح مدلول و حوض و خون سرد و

مانع صعود و بحار بداع قابل کرم معده و امعا صغیر از فردا تا حرکت از
مانع حضان و رولو و در معده و معوض مسمن و محلل ملعم مضره مصلح عمل و صفت

کرده مصلح کثیرا بدل فردا تا و اسهول یا زیره **کروندا** لغع کاف برود و حرکت
شربت و اوج صفر شسته و فکین و از آن چار و مراد بسیارند مضره مصلح شربتی

نگرات قابل مدلول اله صغیر اله علیه وسلم
نعم

نعم

کند تا گویند گرم و حکم در سوم ملین طبع در حصص لطیف متوی ناه معصومه
مکملی که در وقت باطنی ربه در لوع قلیح فاطح خون نو کسر در رسم از بناز قحاح
معدنه و دندان معراج حار محو خون مورث نازکی عین مصحح کسر و کاهنی
ایم او گرم و حکم از دم مصریه مصحح سل و لوداه آن قاطح اسهال فرم فرخ
دلیل راجح اما معوی کرده و شانه و باه **کرپیل** بع کا و کسر راه مملد و سکون
ن و لام در حسی است که برک ندارد و شانه های او ابرک می رود و کل داوان مشکف
نوشده بخورد و از جرا و اجار می سازند و شمس در اول کون بر بعد آن سرخ
و چون در زماند سیاه بود گرم ملین دافع فساد و طعم و باد و دامیل و شور و اما
در کسر و کل وی دافع طعم و صفرا و اجار شکر او مصرت با مصحح میسار و در مفر
و خوردن حایرت و خواص سج او در کبر مذکور شد و اگر چو ک بل سوخته
ن خورد و ماسه با قدری روغن زرد خورد در کمر دور و خاک کبر ل نا
مندی روغن کبر امی کلک منافع ناصورت **کبری** کاد و راه مملد و سکون
کدر راه مملد و بار کجا میوه برکت تابستانه و نه معیشت سیاه رنگ از اندر و

میسر سفید برمی آید همراه فعل و مکت بوداده پنجره زدنند شود سرد است
معلط می **گرید** لع کرم تین کرم نافع بود بر قیام کرم و اگر کرم تاره سائده
مانده بوشند و چهار اجابتی اردو اف سوز القصب و دو دست صجای
و از باغی صجای زنا ده حرارت دارد و باصل منقوی باه طلا اوله که محله
کلوت **کراچمال** لحم کاف را و مملو الف و آن مباح است سرد و حرکت
دفع صفوا قلیص جالبص خون لوسر و افراط حیض **کزبره** لحم اول سکون
و کرم صده و فتح رای مملو و اسر حرکت دوم کوبید سرد اول و کوبید
القوی شرب آب و کوبید تخم او که عبارت از کسر حرکت سرد در دوم
در سوم مغز منقوی معده دل مایع صغیر و کاربرد مایع حالس سمال و موی خصوص
بوداده آن اکثر مورت اختلاط عقل مصلح بفضه هم برت و کسین مفعلی
از سحر دم نایک و قبه بدل تخم کاه و حساس **کوندی** اسم نهال مدی
درخت متعلل ارج صیاح و درازی و برت بقدر قد آدم دیده اند و بهلی
او دراز اندرون آن دانند و در خورد کسین کلان آن را کوندی

دو دانه

روزاد گوشتی گویند در میان مرد و اندک تفاوت است گرم تر و گوشتی گویند
و نافع ریاح قاطع بلغم و غیره و در معده و اسهال از دماغ فرو دارد و اگر کمتر
آن برابر بیان کرده خوردن مایه زهر سرگرم بود و بکند صفتی که گوشتی مایه پیرایه
نموده چند روز مکرر خوردن عجیب است و اگر کمتر برک او است بدهد و باره کندم
سوی مان که بر روغن کچمد خوردن دفع سبکداری میخورد و کس اگر موی سینه داده
است که گوشتی مایه کلهای می است کرده چند غلظه سه فرو برد و بعد راستی
سوی مایه موی سینه همراه غلظه بر می آید و صحت می شود و سینه برک او است روز
باید برای موی سینه که کس داده باشد فایده میدهد و علامت موی سینه دادن آنست
در وقت سینه کم درد کند و اگر برک بد آن خرفول کند برک ماکور باره کرده و اگر از
سوی کس که باره است چه سینه بعل غلظه کرده مقدار بود و درم خورد
و اگر سینه مالا سینه وقت مجامعت او اند و اما که ارد با الطه گوشتی دافع ریاح
و آب درخت او مانند درم قلع نافع زهر مار و کرم است و صاف کننده آواز
گوشتی که چهار ساله که در زنبق باشد گرفته جدا از آن در روغن دارند نصیحت

است و طلاء آن بر موضع تنگ عرق نرفایده دارد و بحددم بک ان با کدرم
کرد باک سائیده بخورند و غذای نمک با سیرالین با فلفل است و اگر بک کوندی با چغندر
فلفل کرد سائیده بخورند بر خوار نیز چند ماه ساربت و در وصی سید و در دست بک کوندی
ماد و سبب فلفل کرد سائیده بکسند و در برقان میماند و کسب آب لیمو سائیده
طلا کردن دفع میماند **کسر و ج** رسی سبب سیاه پر مو سرد و تر و دفع صفرا مصفوح است
معنی بوسل اعصاب فلفله موله علم و منی و ریح و سکن لسی مایع نورانک دفع سمیت
مغذ زهر جاز که در و تر یا قیست و جرم او ثقیل است که آن را خاوند کس
نرو بند و ثقل دور بچاند **برکت** کدو اول و سکون ثانی و نادره فای و دفع
موجده در امهله و کسه کا و سکا و سکون شین معنی ثانی و حوقالی نندی مروری
کرم و حکت هم و کوبد در اول کرم مسهل علم محلل مطلقه قاطع باه محف
و شیر مصلح حب الصنوبر بدل نوزن آن کا فور و سوزن آن صبر سوزن است
کوشه هم آن کرم در اول و حکت در دوم معنی شده است در اول و حص
و شیر معنوی معده و بکر زافع فضله بلع طبع نافع تنهای کسه و برقان

رکوب

صنعت کهنه مضمونیه صبح محفل بدل باد روح و شکر آن آفتاب سرور در دم و از سر
در او در مطبوعات با برهه **گله و نده** لیم نهال است بر کن به بر تا که بکن ریزد
او یک و بد بو زرد و در با و خرابه تا سر و بد آب وی قاتی گرم بعد از عصار
آید آن بر آن و برک آن مالید بر او سر فایده میکند و جوی در او درینند
و سر جوی مستعمل است **حب گله و نده** نافع بود سر آب گله و نده ایک آنرا در برک
آورده با آن نرم بخوشانند ما عذیب شود یا مکررم فلفل کرد با برک ساسمه در
آن اندازند و صندل را نماید و در حب لب در سده گندار و شتی خبث سازند
صبح کبابی شام بخورد و در هر کتیب ایل سده قوم است اگر که قطره آب وی در ده
بیا حب حمی چکانند سر ما زایل سازد و اگر برک او بر و عن زرد مالیده
آمده بر سکه یعنی بوی سده در روز و در بار اگر سار کلان سده امید
برک بقیه محفل رووی انگه محکم کرد و در حرارت نمیکند و بعضی است برک
در جسم صحت را مد فایده دارد **گله و نده** صبح بر دو کاف فارسی اسم
است و اگر این را ساسیده در کوشش اندازند تویم آیدن کوشش سده

بسیار

گنگورا بع کاف اول و صم کاف ثانی و واو مجهول و راء مجهول و اتمف ثمر رسد
 خردار گریله و بر و موها بر سینه و کمر و دست و پا و باغچه و اتمف طبع و در اول
 باغ گنگورا محصل او رام عفت است و پا در بر کردن گردگان و باغ سرفه **گنگور**
 بع کاف اول و کون کاف و راء مهمله معنونه و الف و کسین مهمله و کون میان
 و در میان رد و کاف الف نیز می آید سبب ساح حیوان بار بار کسیر و تیر
 و بسیار خالی گرم و خشک در دو ماسته طعام دافع رماح معدله سماج حنط و تب
 و فوان دو کاف دافع تب و قوی و تسکینی و سرفه و سگی نفس و در سرفه تا قدری
 لغوی کردن مسکن **کل مهدی** رسته است مشهور در سرد در مراح بارد و
 سرد در مراح سرد است و از رخ او اجازت هم سارید و کم کل مهد که بقدر در
 بود و معده بوی جگر کرده کوفه سحر روح معده از آن بسیار فایده میدهد
 و گو سید بر کل مهد کل از عرق او در خوردن مقوی پاهاست **کلها**
 بع کاف اول و لام ثانی و حاء ثانی و الف در اول مهمله معنی کوبل سرد و حرکت رافع و کسین
 و ف و صغرا و کم او معروف کوبل که سبب نفع کاف تا رسی و واو و کسین

دفعه کلها

دفع کاف فارسی و کاف عربی هندی و نامزدت دافع صفرا و لحم او معروف است
و دافع خون و کورس اعصابه قاصد است و زانم در سحر لسی اطفال که در کما
عاریت می شود بعل آورده که در طرف خوردن آب اطفال اندازند پارس در همه که کما
مستعد در طرف خوردن آب اطفال انداخته همان آب میدهد پس نیک
لسکی است و سبزی او که در میان دانه های باشد در آب سنده بطل میزند اثر باد
سوم و اطفال کم و لسی را دافع است و کبول که مغلط می است و کبول سلی را نیز کبول
کلوی که کاف فارسی صم لام دو او مجهول حکمه و مای سحر بهرین وی است
بدرخت بیخ و کباب القوی سموا اعضا سیمی دافع برقان قابل گرم کم و خدام
و کباب کی اعضا سموا معده دافع عثیان و شرف و صفرا مقوی با صغره
لسک دافع افام پر سوه و سورا و مغلط می دافع سلس لول و نفوس بکوه کلام
اورا در آن با عرق سهره با صحر جیات فرم سار فایده دارد و نندیان
بر سده تر تعالی ارند و کرب کلوی و طبا کیر کبابی بقدر یک مایه برای
رنگ بده دارد و استعمال آن بادویه لوان مثل قیصر طبا سیر طین همراه و قض

بجکیده

مانند

کل بر فایده منبت خاصه در حجاب منته و کاسی کاسی موقر و جکیده کاسی
 اسمان نموده اند و در عوفات فلج کت کلویمه مسجلت و جلد برای سوزاک
 و برینو منکبت طریق بر آوردن کوی جهان که مگر بد کلو تر بر سره کرده کوه
 آنرا که در طریقی همراه آن کمر ساده چون دست حل مانند آب غلط بر آب
 پس آنرا در طریقی گذارند و بالا پیش از پاره بند و در آفتاب حک مانند
 سوز دست و اینست مطبوعه در حجاب منته اولی است و آفتاب در عاده و اگر در
 طریقی گذارند تک سینه رو در حد آن تا لا دور کرده آنکه سه سینه بود در حک
 مانند برای حیاط راه در برد و بیع آفتاب و آفتاب بهر **که که** بهج دست
 بندت مسهور برک آن با میوه مسکه و میوه او خیاره دار مجوس در فراغ
 سوزت آفته او نافع صفرا و قلیض و اندکی ترصدی رمان بهر است
 و منضم معالج غسل و پوارس گذار **که که** بی هم اول بهاری امر و کوفند
 بهرین آن سینه بود و یا بل بجزارت و تر در دم حالس بخارات منفع و کوفند
 متعدده با صحت اول طبع باغ عظیم عدل خون مرطوب باغ مولد به معالج

معصیان العیارات

بیاوردن

و اما در زمانه و بر آن قاصد معو خرد و معده و مفرغ و مصلح و موارث کنیز
ت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

و ان را شمار دغ نر گویند و قطر و نه بویند

مدی که منی و قسم او است و اکنه بی لرح ولی راز که معیند و کوچک بود بخت
از در دروم و گویند در سوم کمال آب تازه او جهت ص قویب با صره مایع است
سایه و حاک و نافع اسپهال در ب ویر مفرغ که خون غلط سد و نونت و لویج
مصلح خردل و جمل او سنگ بود و در صغر و ما طفل و خوردن کفیل بر باره و خوره
او است مفرغ و که آب سرد بعد از خوردن که **فیظوس** نباتی است بطعم بلغم او
باید از تخم کرفس و تخم هند کرم در دوم و حاک در سوم مصلح از زبرک و گوگرد و کرم
سند و مدر بول و حصی شقی و جانی الاضار باطن مصلح مسهل بلغم نافع استفا و دیگر
در در مصل و محلل رماح مفرغیه مصلح کبیر بل بوزن او بسیار بوس نصف
که در سر و درم تا سه درم و باید که در همه ای کرم و مفرغ و در اسپهال شامه که **کامو در**

سرخ درختی است گرم و خشک در دوزخ و کوه سرد و سوسوم در بول و حصص با قاع اراض سیر
فاطخ احتیاط در سایر افعال که قیاس منفرع کرده مصلحت کثیر است بدل سیمای
در پنج اول سحر و نبرد بعضی عیانت بود که سرگشته دریم و در مطبخ معصوم **کمون**
زیره است بهر آن که مایه است گرم و خشک در سوسوم و کوه سرد و دوزخ مطف در بول و در
و سرد و جالب طبع و حصص و تریان سوسوم بوام محلل ریح با قاع فرک اروع با قاع معص
فواق و بوداده او قوی القبض منفرع مصلحت کثیر است استعمال آن منفرع
وزر و کنده آن مصلحت فل میوه که در باد کوه سرد و نوحه در دم و طریق بد
کردن است که یک سمانه روز در سر که ترک کرده حکم کند و اندک برسان سازند
کنند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **الکنند** ما من طیبی و طیبی
صمغ است سرخ و اوراکه در کوه سفید و اوراکه اعلی خوانند و پوست رقیق که از جد او
اوراق رکنند مانند و معوس او را است سعه در عسل که در دوزخ و خشک
در سوسوم مطف محلل ریح کثیر است استعمال و سیمان چون معوی ل و معده و با قاع مطف
تخف طعم طارنا معوی بی روح شود و دماغی و باجه و با قاع کثیر آن محرق

مصلحت در بول

اصح محرورین مصدق فارسی بود که بدل مصطلک است نندرم وقت یکدیگر
از کدر رسید انقضای محبت قوی است که در وقت کدر شدن از قان گذر نامند لطیفتر
از کدر و در افعال صعیف از کدر است و در خان گذر است که گذر در در و در
از و در طرف معکوس بر غله ان گذر **گذشتش** بضم اول و سکون تا و ضم و از جمله
سکون پس بجم بندی بود که خوانند گرم و خشک در سوم محج بضم و دره سودا محلل ریاح
از بل و حصف و حج حصل مقوی معده و حک بار و عطسه آرنده مقررید عورت کرب
و غش می کشد که او شیر تازه بدل ان و قوی مثل او جو را قوی و ثلث او فلفل و در خیران
از وزن قطرا سا لیون و نصف سیرطیح و بهتر است که از خوردن آن اجتناب
کنند **کنند** بفتح کاف و ضا و نون و ما و موصد و خفاء تا و الف و را و جمله
از است و ان درخت بندی است نافع فلا صفا و خون و بعضی کم و تر قوی
از او مقوی و مولد منی واقع است که **کنند** بضم کاف و تا و نون و او
چون و لام الف همی از سنگره است و در افعال در تب و ضعیف از جو که
شیرین زیاده دارد نافع صفا مضر سرفه و آلار معص زیاده از است مصلح

تقدیم آنکند بکم کاف و تها و نون و ایل مہملہ کل را مثل است کرم و دفع بلغم
و در سردی و در ہر و کندی کہ از کربلا میل محرمی پر سردی و در کندی مقوی
و باقی نافع اولی ہن بار و در خواص مثل روغن با سمن است و باب لیون با سمن
مالین نافع بخشیدن و روغن ان در سب و در سب با سمن کرم است
بمع کاف قاریہ و سکون نون و با و کجا مقوی و الف و را و مہملہ نام کاف
ہندی است مقوی اعضاء و دفع جوام و فساد خون و در با میل و شور و در
اماس اعضاء و محلی اوساع و روح **انکول** لقمہ کاف و سکون نون و در
کاف ثانی و سکون و او و لیم دانہ است مشاء فلفل و اراں کلان تر و
انرا انکول بر ج سرگزید کرم است مستحق طعام قالیض و دفع بیماری دل و فساد
بلغم و بال جورت لبغوی بدن مصلح بلندی زرد **کنکر زرد** صمغ حبیب کرم در و
و حکم اول و کوندر کرم و بر در اول مع سیرکرم تا دو درم بدل جواری **کنکر زرد**
بمع کاف و تها و نون و دلی سب و سکون بر و مہملہ و ضم دال و سکون او و کس لام و
سکون بای بخا و فسیار کافیت سرد قالیض و مایع کرم و سورس اعضاء و سکون

نون

خون صفرا و خدام و حرارت **کند و باری** لهم کاف و منهور لرح آن و خوار لون و ضم ال
سکون و او کسر را میجد و سکون با کس که در خطی است منایه بلول وار و کویک
در سن و ما کورس ال بندت و اوع صفرا و خون و سوس اعضا و قصب کم و افخ
ضعف معده و اچار او به اباریزه حاره معوفت جادیه و ااصمه **کنکنی** لهم کاف
و خوار لون و کاف فارسی و م و کس لون و سکون بای کما عله الی منهور تهر ار در
خاص سرد و حکم و عدا اندک و مد مولد سگ کرده و شمار مصلح قند و سوتی وی قابل اسما
صفراوی و مفسس مصلح صمغ و چون گرم کرده بر مضمون او و کند که در مکن در دام و اندا
کایه کوید **کنجه** یا کورس که اگر کشم آرزو سرد و حکم در دوم مهر کرده و مصلح
دوش و اباریزه حاره **کندهیل** لهم کاف فارسی و خوار لون و کس دال سمله و با و یا
کافی و سکون لام کبابی بقدر و کس خنوسو کم دافع امراض کلو و سمار دال
و کم و کس نفس و سرد و تپ بلغمی **کووی** لهم کاف و سکون و او کس دال بندی و سکون
و انشا بخاری زخمه که بویند دست سوزی چون در کوس در و کسند و روح لوز
که کند و برای حکم خرقه و صفت که یک هم رسیده باشد بادویه میانه

س

س

مناسبت و چون خمره را در ظرف کلی کرده در این محکم نموده در نور کم گذارند
و بعد سرد شدن بر آرد چمن خشک کرده در سالک سرخ مقدار یک گرم ناید و در هم بریزند
بمک بملک بپزند و با لادن آن شکری که بر حاشیای بلجوات خوردند واقع آسمان و مسکه
فرزنت **کوندی** بصم کاو فارسه و سکون و او و خوارن و گردال همزه و ما و حاکم
در خندی است و زرد میوه سنج رب یک قطره فایه بار یک کوبیده میوه و نافع سه نفعی
مخصوص است که در زمین باشد آن را در دهن دستان و در خواص است
قابل گرم کم نافع کوزاک معط مشی و اگر کوندی را بر قوبالاند فایده دید و بسیار
از معنی و نافع مصلح قند و برک او نیز در جراح سردست و خاویدن و برک
قلاع و اگر برک کوندی کوجه خاکسار آن بود عن سوسن امی که جراح همه فایده
و اگر برک پستان و برک درخت کوندی کوجه برو عن کا و برورم کوش طلاس
نمک و اگر برک نرم کوندی یک توله بوم منجی بکوله شیره باب بر آورده با کمی
طین مغزه یخ کرده بنامش بنده قانع جریان بود کیمت **بعوق** از او نفع است
لعاب کوندی بر آورده مثل آن میگر توام آورده قدر صحیح عربی ساسی

در پستان

نفع

کیمت

در آن

در آن ایجه بگذارند در دفع سردی **کوی** کافور و او سکن و چهار بون و خم
فارسی درخت سدر که انبی وی بیدن رسد **کوی** درم پیدا شود و هم وی مشابه
هم کوبنا و از و کلان و مایل بسیار و صلب معتدل در گرمی سرد و در حرکت موی باد و کمر
دینی و اندوا س که کند و غلط غنید و نافع سرد و بوی اسیر است و اگر کوی خام در سه
سک زند و بار یک سینه است درم شیر کاه و سنده بخورد در ق منی دور سرد و
کوی دو دام پوست بالا تر کشیده در نیم باور و عن کوی خالص سورا سید و بعد از آن
کوی کور صاف کرده بگذارد و بر ناصور حکا سده نافع باشد بر آن قابل گرم که کوی
نصف فصل در از در آب سیده بوشند و خوردن شیره بر کوی ده درم شام نافع
در آب کوی و سیم حاوی سترک کوی با ده درم دو کوبید اگر کوی را از سرد سینه
نفس صحت گرفته نهند میچسند و نیزه و رانی الغور بقوت خادیه میگذرد چون کام کند
و کوی در رخم جدایی شود و بدل کیم آن کیم او بکن **کوی** کافور سکون و او در ضم ال
کوی سکون او غله در آتیس سرد و حرکت و قتل **کوی** کافور فارسی سکون و او
مهم مال مهند نندی و در اسم سینه است و لغزنی سردیه کویند و خواص او مثل کوی است

کوبنی لعیم کافارسی ته قسم لودسرو و حکا و قابض و مقوی و دافع صفرا و
در بره و سرفه و داممل و توبه و عین باد اکثر است و کوبنی باب سنده سنده
طلا و مانع کزیده کی است و از ترک است سنده بر طرف کلی بولگه کرده که
نابور خور و بر جسم صاحب سنده جدا رام کند و اگر نقد چهار دام لطیف است که
بوسه جونی را فدا دار و خون بند نمند باید که سه روز خورند و نوسیدن بر آن
سائده مفیدتی الدم است **کومان** لعیم کافارسی ذوا است گرم و خشک و کوبنی
و حکم بلبل و دافع بلغم و لوسه و برقان و کما سلسل اعضا و گرم که و طلا رجم او نقد
بر مناف سنده ممکن است **کوپریل** درخت شهوار که در او سبب عمل کل اوست که متعاقب
دل و باه است و ار کل او مثل کلنقیدیم میبارد **عوق کل کوپریل** دافع حفاص
و بار دافع صعود بخاران جامع علت مرآت منزل تونس و رنگ شیره کلگون کند
گر بل حصد و سیر آن و بر کرده در نیم رطل آب نمون بالیده در طرف چینی کند
و هیچ باوه رطل نبات که در چهار رطل آب باران یا آب باران و سدر مرکب
کرده با سنده است در نیمه کلان بر سارند و هر یک نصف است تا با سنده بر کرده و

از آن

بر آب دو کوزه بکنند از بند و بعد از آنکه روزها کرده بپوشند سر آن دو دوام
بماند دام بخورده باشد **کبریا** بپزند که در آن دو کوزه آب کی بخاف مثل سوزن
مثل کبریا زد میباشد اصلی و سرد و سبب است مایل بصفت دوم کبریا چینی
چشم و مایه سبب سرد و مراد در کتب از کبریا ستمی همین کبریا چینی است که بر یک
دام زرد میباشد و چینی می شود سرد و اول و حرکت دوم و نیز معتدل در گرمی
در وی مقوی معده و دل و قاطع نفق الدم از تجمع اعصاب و مرلات داعی قی
مع ضعف و کده و فتنه و بقران مانی صفت رسته و مع مصره صفت معتدل
سرد و سبب هم متقال با متقال و کوبید بل و درین طین از مین و نشت آن سبب و در
رغ مر و ارد و در دفع طاعون بطریق عراق و غل آن می پور مرد **کبریا** در کوزه
مانند روی کات می رسد سردت مقوی دندان قابل گرم کم واقع بر سو و در
دل و خضام و صبح وی مقوی ماه و اعصاب و کات سرد و در اول و حرکت دوم
صفت صرف زبان و قلاع مسکن عین و در بان و پختن و گوی و طلا و او در توزع
بش ریشها جگر و اند و در غل و در اوقات علامت و بهتر است که مغزول

بعضی

کرده بعل آمد و بزبان زهرسم الفارسم قاطع باه مصلح خرمیا و کهر می ط
کاف و هتاء و فوج و کهر و کون و کهر و قو قانی بندی و یای و یای
که از رویه و قسم کلان او را کهرها گویند برک در کهرها کلان او
قسم اول با سندان کهری در صنایع بهتر است و آن چونی است انحرک سرد تر
گرم و خشک تا مع امراض بلغمی دافع سرخ بادیه و صفرا و امراض رحم او و رتد
رنگ بهره و رخ او کوده باک بعد از سن ماه دو چهار نفل سینه بصورت
ضیق فایده میکند و بی او چوبی است بل نندامیده اند **کهریا** کله است سفید رنگ
که از خانه سبازند با مع سورس اعضا و غصاف و خون قایل و قاطع خون سرد
و در مزاج سرد و حرکت از یک تا یک نیم ما و آب حل کرده بخورد تا سینه شود
صاف و پوست دافع حره و بقطه **کهرنی** درخت کلان شش زرد کم لرد
خسب حرما گرم بر مسین بلغمی الهی معوی باه معلط می سفید کوراک معرکم او
در کسب بدن دافع و مانع با جن جسم و کهری بولد فوج مصلح کله و معرکم او کهر
اگر کوهی بود بوی سرانندارند قابل حمل است و پوست مع او در سفوفات معلط

اب

کله

بانت نرم خوش نند و بید بس کرا ضا و عوده مغزایک محبت معجون رند و
تقدیر عراج خورد یک کیک کاف هدی بولت تهر دیت و نزدیک ایل بد پوست
او خوش داده لطیفی خوردن نافع معال مرینت و صبح در یک در شش
او معطل می است بگو ماه و زرد زخم کیک بصره در سه آن بسد ای صیت منزل
و موافق ایل یوماں در امجدی حد کورند و اگر خار مغیل خواه تر باشد خواه
کو در نرم امار آب خوش داده و صند آب هم با و مانند صا و عوده قدری در
کرده نوسد دافع فواو آب و اگر مانند تنها هم کاف کیتیمه لعج کاف نرس
دارینت در حکلان قابض دافع صفا نافع سگری سرد و حرکت دوم مصدق
مقتضی

حرف للام ه لادون

بهر آن نرم و خوش است و سباه و با بل سیرت و
و آن رطوبت که از حرکت می حاصل شود کم در دوم و حرکت اول و کون
در اول مطلق ثابت تا قریب معجم محفل مدر یول و حص و سون و بشریح حسن
معمود معده رابع فواو اذ قاع بارده و فخر حله و نافع صلابت حم و حواق آن
مغز ثقل موزین مصلح نسل روحی نیرت هم منم و ر مصلح کلاب صند مل

للام ه لادون

اول سرد و حک پس در سرد که مائیت غالب بود مانند شیر تر و سرکه چینی
مانند شیرین آن سرد و مصلط و سرد و در سرد که دهنش غالب بود مانند خاموسه
ماین حرارت بود و نیزین شیرین بود و بعد او شیر کا و که مدت حمل قرص
ست و استعمال سرد در معده و شیر کا و مین ماده کا و زرد که سفید در معده
و هر قدر شیر که بعد العمد در وی است و شیر آب و اللاح و شیر و اموری
مراد از مطلق شیر بدون قند شیر کا است و در اعده بعد کسب و بعضی
موافق تر است از شیر متوی باه و چور دماغ و مولد می تران و سموم بعضی
دضلی مین طبع و استعمال شیر باه که رطبه و لصل و مائیت ترشی خائرت و
لصم است و افاح مصحح سکر و غسل و باید که چهل روز را که از راه
بعل بناورد و هیچ طعام شیر نخورد و بعد خوردن شیر خمد بهرت و طری
شیر عسقی و جمله معمول خاندان خودت باید دانست که شیر سرد در ازاله
بعضی سده و کلس صلاست و نوع گرمی و حکی حکم و شمارها طحال حاصبت
و ماده خود این ارشان آن است که بعد از آن خود بدن را که مصعف کرده است



و در شیر

من العسل قوه میماند و اجزای مکنده با همال آب انرا و کثرت ماییت و قلت
 حینت خود می چسبید و بنده میگرد و حکم علی بن ابی طالب که بیشتر را در غیر آنها
 رانی و طبی میماند و ادویاتی است که جمع استغفار و اکثر از عای حکم با الحی است اجزای
 میماند و منب چنانکه مکرر بخورد اهل این فن در آمده با امراض جگر و طحال بسیارند
 با ما میماند و ادویاتی که معکم شود هم ممنوع است و کذا بعد از آنکه ماکه اهل روز
 که در کورند و بیشتر بعد از عهد هم خوب بهر آنکه که گفته شده در و بر این است شروع
 در مثل کاسی و سوسنی و عسل و عرقه غلبه یافته باشند و آخر در جوایم کرد و در آن
 و کاسی همه و شکر کاسی تنها و کاسی با حری منب میماند و اگر با اول شراب منب
 استغفار یافته مکنده و بهر این اوقات خوردن شکر مایه بهار و اول تابستان
 در اجتناب مقدار شیر اختلاف نیست که از قانون استغفار است که ابتدا از تحمل در دم
 در روز در دم افزاید تا بست و کرد و اگر کفای همین باشد از طعام و شراب خوری خوردند
 بهر وقت وزن که معمول خاندان خود است و تقع آن کمر که گفته شده است که در سیر که
 بوده و ام عالمگیری میبود و با اعتبار در درایم سه صفت هم میماند تازه و در سینه که کم

نادرگاه

کف برشته نهما بحر می باشد صح داده شود و غذا صح موقوف است روزی که کف
نابند و بعد از آن روز بعد از غسل سوطاق برین آوده می شود و غذا برین خورد
کتاب و اگر مرض عالی بود برین مطلق موقوف کرده فقط بر سر کف نماید و در
انرا را حدی است بر قدر که مرض بصر نماید که در حدی بعضی مصلحت بر خوردن
نفسانده آید **ابن حاتم** خوراکی سرد و تر در دوام مقوی و محو درین مصلحت
ندایت نسبت به زیاده دارد و مولد خلط خام مضر خفا که مصلحت آید برین مصلحت
اگر پس از این روی **بنا** مدهی پوستی است مسن بدن محرک ماده محو درین سرد و تر
نواق و حصا مصلحت سستی **بی لولع** لام داع صفرا و کب است و در دفع زایل
قالبض نگاه برین که دست رسد خود خود در کم که از حبس با این نام خوانده اند
لیله التیس صاحب الفاظ الادویه از عدم مخص مدهی این مخص لوله این عبارت
از پس برت سرد در اول حرکت در بریم بمقوا عصا ماع قروح حسیه خصوص
مقوی مده ماع قروح امیو قالبض مضر کرده مصلحت عبارت بدل مخص واقفا ستر
تدریم **الحم** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الطعام الدنیا

دال

از نوان حرکت دهند و بعد حرکت تحریر صفت موجود نمایند و نقل آن و در کرد
 آب صاف است که از حریر باز ماندند و نور بعمل آید و آب مذکور که در اندرون است
 نشیند حرکت نموده بخار بر بند **روز** نهار سی ما و ام است نیز یکی هم در اول بود بعضی
 در گرمی و سردی و در اول معصوم حفظ توها جا اعضا باطنی ملین طبع صلی و انی
 است و مولد منی مانع سرفه و شانه و حرقت اول مسمن بن ماس که از غذا حافظ
 بود و مانع بدل با دام شیرین جلفوره و تلخ او گرم و حرک در شکوم دوم و در سبب اگر
 گرم و شکوم و حرک در اول مضر نموده اما معصوم مله زرد و اسباب ماسی است
 و در دم و ما دام فرنگی بسکل کرده و در مغز آن را نیز بیان کرده بخورد که در اول
 مضر نموده مصلح نباتات آب انارین بدل نمرد و ام شیرین **لوی** یا کم تر در اول
 حرک باه مولد منی مدبول و حصص و شرویح و حین علاج مولد خلط غلط مصلح
 در غسل صورت غنجان مصلح دار چینی و کهن **لوی** و حرک در آخر دوم و در سبب
 نوی ترا ز طلا و مطلق مفعول اعضا انواع مفعول و اسهال ماری و دیو
 و ضعف حرک و کله راجع هموم و کبود و کمال آن راجع مطلق است و سلاق و سیر

خط خود به یاد آید و ای کاش که در این کتاب که در این کتاب است
 و نقل آن از کرده آنجا که در کتاب است و در این کتاب است

مصر مثانه منصف تبدل یک نیم وزن صدف شریف هم سفال و طریق مخلول کردن
او آن است که لولورا محاصل اترج می کرده و در سینه اندوخته در حمام گرم تمام محل کرده
و حکم علی سینه را در تخم تخم کبکب کردن و سینه که چهارده روز در سینه کین دفن باشد
طریق عمل وی چهار است که لولورا با لعل سینه سینه در آب که در اندوخته یا کند و در
صاف دور نموده مگر در جبین کند تا نماند بخار کرد پس در سینه حرکت نماید و طریق
احراق حمان که لولورا با بقدیر سینه و در سفال نموده سرفه محکم سینه
در آن سینه **دود** دوا سینه و دو قسم بود یکی کجوات و آن اندوخته و پیوسته
سرخ مایل سفیدی و صاف هم کوهستانی که از پیرون مایل سبزی و اندوخته
سرخ و آن بکار صباغان آمده مستعمل در دودیه قسم کواتی است سرد و خشک
قابض معوی جسم دافع صفرا و حالب خون حصص در شمال و معوی طلا و آن نافع
در دودیه شریف سفال و اگر لولورا با بقدیر سینه در کوهستان و مندریم کوهستان در
لوی کوهستان بقل و کون و بود که لام تا و یای حمان سینه که مرگ و سینه و لولورا
دارد و در آن لوی سینه بزرگ و بلام بار و در آن خون بوسه و معوی آن سینه

عقل

قاطع اخلاط و مطلق آن ممکن بستان خون و صفرا مانع خمار و عیان و قی صبر او

مصرغ صواب مصغف امعاذ خیر یصلح سکر و عمل و جم او گرم در دوم و تری اول

سزنت دوم تا در دم **خرف الممهم** قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم خیر

الشراب **والدنیاء** والاحرف الماام یعنی سرد است و تری آن در

بهارم نوسه نذ و بهر آب آب نازانست معده آب دریا و دیگر آنها مثل آب فی

و آب طاه و آب ترو آب را که در معدنیات و علیقات روی بند و منع است آن بسید

بعد حرکت عصفه و حد جماع و سهیل و تحفه خوارک نماز است که درین اوقات بوش

امراض روی است ^{بزرگ} کما قال الله صلی الله علیه و آله سلم من شرب الماام علی الریق

تقصت قویه **یا بودانه** گرم و حرک در مسوم و برک دانه او در آخر دوم سهیل

محلل قویه مانع اوجاع معاضل مخرج علم غلط و مره بودا مفریه و معده مصلح است

مصرغ مصلح کثیر است از بیهوده و مانع غدد و کوبه جهت سهیل قوی با نازده

عدد و از برک او و در زم بدل هم وزن حب السطین **های تریج** و مایسی زره

بهنندی سکو نامد معانی است شیر دله مفروضه بله این است و مع است و در مع کوی

و کف کوی

ماش عله موکنت سرد و اول به برب مولد خلط صالح مسکن حرارت و التها
صفا موافق کرد و معوج عصب و برب بن اعصاب صامان تمامی صاره نافع سرد و بصر مباح
ما دام در سردی و درین مصطلکی صفا و او با که نافع جرب مفرج حالی کلف نافع در سردی
و سقطه بدل باطنی و غیره برب اسب و معده عدل در رطوبت و موت **ماکه** اردو
سرد سرد و معوماه مولد منی و خلط و سرد و سرد نفع مصلح رخص و حلیت و اگر بده
اردو این نبات بنده خمر کرده جوارک که از بد قاطع رعاف و اول ماش بنده
بر قوی با مالید حرم فصل سحر و سیاه بود مانند فایده کلی دارد **ماط** نفع مهم و الف
سکون مای فوفا بندی هم سکن سزا و له محبه بخورد و پوست نج ماط با سیر کا و
و عمل جودون تولد شیرت **مالتی** دوزخ بنیت کل دی کم و حرکت همه و کسر و
و صرع و سکر بنی مفید **مالکنکی** و انه است کم و حرکت رسوم و بعربی مقهور مهند
و طیلان سمر کو بد طین اربع تا دو و طعم و نایح مکی لغزش مده و او از بنده قوت مدرکه
مقوی باه مافع برص و روغن مالکنکی بالین در کف دست رو سنی بصرا و او در و در غصه
باد کرده و منج مالیده بکشد خوردن و مو اثر مالیدن صحت بند و در صفا و ادات

۵۴

با صبر و تحمل است عرصه که معده را بر امراض غریبه و میمکت اول بد طریقی بر آورد
 و در ضمن مالک لکسی بد بگور و نوشته اند که مالک لکسی بگور و در کس که با س ده سرا و بد و رند
 و در طرف کسی که استند ز بر آن اسلکت بر فرورد و بالا کمره سگ که ان بنند
 و درین جاری خواهد گشت کند اند و بچار بر بند **مان سرد** نام در صحت است در مزاج
 گرم و کوب و قلیلی در برک بان خوردن نافع صحتی است **ما کهره** تصحیح هم و الف و
 سکون کاف و حقا و نافع با و فارسی و سکون را و مهله و سکون و سکون نای است چون
 این زود بندگی بیکر با نسب بهت دارد و بهند آبار اسم نمانیده اند چه ماکه در بندوی
 با اس را گویند سرد و سبب موله می دافع میوب **مانی دندان** سرد و سخت فایض و
 بر نا صورت و بکند هر فایده دارد طلا کردن **مچکند** هم هم و سکون صفت فارسی و نافع کاف
 و سکون نون و دال مهله هم درخت که چاک هم دافع باد و طعم و اگر در نوله ^{بسطح} _{طعم}
 کل چکند کوفته بحد در و کین و سیکر که پروا بر باشد نماند حلوا که بخورد در نند کرد
 خون کوه سرد و سبب و در کل او در اطلیه کردن صید است داخل است **مخلصه** و آن نام
 است که در حاکم و سکون سرد و دافع هم سرد هم نافع و نافع محلل احتلاط روزه معاصر

کس که با س ده سرا و بد و رند

در صحت است

مدک زنی

دورک و کرم گرم بر طبع کثیر الغدا تسهیل مویز غشای مصلح صغیر و دار چینی و در
مجوهرین بر نسبی بدست زنی بجم هم و سکون دال و کاف فارسی معجون و صبح مای خاکستر
و سکون زار مهله و کسکون و مای تخم سردست مانع حرارت صغیر و واقع
و با صره قوی گرداند **مدن مت** و آن موریاست **مرزنجوش** قال ربول الله

صلی الله علیه و سلم

و آن کرم و حرکت در دوزخ و بول حائیسوس در رسوم محلل مغنطه خال مدبول
و حصص عصاة معراج سخن احضار محضه طباب معده و امعاء مانع معوض و فوج
و اسهال و شده بکر و سرد و ذیاع مانع و جمع القواد و لقوه و در دوسه و سرد و صغیر
و ریاح سرخ و حریم و در مشال و در مبلوج تا معشال مفر کرده مصلح کاسخی
و خورده بدل نونه و حجاب احتیارات و مولد طب یعنی دان الغار و سده و حساب
نکته المومنین و سده عراون الغار است **قرنی** قال ربول الله صلی الله علیه و سلم بخش و
بیوتکم بالمرب اللبان و نهدی بول کونید کرم در رسوم و حرک
در دوزخ مصلح محلل ریاح و او را نام با قوت لایحه و محضه شراب و مسهل تا در اسهال

مصلح لوطی

فصل نهم در بیان مایع رطوبت و کهن و بعضی مایع و بعضی دانه نمک سموم نام دارد
 قابل گرم مایع در دهنلو و سینه اسهال زمین در قه امجا و درم سیر مضر مشابه
 مصدر را با عسل در مصحح عمل بدل صمغ بادام تلخ و کوسه نصیب الزبده و قهوه بدو که در
 موسای و جند و طفل و سرت بقدر باغلی تا سدرم و دوده و مطلق تر از این
 در سندی کنوچه کو بند گرم حرک محلل راج و نعیم صمغ سدر معوی مغزه مصدع
 صمغ و در بدل باد و تخومه و حکم حر و گرم در دوم و تدر اول سرت در بدل
 در اول و پنجم بخیان **مرد اسنگ** مغول او سرد و حرک و غیر معمول قابل گرمی با قوت
 کله و قاصد و معری بغایت محقق برنده گوشت فاسد رو پانیزه ضایع و طعم گرم
 من طار کلف و گویند اگر در سر که اندازند سستی او زایل کند خوردن آن سست
 صمغ اسفنداج و بخیل بر ما بعد قتی کردن خوردن و طری سفید کردن در اسنگ
 است چرا که سفید جالی است و گوی آن نمود بکنند ما در اسنگ سبده و یا سبده با
 مانند آن سرد بر بند بر آن آب و گرم کنند در اقباب تبدیل کنند آن ی نا سفید
سنگ سنگی است که سدی سون مکنی گویند آن در بی فضی و کاسی شناسند و قوی

تربین همه جاسی بود گرم و خشک در نسوم گو سدر آخردوم الحلال او معوه با صره و تعلیم
دافع صبح مجبل و جادو قاص و منج و سرب او جان نرسد تا که مانند عارف سدر را
نفع ندارد و محرق او که لعل آلوده در آتش سرج کرده باشد لطف معقول او سدر
و طریق احراق او نرد و بعضی همان س که در ظرف کلی کوزه سران کل حکم گرفت
سور گرم دارند تا سوزان شود و طریقی معقول کردن آتش که آب لیمو سنج تاب نماند
مگر که ساسی را با طاب بر نود **مرد** لیمو سیم و سکون را بر معوه دو او و الف که
در نسوم سده سپر نیک بد و محلل باد و اما س که سبب و بیلا در سیم و طلا و آن
دارد سستی دافع سم حیوانات قابل گرم با سحر عورت سائیده در باره بر کرد
در کوش مخالف در نیم گرم چکانند در ران سار **مرد** لیمو سیم را و معوه و الف که
که از طرف لا مور می آید نشانه که خناس در دست نافع خدام و معوه و صفا و خون
قابل گرم است **مسی** که نیم وزن سیم معوه و سکون ای حکما نمائند که ساج بار یک
کرده در چون کرده او با یک گرم بار یک آن سرون بند و این گرم در عسل سینه
سست مکرر دو و کلیمانی او معفن و کو حکم لعل سرجی و این را کاک چکان سدر کرده

کرده

دافع لیمو

دانش کرم کرم دافع تب زهر کلمبی و مباح و برک گویند و کجاست در سری یار او
از زرد در دست صغوا و علمی دمع نماید و بعد از کتاب صدق بیدار کجاست
قال رسول الله علیه و سلم المسک الطیب الطیب در سری
سوزی مانند و علامت معوس او را سباهی مفطر و ثقل او معلوم و اگر در
کفایت باقی بن مانند اگر حل شود حاصلت و اگر کفایت کرد و معوس و بعضی اطباء
میگویند که طریقی است معوس و غیر معوس از آنکه معوس در دانه سبز و در سبزه
دارد و بعد از آن در ناله و زورند اگر روی سیر بر طرف رود حاصلت و الا لا و طریقی
است و گویند که قدری مسک جامه گذارند و جامه با بروی آنسهند اگر روی
مسک بر نود غیر معوس است و الا فلا کرم در دو دم و حکایت سوم و زود بعضی معکسر
اند که گفته شود حکایت ثانی بعد معوضه محلل اصلاط مارده معوضه اعضا در سینه
وزارت غیر بی و اعضا طهری و باطنی جوکس و معوضه معوی باه جالب
دفع ضرر او و به سینه مباح امراض و معوی باه در سینه قوت او و به معوضه
در معوضه درین مصداق کافور و در معوضه معوضه او میورند زردی رنگ مصداق

کتاب بدل چند بکسر و نصف اوس و خ شرت یا محترم
طاهر صله لوی از فوج تیرت کرم و حرکت رسوم در حصص سطح بدن معصوم
بر طبابت غلظت از عصبه و نس میوی آنها مفر مفید مصلح بر که بدل بودند و در
سربین شغال و در مطبوخ و در شغال **شمس** کجفر و لعصی لوسه اید مکر در دو هم و کوه
بر دوین اینصاف **شمس** بلکه جامض باشد از اوس و آنرا خوبانی گویند
سار و تر در دوم مفر برودین مصلح کرد از نسون مولد جمیاف مصلح کجفان فایده
تقیح سد و سب و تلمس صلابت و سترین اولین طبع مکن علفان خون و نصف بدل
و خوردن آن بالا و اطعم و لوسیدن آب بر آن مضرست و معده را ضایع
در دوم و سترین او کرم و تر در اول و روغن کرم آن کرم و حرکت در دوم **مصطکی**
کرم و حرکت در دوم کرم ترا کند رت در سینه و مختلف می آید و حکار در و
و آنها محرک آروغ مجمل ریاح با جلا و عظیم تا فاع روح ماطبی معوم هم و حافظ
مشابه مصلح کرا و کور کان و کوسید و در مفر نس مصلح قند و صمغ عربی بدر کند
در قوس معده و جگر او در سترین یا شغال **مغاث** لهم اول سجد کرم در

و خاص است

در اول

در اول سخن بدن محکماه با قوت لیه همو اعضا صفا و انواع تصرف و تقط
 و در وی مضمنا به مصلح عمل بدل مورخان و عاقره فرخا و در صفا و قلب شریعت و در دم
 و در دم **مغزه** سدی گیر و نامسد و گو سمد نزد بعضی بهر از کل محسوم است نزد **خسک**
 و در دم و بقول شیخ الرئیس سرد در اول قابض و محض و رابع و حال بدف الدم
 و اعضا را قایل اقام گرم و مصلح شریعتی بدل نوزن کل ارغنی در ربع آن
مقل سدی کو کل گو سمد کم و در دم و حرکت در دم چا محلل پس در اول **حصن**
 و رابع نسبت ادویه مسمله و با ترنابق مقصود است که کرده مسهل بلغم میسود
 و در دم و در گذن توام مغوی ماه معنی سسه از احتلاط رابع و در پس در دم **صنعه**
 و در مصلح کبر امهر حک مصلح رغبان بدل ثلث او و در ربع صدر آن شریعت دم
باید دانست که این سدی مقل را در مجاز صاف کرده و استعمال میسود
 و در طی صفا کردن مقل چاک نوشته که بگرد مقل عم با و در دم نار و در
 و که غیب گرم کرده باشند اندازند که اگر در پس خلط کرده از نار که بگردند
 و در سخن محمد خواهد سدی مقل متحد کرده در معاصی داخل نماید **مکنند** لغو هم

و بلع اسود یعنی سیاه لون و نمک نفعی بعد از کالون و آن در سردی است
و در حالی بود و نمک سفید است و در صورتی است که آنرا اندران نامند چون
از آنجا حاصل شود از خجست نامیده اند مضر امعا و معدیه صلح بلبله زرد و این
بعضی بعضی از بعضی بدل اند و عوق نمک که بلع اینین تقطیر نمایند برش و
نوش قره ملیح است محفیف رطوبت معده و امعا مفتح شد و باغ استغناء
و برت است **ملک** پنج مهم و کسرام و کاف و الف قسی است از کل را این مقوی
با و دفع ریح مفید قلاع و جو شش دین و کمر **ملک** کیر نفع مهم و لام و الف و
کاف ماری و سکون ناه و تحسالت و رای مهده و آن عمارت از ضد است
زرد است و دریب سماع ضد سفید سرد و خشک مقوی دماغ و دل نافع
برقان و لوی او نافع ضرر است **ملوک** و آنرا بلوک یا سیرک گویند نزد
اعمال در در دو م مضر شانه مصلح کسیر یا کلسرخ شربت از کم دو دم
از بزرگ است در **منڈی** بصم هم و سکون نون و کسردان مندی و سکون
ما و کمانه کلش مثل تکم و قسم است خود و بزرگ در مزاج گرم و ترو

میباشد

بعضی معتدل و نبرد بعضی سرد و خشک و اول فرود آید و دفع خنای و گرم
سگم موهی ماهه رافع و مانع و شور و خون و زردی رنگ بدن و
سوزاک و ابله نند این درخت را تا که ما رسارد احباب مده اند ما حد
اگر کل مندی یک حد و بلع نماید تا یک سال در چشم می شود و پس علی
بنداد و عرق کل مندی نیز نافع امراض چشم است و بهترین اقسام حرمت
نافع قوی تقوی دل و اگر نقد بد و دادم در آب شب پیرمانید و صبح مالید
نوشند تا یک ماه دفع خنای پرمسکند و اگر بر لرض کودک شود مکه دم بهمان قما
بشریت مندی نافع رطوبت و نافع و اشتد و حرارت از دریا نازد
و تقویت بخند مندی ما و از ما شکسته ما و در یک نم انا آب تر
کرده جوشانند با سیوم حله مانند صاف ^{در در} با سکه توام مانند سب
از دو توله تا چهار توله **مندار** لعیم می رسون نون و صبح و شب ^{المن}
و سکون را در مهند بهاب حرمت و جسم بود در فوسم سهل نفع
بلغم و بر سگم و اما سن **مندوه** غله دافین است سرد و خشک قلیل الغذاء

بدر ایام

باو ایگر استند و در ایات آمده چنانکه حکایت مالیده شده است و نیز بود
طاس سازند فایده دید **موز** نالغج و بعضی هم کوسه بکند گوید که در شیرین اول
جامع ابن برطار کرم در او وسط اول و در آخر آن و خام وی سرد و نیز در مسکن
در طب بعد و مصلحت بعد بر کرم العدا مولد خون محرک و محرورین نافع برای کلبه
و خوب است اگر او سرد و مصلحت در کرم مرغان و کبک در سردی و کبک و غسل **مو**
بج عالی است کرم در دوم و حرکات بیوم مصلحت در کرم مرغان و کبک و غسل و با
صندل و کلاب مثل اسارون با کرم با جور پونه با سنبل الطیب و قطره اسالیون یا **افندی**
کرم یا کرم نامتقال **مومیایی** کرم در سوم و کرم در سوم موم مخرج دل محلول مواد
نار و معوی اعصاب و باطنی و طاسر محفط رطوبات معوی و حافظ ارواح القلوب و نافع
در احوال نار و عصبان و دماغی و کرم در سوم مصلحت در احوال حصول بدل و غیره
و کرم در سوم مصلحت کرم در سوم مصلحت کرم در سوم و در سایر احوال و باطن
تا دانک **مورد** است و کرم در سوم **مومی** و نیز کرم در سوم است بهله و غیره
کرم در سوم مصلحت در او و به اطمینان است و در خوردن بودن و در تمامه مکرر

بوی لیم هم و کون و او و ج کاف و کون فانیض کم معوی اعضا و ابع مادی و شنی
و معوی باه **موتامه** عله الب مستور کرم حک فانیض نفع موله کرم کم قنل غذا و اگر
در چهارم ادم آرد این قدر اکوره خمیر کرده بر عروق مده سزید فایده دید **موتامه** نیم
هم و او و مجهول و فتح کاف و خفا را با و سکون نون اسم در حدیث در علاج کرم و
فانیض ماع در دمه و مفاصل و کرم سکم و صمغ وی معوی باه و سمن **موتامه** دو
نیم بکی صمغ درخت سنبل است که سرخ و سبکین و قنل بود و هم مستور لکل بسیار است
سرور در دهم و حک در سوم فانیض ممک مع ماع سیدان می و سلس اول و جنصل ماز
داده در سومات احتمال آن ماع حک دندان است و مخصه باه شش داده آن
دفع خوش زمان که ار حور دن سماج حادث نمود مانیف رطوبت رحم حمو لا مورث
بایست دریدن مصلح سکر و روغن بادام بدل کمر کس **موتامه** نیم هم و سکون و له و ج
نون معوی باه عله و را مملله ذکر این است کرم سبی دفع کوسر مولد می **موتامه** پست
سرون سرکنده است که از در میان بسیارند معدن ذکر می و سر و دایع مایه و
معتقد ساه و اگر بان چار پای کهره بوخته مات وی سکر بقدر کفایت خورد در ساه

جسم خون استیجا صمد و سحره را هم رسیده و سرکنده بار کسب شده مطلقا نمودن مانع
 و مهارت **مهور** لغت معمم و سکون نام و و الف و حقیقت که حوسل در عمارت
 لکار آمد و از کل او حق کشند و بر اساز مهاد و مانع می آرد و صدک کند و در
 او را دفع باد و منع نوزده اند و جراحات نام مال می آرد و صمد مهور با کج که
 ما عجب است و حکم او معطی صمد است حمل و آب سده سواد که درین صمد
 سکونی آرد و در فارسی کل جهان نامند **مهارت** بمعنی هم و الف و سکون و
 سکون با رکب سکون نام و موصوفه بکاس است و مد کوبند **مهر** بمعنی هم و سکون
 با رکب سکون دال و مهارت و لغت معمم و الف و الف و باقی بدستور بر او در
 است معنی بدن حمل منی و شیر زمان مانع سرفه و صفراوی فرج و درین زمان
 کم ناپ اند **دوم** است یکی سکر و از السنه گویند دوم بایس و از ارد بند
 سلاسی گویند **دوم** و بایس **محلل** رابع بایس معنی در
 و صفی معنی اطمینان مانع سرفه و زرد و زخم و درد رسیده و استقامت و
 و شمار مضرش و استامضه معنی تند و با صطلکی ما کافور مار زک یا دایان

میل اندازن

بیل لادول ناجا و سترما جید مدسره که در روغن زرنق مار و تخم باسمن آمیخته شدند
سرت دو دانگ با هم مقال **حرف النون ناخواه** مندی اجوا این گرم و خشک
در سونم محفف مدلول و حصص و عوی تر باقی سموم دفع ریاخ و فوایق و لزوحیات
سینه و صلابت جگر و سپرز و معص رخی و باخم مصره ویر و آلات بعضی و کله عقل سینه
مصلح ترس باصاف باخم سینه که بدل پیره سیاه سرت مقال با دم **ناجیل**
فناکین مندی با بیل و کپور گرم در دو دم و سرد اول تازه وی کثیر العدا مولده
مسمر پهن و کرده نافع سردی مشابه و با پاشک مولده خون صلبه مقوی حرارت
کثیره زنی مصلح قی کردن بعد از آن روپ قوا که ترش خوردن و پوست
سرخ و سیاه که بالای مغزوی بود در نیم مصلح منفکر کردن و با فایده خوردن در
دو وزن کتف سفید با خمی سیم که در دم **ناجیل دریا** قبل ازین مستعمل نبود
پسند آورنت قدم اطبا ذکر این بکرده اند عمرت خلف دار مانند جلد و باصل
بقدر خورنده طولانی مغز سفید مایل سردی بسیار در شکم و طهر نره
چون در گرم و خشک در اول و بعضی معتدل میدانند برای برضه قوی و اوج لکلا

سائده نفع کلی دارد و چون خالی از تریاقت است تقویت و استوائی حرا
 صوری و معاوت سوم و دخلاط فاسده که بر فعه ریزد باغ بهب و سبکی نیند
 و بعد حتمای عقیقه و کعبه و اراضی ما بر معد است و رافع خزر سوای و مائی و رافع
 ستمت زیر سوام و زیر افیون است و نظام او نیز زیر نس سوام و صحر و رافع الم او
 مانند ک معوی دل است و یاب انار و اسماقی باغ استهای صفر او
 شربت بکدراک و کونیزک فراط و فیه شربت این کب اوجا صی و صغف قوه
 و راض است و راقم با نیدرم مکر و در فعاوت داده و نارصل در یائی قلب از سست
 و اصل نمی باشد و نارصل در یائی پفید اراضی دماغی ناروست و داخل می شود
 در سجهای او بر همه **نارنج** پوست کرم حکم در دو نعل این بخار ترشی او سرد و
 در سوم نعل صا ر کعبه المومنین در هم خصوصاً المومنین و در دو نعل مصغف حکم و صدر است
 مرتقی اعصاب مصلح حرما و شکر بدل روح و در تخم دی تریاقت **نارنجی**
 مشهور در سرد خردار سکره و کونه و اراضی کمر آید ریزد و خصوصاً در دوز ماده مضر
 اعصاب و سید مصلح ماک **نارنگ** سیدی ناکب کرم و حکم در دو نعل حاوی

در دو نعل

در سیم مانع صعود بخار دماغ مغوی دل و معده و حکم باره و امجا و لطف احاطه
 و مانع خلیل اراوع مضر شده و کیده و معده حار مصلح غلبه سیرور و عن بادام بدل
 بقول فلان زرع و وزن رکمن و ستم وزن سیرور و ستم وزن سیرور الطیب با قسط سیر
 بدم **ناسپاتی** اق مپ حلو و حامض و عرق و تری و سبانی و صغیر و کثیر معتدل
 در حرارت و برودت و بر سردی و عرق سرد و حرک و دو توار هم مولد قوی مصلح بار ^{العسل}
 و جوارات و آب سرد و مالای و کتاید خورد و مصلح اق م کفصل از بدل سفر علی **نای**
 نفع نور و الف و بای کما و او سردت تر قسم بود کلان و خرد و میان بر که قسم
 کم و حرک کلان وی بسیار بلخ و اضع بلغم و تب بلغم و مستقی با ضم قابل دیدان
ناکد منی نفع لون و الف و سکون بلغم کاف و مصلح دال مصلح و سکون هم و کبر لون و با کما
 جویت شایه مار کند اباب سیرور که مغوی بدن و مسکن و اضع صغیر او کوراک و تور
 و کما بلغم در هر دو فایض **بنی** سردست و مذکور شد **کثر** بالاک کبر لون و مصلح
 تا و فو قانی و سکون را در مصلح و مای موده و الف و ان کما می است که از طرف کرات
 این کد کم و حرک و مستقی با ضم دافع بلغم معده و خون لوعه آن برای تب بلغم

و اهل بند بگذرد و دوام در آب و آفت استند بر گاه نیم او مانند صاف و معده بوسه در
 مکه در آب و طعم که هندی میسر سی گویند بر طرف رود و غدا که گوی و دال حکم **خبر**
 کل وی گرم در دو معین در طوبست و سوس حالی و محلل جاذب سیح وی که طبع
 باشد سعی بودن وی مقوی و مایع بارند و صده محرومین فصل بنویز و بنفشه بدل
 حریمی وی گرم و چک در سوم و گویند چک در دوم مصلح اج جویم و بر استخراج
ترکمدی کمر فون و سکون را در مهله و صم کاف رسی ها و نوزید که در ال مهله و سکون
 مای کما و ایدیت ماسد کنسی لیکن سیاه و خرد تر از و گرم و خشک دفع باد و طعم و
 اجراض بارده **ترکیبی** کمر فون و سکون را در مهله دفع هم و کسر لام و سکون مای کما
 سرد و حکایت اگر و اساس شده در آب تیره اندازند صاف غاید و طلاء آن کرد
 ناف آب سحر در دو کول سلم دفع مانند اگر است در کیم صفت از این
 و بعضی در کیم شدن مایع بر اول الم است و اگر سائید که کند کی مار در مده
 و چهار دانبه او در آب تیر کرده کهدر ناب بنشد مایع سو را کت و سکمی اول
 بکت مد و نورش دفع مایه لیکن تا مکه خورد و سوزان اسفوف خوردن

و شایسته از آب هوشند و در کور تمام آن را آب استند که کیم تمام او مانند صاف غاید تر کنند

در اول

خون بوسیرت **سریزین** و سترن بندی کل سیوتی است گرم و حرک در دوم بود
 او مقوی دل و دماغ و حواس و خوردن آن مقوی دل بدر حصص سهل علم و بود
 مع سیده دماغی معی سسه بدل کرنش ناما سیدر و داود الطحاکی نوشته که بر بار شکر
 آن از اول حمل تا یک سال خورد نافع سفیدی **تاسبه** بقول جامع ابن سطر
 سرد و حرک **اول** مغزی را در قاضی موافی امعا مصلح ادویه که حال سهرال
 و موی مخصوص بوداده آن نافع **خونب** حلی و سرفه و سل قاطع خون و اسهال
 مولد **بده** مرضی معده مصلح عسل با سکر با و نقل بدل نرج یا گرد بسیار شغال ناده
 شغال **نغساع** بود سب گرم و حرک در دوم مقوی معده قاتل کرم مسکن فزونی غمیش
 دنی و مصلح و در معده مولد صداع مصلح بقله الحفا مصلح نقل مصلح کربس بدل
 نصف زن صغیر مفرده **نظرون** با کتر اثر در معال **نظرون** بوده از بی
 و صحر العاط الادویه از عدم کجوی اکهار **نفسه** دو قسم سیاه و سفید
 گرم و حرک جارم مفع سریع از نفوذ بدر حصص نافع امراض بارده مفرده کرده
 و آلات مضم مصلح کتر ایام که بالعاب سبجول و بهدانه بدل قطران شکر شالی

نم مقل ما درم و بقول جامع ابن سينا بدل جاوید و شلک حن الصنوبر و کونین
میر سبیله **کنند** کبرون و قلع کافور سیخ خار کون و کون دال مملو نعال اولی قدر
یکویت بر کسج و کرم است دافع هر زخم سما و حیوان مسکن عطش رافع ریج و درم
با جرات معده روزا کت و برای تب مع و ف و خون و حارش نیز مباح است
نکته دوازدهم است کرم خبک مباح باد و طبع و فایده در غن و لغوه و امراض معده
و ششم آن نافع و حوائی است روغن این برابر کتان قدر خود با مباح امراض مایه
است و یکماه کجکمی برای چنانسان ناف منده ساه فایده دارد و عجلوس او
باقع امراض دماغی است و یکبار او با یکبار روغن کبزی سیاه در پتال حنتر روغن
مسکند چهار سرح باز کتان بخورد و استعمال آن در سه ماهه نوب که بسیار حاد
و مورث در دگر مصلح روغن کافور نبات **روغن کجکمی** نافع است آنها کجکمی حنک
سایده از پارچه کدر اندیده چهار سرحی دوده سیرا در کسایده و رض بندید
دوده سیرا روغن کبزی روغن بزمیان نمایند تا فریب بوحش رسد از باره
کدر اندیده کندر بند و نقد ز خود بخورد برای آسهای نظیر **ونشا در کرم**

دفعه در کرم

و خشک آرزوم لطیف جاذب از عنق بدن بظاهر محقق قروح قاطع خون جگر
 حاکمین و منفسه و محقق اعصاب مضر معاد کبد و اکمال بود مصلح شیر بار و کوا
 دیار و عنق کل و مار و عنق بادام بدل آب یا آب و نمک اندک و پوره گرمی بر کف
 آن کرب لعل حاو سرد زم **نیل** لعل خون و سکون لام در آب حای ممالک میرود
 سرد است و کجاست را فایده میدهد و صغیر و غصه بسیار و خون صفاک نماید و قروح
 را از طریق پاک میکند در است **نیلوفر** سیدی کول در دو مسموم و دو مسموم و کرم
 مقوی دل مسکن حرارت و پشمای حاره و عطش منوم مضر شامه مصلح نبات مضر
 مصلح معجون و رو و گویند کلسج و مصطکی مضر است و گویند جز رو با بدل
 بنفشه ما خطی سحر شرک جرم ما شمشل و در مطبوخ تا بهفت متقال و گویند گویند
 شرک تا بهفت **نیل** و آن در کرم در اول و حکم در دو مضر حال مصلح
 در الیوس سربت درم بدل نقل و صندل سرخ و اگر از برکت تازه گرفته بار و غیر
 کجی سیاه بوی ساد مار و عنق مانا بر لوسیر مالند معده و در کرم تیره گویند **نیل**
 بکرون در صحت عظم و معروف مرکب القوی مایل برودت دافع صغیر

دوم

کوفه در فاضل خاک آمیزند و غلوه بندند و در آنس اندازند و گرم کرده در آن
سرد کنند و آب نوس سدر در مع عطس می طیب اگر یک س گرم کرده
بر دم بندند و در که در مدت حفص مالحد حمام با لعل لعل بود و مع نماید و اگر کجا
نرم که برگ در آن باشد در خاک سیر گرم اندازند تا گرم شود و بعد در آن سینه
نوس سدر کوچک معبی در و بطور ایجابیده و در برگ نوس سدر و سیره او گرفته
یا قدری سهند انداخته هم گرم تا سه روز بخورند تا سدر در و کلویه و در و کجند
که در آن برگ سینه نوحه یا سدر قائم مقام روغن سح . س اگر است
در شب دو نوله بار کفیل چهار ماه و صد سنه دو نوله جو کوب نموده در آب
جوش داده و سیدن در حفص س و مع کرم آن فاضل صاع سه سال در مع کوز
طله صاع صداع و مار کزنده را بعد در مع در و در ساقی نماید و مع کرم شفت
سینه نوس سدن ساقی است و اگر برگ است سینه در کسید و نفع سکو است
و پوست سح دی باب سینه برشته مالید و طلا کردن چهره و اوصاف نماید
و چون تریاب سینه بر سر و جوش سدن طلا کردن و صاع نوس و در

است در اوج معویست نافع برص و هوس **ص** ثمرد کل و پوست درخت و کبک
 آن مادی کوهی بود و مانند شروع نموده تا نسل برسانند و در معده
مخون نینت نافع خدر که آن را سن بهی گویند و اوج ف و خون و مواد
 الک و مرض بود اوی و در عمل بند نشی نظیرت پوست ج جنب و ک
 مند و پوست شاخ زنجیر و شی نو واحد ها و در کسب خراش به بلخ پوست
 بلبله اردو پوست کاپلی پوست بلبله آمله بلبله ساه سبیلج کل سرخ بادام
 سیامکی بر واحد دو درم کوهی است چند سهد معوم سر سهد خوراک کبک و در
 در سرشی و مادی نیز سهد و خدا کم کبک خورد و کاسی اضافه کرده بود در
 دو درم صبر تقوی و کاسی عبوس صبر نافع **حرف الواوه** وج بندی
 نج کوئید ببول جامع این مطار گرم و حرک و کسوم فاطم لیم بران معوم ملام
 معوی همیش و حکر و با صبر و معوی و با معوی باه محف رطوبان مفصل بدر
 لول و حصن محلل ران نافع خصاء و بعضی النول و معصن سره و سیر مصر
 سره و اعصاب مایعی و کلبه و مصلح زار باره و در عن معصه چون تون خار مانع

پوست شاخ زنجیر

مصلح کوهی

مصالح کسکس بدل زیره سیاه و نشتی زرا و نشتی سیرج و بول صانع این طار بود
نود و پنج آن و لعل سیرج هم مادرم **و** در قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

بهرین کل سیرج آن که مثل غای

سکندر کرده باشد ملک القوس و بعضی در اول و حک در دوم معراج معوی ل و ا
سنتل صفرا و بلم رقص و بخت قاصص غنمان و نوع و فی و گنگ او را مقیر
نافع صفت موعده و بگرد کرده نفاه مصحح مورت لکسی مصحح نسیون سیرج

او تا چهار درم بدل بنف و ربع او مر بنوش **و** در متقی صدی سدا کلاب در اول

گرم و حک و بی ماسته عاقره قمارق بود **حرف الهامه** **و** در سبکبار در حسی

مشهور برک او خن و گرم بر تو ناما یک نفع دید و اگر نفع عدد یک خود بار سکار

و بعضی نفع کرد در آب شده که باره می معده و زبوسه خون جویض مدعاسد و

سند و قمع او سیرج رنگ و سید کل او در مراح باره موعود نافع حرکات و اگر

سند کل او با صد مثل طحس سیرج رند در قوس قلب بعد نیک گرم و قمع

او که سیرج رنگ نفع موعده **حرف** نم بار سکار بر ارض و او سیرجی نظیر ستم

مار سگهار مفسر کرده که عقیدت رک حی بر آید کسولنه فلفل گردسته مار کوفته حوت حیدر است
 سه مانده بایسد **برجی** یعنی تا و سکون را، مملو و کسری موصوفه و کون یاری
 جفت از رنگ گرم و خشک سهیل صغیر و بلغم غلیظ و مواد فاسد سر سبز خاک کرم
برجی کرم و خشک سهیل واقع باد و رنگ با نوحه که پوست درخت آن پشدرم و
 فلفل گرد با چاه درم آب سخی کزده چهار روز و جوید **برجی** کبری بنای است متعدد
 مقوی باه و نمی افرا بد و نافع انواع بومی و معدوم **برجی** یعنی یقاری مار چوب
 کوبند و سبک ماکون کرم تر در اول معصده مدبول مقوی ماه محفل معصده
 مضر معده و جفا مصلحت رت و ریاس بدل جریفت شربت کرم **بیل** لعم برود و
 و سکون پوده و لام نهالیت تخم او سیاه رنگ سبک که چک بملی او باریک از ان
 ساک از تخم پنجه مد کرم است نافع استقا و قوی و برض آب برگی در چشم کوش
 حکم چکانیدن در در ایل غایده و ورم اندرون شجر سارده و پنجه ایل بند رسیده
 و آبدت از آب برک پنل خوش داده خون تو اسیر بکند و وساک از زمان برک سخته
 بجه با حکم خوردن نافع خون بوی سبب است و ایل بند رسیده که وقت شروع سر مانت

بارک
 باریک

معالجات کبریت در کم و در کم کبک بفع میکند و تخم کاسنی سرد و خشک در دو م تا
 بچند روز و صبح کاسنی در اول گرم و در دو م خشک کبریت در م تا چهار در م در مطبخ اند
 بچند روز تا با برده در م و بدل کاسنی ستره است **بککوت** بککرتا و تخم انون و صم
 کاف فارسی در صم سه پست در راج کرم دافع و مایمل و بنور و کرم معده
 و آب سینه با صم اسپهان خوشتر و بقدر غلظت معده دارد و در او جیره در م و در م
 بقدر غلظت و شکوت را آب سینه با سرد مکرر بپزند بر او اسپمال در م
 نافع است و پوست درخت بککوت کوفه بجمه بر صم بککوت خوردن رافع فساد و جوش
 خون و در ابتدا خدام است و اخراجات بر سببی مادی و نمک در خوردن این صم
 مبرم معاصم نبات بدل در او جیره چشم نرم علی **شیاف بککوت** نافع نزول
 انما مع بککوت دو جز و فیون یک جز و کوفه جیره نبات است و در او
 حکم بپزند **بککوت پیری** بککرتا و تخم انون و صم کاف فارسی و کاسنی و صم
 فارسی و نار و فوجا و کبره و صم و سکون با رخا در م است بر دو نوع در م راج کرم
 معوی و مایمل و دافع در م معده و نشانه فایض مقدر بود سرد و مایمل و صم

بککوت
 در م

بنس پدی لعج تا و خوارون و سین منهد و فتح باء نوحده فاده سخی که دال و کوا
 یاه کمار و سندی است بر زمین فاده نهایی مارک برنگ کوچک دارد واقع
 خون و سورش اعصاب و جوشندگی و قابض و مفید زهر عکسیت در علاج سردیت
سوقاریقون گرم و خشک در سوم محف لطف لول و همس طرح جنس معده
 مفکرده مصلح لعاب بطبی الاخذار مصلح مصطلکی مصلح مجرورین مصلح کله بردار
 بقول جامع ابن بطیمر خدرم وزن سحر کبر و کوزن سحر او خرا اسپون یا تخم
 یا جاش و بقول فلاسی لورن آن مقل و نیموز اهل مامع ما و هم سارخ و
 کل و کم بر سه از بس معقل اندر نیموز م تا دو درم **حرف انیا** یا قوت حال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من تختمه بالناس ثوبت
 الاصف من الطاعون بقول ابو علی معتدل و بقول صاحب زنده گرم و
 در اول مقوی دل و دماغ منفع شربت آن بگذرد مریبان سوم و کب از قرط
 نادانک بدل دو وزن طلا و طریخی جراحی و عسل آن دستور زهر دشت **یا سحر**
 سندی حبیبی صید آن گرم زیاده از زرد دشت ششم کل او تقوی دماغ بارد واقع

سحر

سحر

ریح دماغی و کثرت شحم اندک رنگ و از رو نماید مضمحل و خوردین مصلح کرده و در وقت
 کلی بدل نسیم یا نسیموشن یا زنبق و ارطیح کرک او مضمحل کردن ممکن در روزندان است
ببروج النغم مع تعانج است سرد و حرکات در رسوم مخدر و محقق ممکن ضربان مواد
 بخاره منوم مسکه منقط خون مصلح و در غن مادام که سریت رقیق و طبعی عام مصلح
 سر و سر مصلح و در غن مادام که سریت رقیق و طبعی عام مصلح

صحت انعام و در کارها عام و کثیره که قله و مصلح اللهم
 کثیره که قله و مصلح اللهم

باید که بیعالت بقور

الامان لند انکس
 کثیره که قله و مصلح اللهم

